ومن المکاتیب القطبیه

سؤال چون خالق آدمی و افعال او حق است او را در نیک و بد
افعال خود چه اختیار نیست همچنانکه او را در نیک و بد خلقت خود اختیاری
نیست بنابرین ملامت چرا متعلق باو گردد **جواب** آنست که
موجد شیء باو احق و اخص است از او باو و نحن اقرب الیه من حبل الورید
اشاره بهمین است پس اگر بکرداری که خود کند سزاوار ملامت است
بکردار موجد او بطریق اولی که سزاوار ملامت شود و در میان دل
خود باز میدهند که کردار نه از ماست از خدای ماست این
ما را حجتی است در دفع عذاب از خویش میکنان نمیدانند که
روز قیامت چون امر کما هو علیه ظاهر شود امر بعکس این باشد
تمنی کنند کاش این کردارها از مائی ما صادر شده بودی تا ما را
عذری بودی که اگر ما اینها کردیم خدای با هیچ نکرد اما چون خدای
ایشان کرد. دیگر چه ماند و بچه عذر تمسک جویند لا یؤذن لهم
فیعتذرون نه بینی که یضل الله الظالمین او کسیست در و ما
یضل الا الظالمین مثل این حکایت درست همان می جم

بطایبه می گویند که اگر چنین کنی ترا در آفتاب بدارم و چوب
بر سایه ات زنم چون دست بر شخص نیست عوض جز از سایه
بر وی نتوان آورد و سایه را بسیار منت باید داشت که
این ضرب بر وی واقع شود و اثر از خود شخص صرف بیان کرد
که اگر شخصی را زنند سایه را بی تر زده اند که اگر سایه را خود زنند
برای آنکه شخص وجود حقیقی سایه است و سایه وجود مجازی شخص
چه جای آنکه اگر ضرب روی شخص نهند سایه فرار با مضروب باشد
از آنکه بالفعل ضرب بر نفس او واقع شود آه از آن دم که خدای
عز و جل قدم در دوزخ نهد و آتش دوزخ را روی با خویش کند که
آن دم عذاب دوزخیان یکی با هزار شود و دوزخ کام خویش از ایشان
تمام حاصل کند و گوید قط قط و کافران در آن دم زمزم عذاب بچشند
و دانند که تا غایت کان که چیزی بخواب می دیدند و خیال بود چه
عذاب این زمانست که آتش مس قدم که سر سافلین است کرد
چه چون آتش روی بقدم نهد باذن خدای عز و جل بر ایشان

بخود از بیرون جهل خود را اسیر آن سازد و دوزخ از ایشان
پر شود و وعده لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین
بظهور اید وابدان کار ازان ایجاب برزان شود حتی کون ما بین
شحمة اذن احدهم الی عاتقه مسیرة سبعمائة سنة وهذا الدهر
لا یعلمها الا الافهام والاوهام **سؤال** قوله صلی الله علیه وآله وسلم
الا ان حمی الله محارمه و حال آنکه حمی ملوک محلی است که از غایت
نزاهت ملوک حمایت آن کنند جهت تمتع خود کما هو المتعارف
پس نسبت محارم بحمی ملوک که محل تمتع ایشانست چگونه مستقیم باشد
جواب آنست که هرچه حرامست راجع به لاابالیت و بی باکی است
مثل غصب و سرقه که عبارتست از تصرف اموال غیر بی اذن و رضای
اصحاب و مثل زنا که عبارتست از تصرف در نساء بی اذن اولیا
و دستور معهود میان ایشان و مثل شرب خمر که ام الخبائث
و مفضی بهر نوع لاابالیت و بی باکی است و علی هذا القیاس و از
کسی باک نداشتن و پروای کس نکردن و هرچه خواستن کردن

بمان انکار دکر جان شده یکباره خاموش شود و درست
شده که بعضی از اصحاب سنگ در دهان نهادندی تا بیان
از سخن گفتن باز ایستادندی و درست شده که کسی در روز
احد شهید شد و سنگ در شکمش یافتند که بسته بود از جوع
مادرش خاک از روی او پاک میکرد و میگفت هنیئا لک
الجنة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود چه میدانی
شاید که او سخن میگفت در آنچه او را بکار نمی آمد و منع میکرد از
چیزی که او را دادن زیانی نبود و از وصیتهای لقمانست پسر را
که یا بنی کن اخرس عاقلا ولا تکن نطوقا جاهلا ولان یسیل
لعابک علی صدرک وانت کاف اللسان عما لا یعنیک اجمل بک
واحسن من ان تجلس الی قوم فتنطق بما لا یعنیک ولکل علم دلیل
ودلیل العقل التفکر ودلیل التفکر الصمت و از وصیتهای
اوست که یا بنی اختر المجالس علی عینک فاذا رایت المجالس یذکر
فیها الله فاجلس معهم فانک ان تک عالما ینفعک علمک وان تک
غبیا یعلموک وان یطلع الله علیهم برحمة تصیبک معهم ولا تغبطن

امراه حب الذاعین لسفلت دعاء المسلمین فان له عند الله
قالوا لایموت والحق اگر کسی خواهد که بوصیت اول او عمل کند
وی را میسر نشود تا آن زمان که بوصیت دوم عمل کند و هذا در
ارکان اربعه صمت وتین عزلت آمده سالک باید که بمجلسی که در آنجا
لغو ولایعنی کند حاضر نشود و تنهایی بدان اختیار کند و اگر از تنهایی
به تنگ آید مطالعه کتب تذکره کند و مجالست با سلف و خیار
عباد الله اختیار کند که ایشان از اموات بهم نشینی اولی اند
و اگر از زندگان کسی باید که در ذکر و مذاکره خیر شرکت کند صحبت
او بر خلوت اختیار کند زانکه بیت خلوت از اغیار باید نی زیار
پوستین بهر دی آمد نی بهار و اگر چنین کسی نیابد تنهایی
گزیند و اگر در میان جمع باشد دل برکنار باشد و در لغو و تخلیط
ایشان با ایشان شرکت نجوید و چون صمت و عزلت او را میسر
شد و بیداری شب و صیام ایام با آن انضمام یافت ارکان اربعه
سلوک او را تمام شد سالک را همت بر تشیید این ارکان
می باید گماشت و دیگر کارها را گذاشت بیت ما را خواهم

جمله حدیث ما کن خود را ما کن زدیگران خود را کن ای دوست
مهربان فرزند و پیوند و دوست و آشنا و این و آن و هر کس
که تو می بینی چون کار افتاد همه بخود درمانده اند و با خود همراه
باشند تا بدانی که وقت بیچارگی هیچکس مر ترا نباشد هیچ و چگونه چنین
نباشد و همه فقیر و عاجزند و درمانده و ناقص اند شخص که در
خود فقیر و ناقص باشد اول بتکمیل خود مشغول باید شد و انا له
فقر و نقص از خود نمود بعد از آن که در خود تمام شود و از خود چیزی
زیاده باشد بدیگران برسد و دانی که تام و فوق التمام خداست مهر
از این و آن بگسل و انس با او گیر و تمام بجانب روی بخدا آر و انس با دگر
او گیر بیت اگر از جمله خواهی باز ماندن بیک گر خواهی و در بهم
در حدیث قدسی درست شده است که انا بدلک اللازم فالزم
بدلک اسفا طبیعی فراموش کن و دوستان طبیعی را فروگذار
دوست الهی بدست آر که سیمای او خدای را با یاد تو دهد
و گفتار او ترا در کار آخرت قوت بخشد و چون او بخدا باشد بخدا
... داشت و در مواطن

دنیویه و اخرویه مدد و معونت او از تو نکند و حظ خلت
او بمقراض اغراض پاره نشود ان رهند کما الاخلاء یومئذ
بعضهم لبعض عدو الا المتقین و بدان که وفا صفت ابنای آخرت
و دوری باد که ابنای دنیا او وفا باشد برای انکه دنیا بی وفاست و نا
پایدار است لاجرم ابنای او نیز چنین باشند که ابنا بر طبع آبا باشند
و آخرت جاوید و پاینده باشد لاجرم ابنای او از تلون و بی ثباتی
و ناپایداری و بیوفایی محمی باشند ع شنشنة اعرفها من اخزم
ای دوست مهربان اما چنان دوست که دست دهد رسول خدای
رسول خدای مثل ناس را مثل جمل نهاد که از صد شتر یکی راحله باشد
که سواری را شاید باقیتان برای حمل اند اما چه حمل حمالة الحطب
فی جیدها حبل من مسد ای دوست سر در گریبان فکرت فرو بر و دیده
اعتبار بر گشای تا ببینی که چیست و بر چیست اگر پاسخ نامه
بآخر نرسیدی برای تو شرح کردمی که بر چیست و برای چیست
اما این شرح در پاسخ نامه نتوان کرد که بآخر رسد والسلم
سؤال وپرسیده بود که ترک مکروه لله تعالی سبب ثواب علیحده

یا مطلقا و اگر اول باشد فرق میان مکروه و مباح چه باشد
چون ترک مباح نیز اگر لله باشد سبب ثواب است جواب انکه
ترک لله متصور نیست مگر انکه فعل آن مباح متضمن مکروهی
یا حرامی باشد و ح فقد عاد الثواب الی ترک الحرام و المکروه
حاصل مکروه ترک او من حیث هو برای خدا متصور است
و مباح ترک او من حیث هو برای خدا متصور نیست چه خدا را
رضا در ترک او من حیث هو نیست و همچنین در فعل او مثلا
کسی دستها پس پشت کرده و گوید برای خدای چنین میکنم
این چنین نیست غیر معقول المعنی برای انکه نزد خدا دست فرو
گذاشتن و یا پس پشت کردن یکسانست و لاحدهما رجحان بر
دیگری نیست و کذا فی جانب الترک والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی ولیی فی الله الامیر محب الملة و
الدین الشیخ محمد و من معه من الاخوان فی الشیراز حماهم
الله عن الاعوان و لقاهم بالکرامة والاعزاز اما بعد

دنیا سر امد و خلایق حشر شدند و هر کس با جزای کردار خویش
پیش امد چه زیان نیکوکاران که بنعیم مقیم رسیدند و بجوار ملک
سلام پیوستند و انجا خوش نشستند از ان طعن و انکار که اهل
اغترار بر کردار ایشان میکردند و چندین ریاضت و تمسک برسوم
مرسلین و رسوم ابنای دنیا فروگذاشت میکردند و ازانا به وابنای م
استهزا و استخفاف میساختند و بعیب و نقیصه باز میکفتند
لا والله هیچ ایشان را از ان نیست که نه بیهوده گویان ماندند و نه زبان م
ان بیهوده ایشان و امر کردکار ما بر ایشان نازل شد و ما را
از ایشان بر اورد سپاس و ستایش خداوند سلام را که بر ما منت
نهاد و راه مرسلین بما اموخت و دیده ما از استحسان سیرت
ابناء دنیا بر دوخت تا انچه ایشان از اعظیم میدانند ما از خوار
میدانیم و ان چیز که ایشان از ا خوار میدارند ما عزیز و بزرگوار
میداریم ایمان بخدا اوردیم و بمحمد صلی الله علیه و اله الکرام
این گفتار لیست عام که هم زبانی بان جاریست اما مدعا و
گواه ثابت شود یکی گفتار و دوم کردار چون هر دو شاهد ایند

کار تمام

کار تمام شود که الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه
ابناء دنیا را گواه گفتار باشد اما چون از کردار ایشان گواهی
طلبیم گواهی دهند چون رسمی از رسوم جباران نتوانستند که
فروگذاشت کنند و صد رسم از رسوم مرسلین اگر فروگذاشت
باید کرد بر ایشان گران نیاید ترسم که نزد قاضی محشر تمسک
ایشان بسجل نرسد و مدعای ایشان بثبوت نپیوندد و هیچ
چاره سازم چون خدای عز و جل ثعبان قهر و قنوت از سر ایشان
معزول کرده باشد ایه فلا تذهب نفسک علیهم حسرات فرو
خوانم و گفت و گوی با ایشان فرو پیچم که هر کس که اهل عهد
است بتیغ علم و حکمت باور سد و قلیل ما هم جعلک الله
حبیبی و من معک من الاخوان فی اولئک القلیلین و لعمری
لهم القلیلون الکثیرون

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین و شیخهم
وامیرهم سلام علیکم و رحمة الله و برکاته انی احمد الیکم

الله الذی لا اله الا هو واساله ان یجمع شملکم ویوفق الله
بینکم اما بعد دنیا دندان وچنگال برادی تیز کرده وامروز
یا فردا اورا خواهد درید وطعم سودان وسامان خواهد ساخت
مع ذلک ادمی در روی دنیا خندد واو بدو دوست دارد
وانس ادو باید عجب باده که ادمی لست بجدای که دنیا در کار دی
وسادگی او حیرانست که این همه را ادمی کشد و در خاک وخون
ی کشد وایشان ازپی او بازی شوند و بهر اروی نمی کسلند ای
ادمی دنیا بیگانه را بگذار و بطلب اشنای خود مشغول شو
که بجدای که ترا اشنا نیست که چون او را یابی و در کنف اوی درآیی
از دنیا بی نیاز شوی بلکه دنیا بتو نیاز مند گردد و مجموعه
ملفوف شد سرای تو اید و در کوید و عجز کند و تو بوی التفات
نمایی قال العارف بیت اگر سلطان مادانده باشی همه
گردند و تو در خنده باشی وگر بی غم شود اطراف عالم تو شادان
دخوم و فرخنده باشی اگر چرخ و زمین ازهم بدرد وزان هر دو
جایی زنده باشی بهفتم چرخ نوبت پنج داری چو خیمه شش

جهت برکنده باشی همه مشتاق دیدار تو باشند تو
صد پرده فرو افکنده باشی ای ادمی این وان نه اشنای تو اند
برای انکه هر یک بر هستی خود می تنند اشنای تو انکس است
که هستی تو بر تو شد باز او نگر ارجعوا وراءکم فالتمسوا نورا
از کسی که باز او نگرسته باشد کم اللهم انی اسالک حبک وحب
من یحبک ای ادمی با وحشت چه ساخته بوی اشنایی از دنیا بجو
دل می ورزد مصرع ازدم وبی قرن بوی خدا می اید خود را نفحات
ایشان رسان و مشام صدق پیش دار واستنشاق انا دعا
کن تا قوت روح یابی ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا
لها واگر گویی چه دانم که اهل دل در ارض هستند یا نه واگر
ایشان را چگونه توانم شناخت گوییم بدان که اهل دل در ارض
هستند تا روز قیامت که لا یزال طایفة من امتی ظاهرین علی
الحق قال البخاری وهم اهل العلم تا حجت خدای بر اهل ارض درست
باشد واگر ایشان را شوان شناخت مهمان حجت قایم نباشد
هر کس که از غرض پاک شود و در طلب صادق ایشان را تواند

شناخت چه ایشان نورند و نور را خفایی نیست مانع اد
نو غیر کوری دیده نیست و کوری ان دیده که بان اهل دل
نو اند دید لاغرض و حسد متولد شود **بیت** نظر پاک
تواند رخ جانان دیدن که در ایینه نظر جز بصفا نتوان کرد
هر کس که از غرض و هوا و عجب و ریا و حب و علو و کبریا
پاک شود و در طلب اهل دل کر بندد و باخلاص قدم
جست و جوی نهد البته بیابد **بیت** سایه حق بر سر بنده
عاقبت جوینده یابنده بود والله ولی التوفیق وبیده ازمة التحقیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن یحیی الی اخی الاعز الامیر غیاث الدین
محمد جعله الله من المومنین الذینهم فی صلوتهم خاشعون
والذینهم عن اللغو معرضون فالی متی هذا التمادی فی
الغفلة عن الله والموت قد شد رحله الاستعداد امر
قبل ان یبلغ عمره فان الانسان کادح الی ربه کدحا
فلاقیه الا قام لیلا ساجدا متواضعا الا تملق عبد

خاضعا الا انقلب امرؤ فی فراشه فوق لیوم یکون الناس
کالفراش المبثوث الا کادت مفاصله ان تخلع خشیة لیوم
یکون الجبال کالعهن المنفوش کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا
یکسبون اف لهذه العقول السخیفة والاراء الضعیفة
فاذ لم تجدوا سبیلا الی التحقق بها فهلا تکلفوها فان
احد الباکین والمتواجد احد الواجدین وکاد ان یکون
المکلف کلما اما سمع الله تعالی یقول انفروا خفافا وثقالا
فان لم تستطع ان تنفر نشیطا مسرورا فلو لا تنفر مکرها
مجبورا **بیت** لنت ولوت وخفته شکل و بی ادب سوی او
میفعیش و او را اسیطلب کر کران و کر شتابنده بود عاقبت
جوینده یابنده بود ای برادر هنوز وقت نمانده که دیده
بر کشایی و در امر کرد کار استبصار بیدا کنی تامل کن در افتاب
که در حالی واحد سه حرکت میکند یکی در طول و از ان شب
باز دید می اید که اکر ان حرکت نکردی دایم روز بودی و
وقت اسایش و خواب نیافتندی چه خواب در ظلمت توان کرد

که در ظلمت دست بر اسقمه این کس نیابد چنانچه فرموده و من
اللیل لباساً و نیز از دوام حرارت جهان بسوختی یا دایم شب
بودی و مردمان وقت اکتساب و تردد دنیا فوت شدی که وجعلنا
النهار معاشاً و الی ذلک الاشاره بقوله قل ارایتم ان جعل الله
علیکم اللیل سرمداً الایات و دوم حرکت در عرض که
لا اقسم برب المشارق و المغارب اشاره بدانست و از آن
فصول اربعه باز دید شود و اختلاف لیل و نهار بحسب طول
و قصر در آفاق آید و در ربع شتائی نهار اقصر باشد و روز
کوتاه باشد و شب دراز و بسبب قلت مکث آفتاب در فوق
ارض برد بر هوا مستولی شود و در ایام بودن آفتاب بعد
شمال که ایام تابستان و بهار است و قوس نهار اطول
باشد و بسبب کثرت مکث او در وجه ارض هوا میل بگرمی
کند و بسبب این اختلاف فصول و تفاوت حر و برد ثمرات
نضج یابد و الی هذا الاختلاف الاشاره بقوله تعالی یولج اللیل
فی النهار یعنی فی الربیع و الصیف و یولج النهار فی اللیل

نواة
یعنی فی الخریف و الشتاء و باین اختلاف شجره حیه را از
میته بیرون آورد و نواه میته را از شجره حیه چنانچه نخل از
دانه و دانه از نخل که یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی
سیوم حرکت در عمق که در ایام بودن در جنوب در حضیض باشد
و بزمین نزدیک و در ایام بودن در شمال در اوج باشد و از زمین
دور و باین قلت مکث او فوق الارض در ایام جنوبی و کثرت مکث
او در ایام شمالی متدارک شود تا افراط در برد و حر که خارج
الطاقه بود نباشد دست ندهد ای برادر اگر فهم این معانی
که گفتم ترا میسر شود بدانی که زمین و آسمان بمنزله یک جیز است
بهم داده و کل جهان بمنزله یک جیز است مشتبک بیکدیگر
همه بهم متعلق همچون آدمی واحد که بعضی از او سر است و بعضی
تن و دل او از سر به تن مفتوح و مدد از سر به تن واصل کما قال
سبحانه یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء
و ما یعرج فیها ای برادر دانستن ترا و هر کس را که این
شناخت باید مضطر سازد به اقرار بصانعی حکیم که این کثرت را

نظام واحد بخشیده و هر چیز را بجای خود داشته
مگر انکس را که مزاج فطرت او بگشته باشد و دلت
شده کالذی استهوته الشیاطین فی الارض
حیران ای برادران تفکر که یکساعت او بهتر است از
عبادت شصت سال چنین تفکر است نه تفکر در ذات
خداوند نه تفکر در عالم من حیث هو هو لا من حیث انه
آیة و چنانکه تفکر در ایات بهتر است از عبادت شصت
سال تفکر در ذات بدتر است از معصیت شصت سال و
تفکر فلاسفه در عالم نه از ان روی است که ایت خدای است
بلکه بر وجهی است که صادر است از خدای برای انکه تفکر
ایشان جهت استخراج اسباب و علل است تا ان مقدار
استشعار اجمالی که عوام راهست از جهت الله عز و جل ایشان
را نیز نماند چنانچه از زلازل و رعد و برق عامه را استشعار
عظمتی و تنبهی و خشیتی لاحق شود که فلاسفه که تامل
در علمی که نزد ایشان مسمی است بعلم اثار علویه کرده اند

شایسته است بلکه ادمی را باین جهان فرستاده اند برای
انکه اسباب زیست ان جهان فراهم اورد و او غلط کرده
و پنداشته که مگر برای ان باین جهان امده که خوشی این جهان
بخشد لاجرم بجمع اسباب خوشی و سعادت این جهان مشغولست
و چون بان جهان رود مفلس و بی چیز باشد و اسباب زیست
در ان جهان نداشته باشد جاوید در بدبختی و بدحالی باشد
سبحان الله مردم حالی در تابستان اسباب زمستان خود را
فراهم می اورده و چون جزم نمیداند که زمستان خواهد بود
چرا در دنیا اسباب اخرت فراهم نمی اورد چون جزم میداند
که اخرت خواهد بود حکما مثلی زده اند حال دنیا و اخرت را
گفته اند ملکی بوده که چون یکسال شدی پادشاه کهنه را
نشاندندی و بساحل بی اب و گیاه بردندی و در انجا بسر
دادندی و خود باز گشتندی و صباح دیگر بر در دروازه
شهر منتظر نشستندی اول کسی از غریبان
که امدی او را بر خود پادشاه کردندی و او عادت ایشان

ندانستی باز چون سر سال شدی با او همان کردندی که با
پادشاه اول همیشه عادت ایشان این بودی یکنوبت
مردی غریب صباح سر سال اتفاقا بان شهر رسید جماعتی
را دید که منتظر نشسته اند چون اورا دیدند باستقبال امدند
وباعزاز واکرام تمام اورا باندرون شهر بردند وبر تخت
نشاندند وکلید خزاین پیش او اوردند واورا بر خود پادشاه
ساختند او مردی زیرک بود با خود اندیشید که من مردی
غریبم وعادت وطریقه این جماعت نمیدانم که حقیقت
حال ایشان چیست ودرچه کارند علی العمیا درایشان
خوض کردن معنی ندارد وطریقه انست که یکی از ایشان
بکثرت انعام واحسان باخود دوست کردانم تا سر کار ایشان
بر من منکشف کردد انگاه ببینم که مصلحت چیست چنین
کرد بایکی از ایشان دوستی اغاز کرد تا باخلاص واتحاد
رسید بعد از ان حقیقت حال از او پرسید او چنانچه
بود باز نمود او خفته بود بیدار شد غافل بود اگاه کشت

وبوی به تدبیر کار خویش اورد پنهان از اهل مملکت بنایانرا
طلب کرد وبان ساحل فرستاد تا انجا ملکی بنا کردند
ومقنیان فرستاد تا قنوات استخراج کردند مزارعان
وفلاحان را فرستاد تا مزارع وبساتین بیرون اوردند
غلامان وکنیزان خریدی ترک وهندی وغیرهما وبانجا
فرستادی تا بتدریج در عرض یکسال انجا ملکی معمور پیدا
شد وپادشاه هرچه یافتی از مال واسباب وفرش وثیاب
وامتعه ودواب همه انجا فرستادی وخود بقوت لایموت
وسختی وتنگی بسر بردی وهیچ عیش نکردی چون سر سال
شد روزی امرا وندیمان واعیان امدند وگفتند که
پادشاهان قدیم را این عادت بود که درین روز در کشتی
نشستندی وبعزم تفرج وشکار بحر واستفسار بیرون
رفتندی اگر پادشاه رغبت فرماید دور نباشد پادشاه
دانست که ایشان درچه کارند اما چون کار خویش از پیش
ساخته بود اندیشه نداشت اجابت کرد وبا جماعت بکشتی

نشست چون بساحلان طرف رسیدند اورا برهنه
کردند و بساحل سر دادند او راست راه مملکت خویش که از پیش
ساخته بود پیش گرفت چون اهل مملکت اورا از دور بدیدند
با جامهای زربفت و مرصعها تمامیه پیش دویدند و اورا
بتجمل تمام بمملکت خود در بردند و بر تخت نشاندند انجا
همچنو بر تخت نشست و بدل امن پادشاهی و کامرانی
مشغول شد اکنون ان مملکت که اولا مذکور شد مثل این
جهان است و ساحل بی اب و گیاه مثل ان جهان است
و مومن که پیوسته تقدیم عمل صالح میکند بیت برگ
عیشی بگور خویش فرست   کس نیارد ز پس تو پیش فرست
و در جهان بهزار مشقت و سختی بسر میبرد و هر چه بدان
دست یابد ذخیره اخرت خویش میسازد و در راه خدا
عز و جل صرف میکند ان پادشاه زیرک است چون اورا با ساحل
ان جهان اندازند حوران و غلمان که بپاداش کردار او آفریده
کشته اند می ایند و اورا بقصرها و سراها که باعمال خویش

بنا کرده جابجا در حدیث امده که ان الجنة قیعان و ان
غراسها سبحان الله الحدیث میبرند و برای انک بپادشاهی
جاویدی نشانند که اهل الجنة ملوك و در حدیث امده
که رسول الله صلی الله علیه و اله روزی با اصحاب گفت
که مردی بود در بنی اسرائیل که خیر بسیار کردی تا بحدی
که در شمار محشور خواهد شد پرسیدند که چه میکردی و بود
که از پدر خود مال بسیار بمیراث یافت بستانی خرید و وقف
کرد بر مساکین و گفت این بستان منست نزد خدای تع
و دینار چند شمرده بخش کرد بر ضعفا و گفت باین کنیزکی
چند میخرم از خدای تعالی و بنده چند ازاد کرد و گفت اینها
خادمان من اند نزد خدای تع روزی کوری را دید که در
راه رفتن گاه می افتاد و گاه میخواست مرکبی جهت او خرید
که بران سوار شود و گفت این مرکب منست نزد خدای
تعالی که بان سوار شوم بعد از ان رسول الله صلی الله علیه واله
فرمود که بان خدای که نفس من در قبضه قدرت اوست

که گویا نگاه میکنم تا ان مرکب وانرا اورده اند بسوی او زین
کرده لجام بر نهاده وبران سوار شده و میرود بمحشر و نادانان
که بعیش و خوشی این جهان مشغولند و اندیشه اخرت نمیکنند
تا ان ساعت که ایشان را در گور نهند که ساحل لب اب و گیاه برهنه ص
است و خود باز کردند مثال ان پادشاهان جاهلند که حقیقت
حال غید انشد تا انزمان که اورا برهنه در ساحل تن سپردند
وعریان و گریان در بیابان سرگردان میکشند اما عاقل که بر
ساحل ان جهان افتاد هرگز نمیرد لا یموت فیها ولا یحیی
ولاتیه الموت من کل مکان وما هو بمیت وان دوست
مهربان که پادشاه رستگار را راه نمونی کرد و از حقیقت
حال اگاه کرد اید مرشد است که ادمی را از ناپایداری این جهان
وظلمت و وحشت ان جهان که باز گشت او بانجاست اگاه
میگرداند تا از پیش کارسازی کند و برای ان اماده شود
و به زندگانی دو روزه دنیا فریفته نشود و در جهان
لا یموت بسر برد و هرچه باید در راه خدای عز و جل صرف کند

باقی میشود چنانچه در تنزیل مجید آمده ما عندکم ینفد و ما
عند الله باق وبکثرت ذکر و تسبیح در فیعان ان جهان درختها
برای خود نشاند و بستانها سازد و بکثرت استغفار ظلمت
ان جهان را فرو نشاند و وحشت انرا بانس مبدل گرداند
وافضل ذکر لا اله الا الله است و گزیده ترین تسبیح سبحان
الله وبحمده سبحان الله العظیم وبحمده و سید استغفار
اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک
وانا علی عهدک و وعدک ما استطعت اعوذ بک
من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی وابوء لک بذنبی
فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و بذکر لا اله
الا الله پیوسته مداومت باید کرد و تسبیح که مذکور شد
میان سنت و فریضه صبح صد بار باید گفت و استغفار که مذکور
شد مکرر در شب و روز باید خواند و معانی انها را تمام لحاظ
باید کرد معنی اول اینست که نیست سزاوار پرستش مگر خدای
عز و جل و معنی دویم اینست که پاکی خدای راست و بستایش

او نغفتم یعنی ایستادگی می نمایم بذکر پاکی خدای و ستایش
خدای و معنی سید الاستغفار که سیوم است که خدایا
تو خداوندی نیست سزاوار پرستش مگر تو که آفریدی مرا
و من بندهٔ توام و من بر همان پیمان تو و وعدهٔ توام یعنی
پیمانی که با تو بستم و وعده که با تو کردم که بندگی تو کنم
برگشتم آنقدر که توانم پناه می آورم بتو از بدی آنچ کرده‌ام
اقرار می کنم برای تو نعمت تو بر من و اقرار می کنم برای
تو بگناه کاری من پس بیامرز بدرستی که نمی آمرزد گناهها را
مگر تو والسلم علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین الثا
جعلهم الله من الثابتین اما بعد بخدای شما سوگند
که درواء خدا ناکامی و نامرادی و بیکسی و تنهایی و سختی
بسر بردن بهتر است که درواء طمع بهر مرادی برسید
و بهمه کامی طمع یافتن پای دارید تا زینت دنیا شما را نفریبد

که بخدای شما سوگند که این زینتها ظاهر نشده جز برای امتحان
تا خدای عز و جل به بیند که عهدی که در موطن الست با او
بسته اید بر آن قایم و ثابتید و وفا بآن میکنید و آن زینت
و آرایش شما را از خدا مشغول نمیسازد یا داخل بیوفایانید
که چون از خدای عز و جل دور افتادند و حجب در میان آمد و دیگر
چیزها ایشان را پیش آمد و زینت خلقیت در روی ایشان خندید
اسیر آن گرفتند و خدای خود را فراموش کردند و با این جهان
و لذات این جهان یگانه شدند و دست در گردن آوردند
که ایشان از آن این جهان اند و این جهان از آن ایشان و هرگز
ایشان را خداوندی نبوده که از وی جدا افتاده قال الله تعالی
انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا
بخدای شما سوگند که زود باشد که این زینت که بیوفایان مفتون
آن شده اند و دل در آن بسته و خدای خود را پس پشت
افکنده بر چینند و زمین را کشته سازند بی آب و گیاه و حسنات
که بر آن پاشیده با معدن حسن خوانند و بگر این جهان بوحش

وبی آرایش و سطلم و بتره بماند که وانا لجاعلون ما علیها
صعیدا جرزا آنگاه مفتونان از اگویند آنکسان محبوب شما
که برای آن عهد خدای بشکنید و دران او بحیند درید
کرید این غول مردم خواره را که بر شما پری چهره نموده
بود قوله تعالی ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم
کانوا من ایاتنا عجبا الی اخر القصه چه اگر جوانمردی چند
عهد خدای یاد آورند و ازین زینت فریبنده روی بگردانند
و از خلق کناره گیرند و روی با خدای خویش آورند قوله
تعالی واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم ای رسول
ما صبر کن و با چنین کسان که زینت دنیا ایشان را نفریفت
و بامداد و شبانگاه بجز اذن خدای مشغول‌اند چشم
از ایشان مگردان بسوی آن جماعت که فریفتهٔ آن شده
اند برای رغبت آن زینت واضرب لهم مثلا رجلین
و مثل زن حال معرضان از زینت دنیا و حال مقبلان
بران بحال آن دو برادر که ایشان را آرند و مادر اموال

فراوان

فراوان رسید یکی آن اموال را صرف تحصیل زینت
جهان کرد و بعضی از آن داد و بستانی خرید از رز محفوف
بنخل و میان ایشان کشت و زراعت و بعضی دیگر خرج
کرد و دران کوشک دنیا ساخت و بعضی دیگر داد آذوا سامان
و دواب خرید و دران سر داد و بعضی دیگر داد و غلامان
و کنیزان خرید و آن برادر دیگر هر چه که داشت در راه
خدای نفقه کرد تا فقیر و بی چیز ماند دوری از در رسید بی
در سر راه برادر ایستاد و از آن خواستی کرد برادر او را
در رکاب خویش بان سرا بستان برد تا رشد خویش وی
رشدی وی بوی باز نماید و میان ایشان آن معارضه
رفت که بتفصیل در کلام مجید مذکور است از قرآن بخوانید
تا بدانید واضرب لهم مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من
السماء الخ یعنی اجزا بر سرا بستان آن نادان آمد تا نشانه بود
تا مردمان باز وقت افتند و عبرت گیرند والا سیم زینت جهان
بان مشابهت بان حسبان که بر بستان او فرود آمد بر همه نستلی

فرود می اید چون ناوك مرات برتن ادمی فرود امد همه
او ویران است ازانجا که لبستان اوست ای برادران الهی
از مواعظ قران پند گیرید ای برادران الهی عهد خدای
فراموش مکنید خاصه کهان عهد را انکار دیگر در این جهان
تازه کردید ای برادران الهی از عشق مگریزید ای برادران الهی
سخن اهل طبع مشنوید ای برادران الهی از بطش جبار بترسید
ای برادران الهی خدای شما غیور است و غیور والسلام علیکم

مکتوب الخطاب والکتاب ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله شیخ الاخوان
شمس الملة والدین محمد ابی سعید [illegible] دریغ که صحبت
با کتبت شد و خطاب با کتاب گشت کجا شد انکه دیدار
اخوان دیدیمی و از شجره گفتار ثمره کردار چیدیمی اما خاموش
که اگر صحبت انس امیزست کتبت شور انگیزست و اگر خطاب
سبك روح است تا مخاطب در اید کتاب گران بار است

تا مخاطب براید خطاب بصوت انگیزد و از کتاب ترقی خیزد
پس حکمت الهی در تربیت سالك اقتضاء ان کند که وی را گاه
دور و مهجور کند تا کتاب مباشر تربیت او شود و گاه نزدیك سازد
تا خطاب مخالط احوال او گردد که ازین دو عاملی کار سالك
صورت بندد و کل شی عنده بمقدار عالم الغیب والشهادة
الکبیر المتعال و اینجا شما را از دقیقه اگاه کنم در تفاوت
خطاب و کتاب بدانید که اگر متکلم اعلی است از مخاطب
کتاب او موثرتر است از خطاب او برای انکه در حین مخاطبه
مخاطب در برابر او حاضر است و دل متکلم بمثابه ایینه هر انچه
عکس کثافت و برودت او بر دل متکلم افتد و سورت
لطافت و حرارت سخنان که از انجا بر می اید می شکند اما در
حین مکاتبه هیچ حاضر نیست متکلم خود بر خود القا میکند
پس سخنان که بر می اید بصرافت خود است و از حرارت و
لطافت ان هیچ باز کم نشده و از شواهد انعکاس مذکور
حدیثی است که ابن کثیر مفسر روایت کرده مضمونش انکه

رسول الله صلی الله علیه واله وسلم روزی در نماز بامداد
سورهٔ روم خواند واورا دران ابهامی افتاد چون باز گشت
گفت قران برما ملتبس کردانیدند بدرستی که جماعتی از
شما نماز باما میگذارند که وضو نیکو نمیسازند باید که هر کس
که باما بنماز حاضر میشوید وضو نیکو سازید انتهی ابن
کثیر گفته که درین سری عجب است که پیغمبر صلی الله علیه
واله وسلم متاثر شد بنقصان وضوهای ماموما ن تا اورا
در قران لبس افتاد والله اعلم واکر متکلم ادنا ست از مخاطب
خطاب او اعلی است از کتاب او از کتاب برای انکه درحین
مخاطبه عکس حرارت ولطافت مخاطب بر دل اوی افتد و
سخنان اکر ازانجا برمی اید زیب وزینت وعذوبت و حلاوت
وحلاوت وعلو مرتبه می بخشد کویی که ان سخنان مخاطب
میگوید نه او بیت هر نکته که بلبل بسحر میگوید کل
گفته بود کرچه ز بلبل شنوی   امادرحین مکاتبه سخن
ازو با والقای باید هر اینه بقدر اوست ولایق رتبت

او که الا انبیا شیخ عمافیه ازقبیل اولست انکه کاتب وحی را در
سورهٔ المومنون فتبارک الله احسن الخالقین بخاطر امد
پیش از انکه رسول الله بفرماید و بسیار افتد که مرید چون در
مجلس شیخ حاضر شود هر سخن که شیخ کوید وی را چنان نماید
که او خود میدانسته واین از قیام معنی شیخ باشد باو وظهور سلطان
نور او باو که اکر او خود بودی بیشتر و پیشتر دانستی و کاه
باشد که باین سبب وقار شیخ نزد وی کم شود واعراض و
استبداد پیش کیرد چنانکه ان کاتب وحی را روی نمود ومن محفوظ
بردالله فتنه الله سبحانه وتعالی ما را و اخوان ما را
دارد ازفتن ما ظهر منها وما بطن وبالله نستعین وعلیه
نتوکل ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وهو حسبنا
ونعم الوکیل سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام
علی المرسلین والحمد لله رب العالمین وسلامنا علی اخوانا

مکتوب مخافة الافة الفاسین ٥

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن یحیی

الی ولی فی الله الامیر الاخوان الالهیین محب الملة والدین
الشیخ محمد ایده الله بنصره اما بعد ادمی در دنیا باید
واقفست یا در مخافت افتی امن درین جهان او دیده نشده
وچون امن نیست میتوان گفت که هیچ چیز نیست الکون وطبیعت
ما و رندان ادم چیست باین محنت وعذاب وغصه ولستطراب
بساریم وما سبی بجوییم لی نی صاحب محنت این بجود نشیند
وبکوشد تا ما سبی برای خود بجوید وچون این جهان
دانسته که ما سبی نیست البته در جهانی دیگر خواهد بود چه
ما یقین میدانیم که بنای کار نشاید که بر محنت واضطراب باشد
چه محنت مقصود بالذات نی باشد یقین که اگر محنتی باشد ان
مقدمه محنتی خواهد بود واگر اضطرابی باشد ان برای ارامی
تواند بود اما تا ان اضطراب کم کند واین ارامش که باید
ما چه سعی کنیم باشد که ان ارامش نصیب ما گردد چه این
کار دولت است کنون تا کرا رسد ای ولی وای حبیب من

راحتی

دندان
این دولت ترا پیش امده واز خود باز مگردان بدست و
از محکم گیر ومن یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم
تا وصول تبشیر ارزاده محمد داییمعنی معلوم شده که اهل
اخوان الله در راه حق عزه طلب گرینده بمعنی که دیگران ندا
وسلوک سبیل خویش بر ایشان سخت اسان کرده اگر قدر
این نعمت نداشند ودل برجا ننهند ودوام امر ان نکو
ونظام ان قایم ندارند ظلمی بر خود کرده باشند وچه ظلمی و
ستمی وچه ستمی ای ولی من وعده بدا الاسلام غریبا وسیعود
غریبا کما بدا پرتوی افکنده لاجرم اهل حق که بحقیقت
ان متحقق باشند همراهان وموافقان کم داشته باشند
ازین تنهایی بسیار متوحش مشو واین روش که اغاز کرده
از دست مگذار ودامن حق از دست مده که عاقبت متقیان
سرافراز باشند وفاجران در سوز وگداز واگر دوروزی
فجار را منصوب باشد واتقیا را دایت مکبوب باک نباید
داشت ونظر در عاقبت کار باید گماشت ای ولی من وای

دست
شند
اعلام

عجب من غافلان چنین سخنان را افسانه دانند و باز
افسوس دارند اما در پندار غلط اند حق جز این سخنان نیست
وان سخنان که ایشان گویند افسانه است برای انکه این
سخنان باقیه است که جاوید بخواهد ماند و سخنان ایشان
وانچه ایشان از ان سخن میرانند تابع شهوات فانیه است
که با زوال ان شهوات زایل شود و بر صاحب خویش ظلمت
و عذاب کردد اما کمراه کرده خدای را براه نتوان اورد
و در خود صبر باید کرد که خدای حکیم است و حکمت خدای
را خدای میداند والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
والسلام علی ولیی و سایر الاخوان اجمعین و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم
الدین ایده الله تعالی اما بعد اگر اخوان هم بیکبار غافل
شوند سلسله ذکر منقطع شود برای انکه غفلت مذکر
ذکر نخواهد بود و باین تقدیر جز غفلت موجود نیست

پس باید که البته بعضی از جماعت غفلت بخود راه ندهند
تا اگر کسی غافل شود سقط او نماید و غفلت از انکس زدایند
ومثل این مثل چند چراغ است که در خانه باشد اگر همه بیکبار
منقطع شود امکان چراغ روشن کردن نماند و ظلمت مطبق
شود اما اگر بعضی چراغها منطفی شود و بعضی باقی باشد که
چه یکی باشد توان که همه را از ان یک چراغ باز روشن کنند رحمت
خدای بر انکس باد از اخوان که حفظ خود کند از انکه رایح اهوای
مختلفه و اهویه هواهای گوناگون چراغ ذکر در دل او بکشد
رحمت خدای بر چنین کس باد و رضوان و برکات او والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی مومن کل امر خود با خدای اندازد
برای انکه دانسته که هیچکس مهربان تر از خدای او نیست
والحق هیچکس بنده اولی از خدای او نیست و از خداوند
خود زخم و سیلی خوردن بهتر و گوارا تر است که از دست
دیگری حلوا مومن روی دل با خداوند خود کرده و ذکر

اورا دردرون دل خود جای ساخته اورا مونس خود
کرداینده چون حاجتی داشته باشد دعا کند چون اورا
دردی رسد شفا ازو طلبد واگر کسی جفایی بیند کله
بسوی او کند واگر از کسی عطایی یابد مکافات ازاو
طلبد که بنده را هیچ نباشد مال ومال او سید اوست
اعتماد او بران باشد که در خزانه سید است خوش حال بنده
که هیچ ندارد وهمه چیزی ازان اوست ازانجا که همه چیز ازان
سید اوست شب هنگام که همه کس بخواب روند بنده خدای
دو دیده بیدار بر گشاید ودر عجایب ملکوت اسمانها
وستارکان تفکر کند ودر یاد خدا اب از دیدکان بگشاید
بیت بنیم شب که همه مست خواب خوش باشند من
وخیال تو وناله‌های دردالود بنده خدای در روز که
عالم بجنبش در اید واین وان از هر سوی در ایند اگر
چه با این وان کفت وشنید کند اما دلش جز بیاد خداوند
خود مشغول نباشد وان حکایات بر زبان او جاری شود

ودست بر هیچ نباشد

بحکمت خداوند او ودل او جولان کند در ملکوت اعلی بحر او
جای در افق مبین کیرد ازانکه فضای این جهان تنک اید
از وبنده خدای خرسند باشد بانچه خدای عزوجل کند وبر او
در هیچ کار اعتراض نداشته باشد بندهٔ خدای پیوسته
دلش در کداز باشد وهر ساعت چون اب شود باز خداوند
او اورا ازین هستی بخشد خدا را با بندهٔ خود کارها باشد
کاه اورا اذن دهد تا باقدام فکرت در سموات بوید و کاه
وقت را بران از خلعت هستی برکرداند قلب المومن بین اصبعین
من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء دانی که کسی که چیزی
را دوست دارد پیوسته اورا کردانند تا هم اورا بنکرد خدای
عزوجل دل مومن را دوست دارد که موضع نظر خدای از
جهان غیر دل صدیقان نیست هر اینه دل ایشان از حال
بحال کردانند تا در همه حال اورا ببینند که چکونه است ومومن در
همه حال نیکو وزیبا باشد هم در بسط شاکر باشد ودر قبض
صابر ودر هیچ حال پیکر دل او بصورتی زشت نکردد همچنا

پیکر دل بیگانگان هرگز تصورتی خوب نباشد در بسط
طغیان ونظر پیدا کند ودر قبض انکسار وسخط خدای عز وجل
به پیغمبر خود صلی الله علیه واله وحی کرد که اگر خواهی سنگ
ریزه زود برای تو باز کنم وخود لا با ادب خواهم که یک دو روز
طعام یابم وخودم وترا شکر کنم ویک روز روزه دارم و برای
تو صبر کنم اینکان ای مومنان ماه روزه رسید ماه عبادات
دهان از طعام ببندید وزبان از غیبت ولاعنی نگاه
دارید چنانچه بید در بوی تجوع میگوارید دل در محبت
خدای نیز بگدازانید تا نجات ابد یابید والسلام علی من
اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد ادمی چه ایمن است که روزی ادر روزها گاهی کرده
باشد که بان سبب از نظر خدای عز وجل افتاده باشد و
هر کس که از نظر خدای عز وجل افتاد ومقت خدای او را در یافت
رسد خویش را گم کرد وس رشته کار از دست رفت چنانچه

وبا

هرگز باز نخواهد یافت وپس از ان منقلب شود او وبه ضلالت
وهر چه میکند همه سیئه است برای انکه کسی که غشاوه نهد
بر او ببیند کارش همه مغشوش است وعمل خالص من
بعد از وی ممتنع الوجود است برای انکه اخلاص سری است
از سر خدای که در دل انکس که خواهد نهد ونخواهد او را نه
بانکس که او را دوست دارد وبنظر لطف باو ناظر باشد چون
کسی را دشمن گرفته باشد ومقت خود بر او حلال کرده
کجا اخلاص در دل وی نهد وکجا او را نیل حقیقت اخلاص
که سر اکبر خداست ممکن باشد اعمال وانچه از جنس سیئات
خود سیئات است وانچه از جنس حسنات است خود مدخول و
معلول باشد ومحبط ومردود والعیاذ بالله ای اخوان
الهیین ادمی بکسی ماند که کار مرگ خود ساخته باشد واز
جانب ان باز پرداخته وبر وانا مان از ان حاصل کرده
اکنون مشغول دیگر کارها در است داشت دیگر مهمات
ناگاه مهمان مرگ فرود اید بی خبر این کس هیچ کار ساری

ان نکرده و منزل و منزل او اماده نساخته چه دست و پا هم
که او باشد ای عزیز ندانسته که مرک و مهمان از چاره نیست
خاصه که مرک مهمان باشد چه چاره او را از پیش نساخته
تا چنین بیچاره غافل من بنداشتم که مرک حالی حالی نخواهد
امد عزیزا بچه دلیل این کار پیش خود مقرر و مصور
ساخته لا حول و لا قوة الا بالله من تمادی الغفلة و
شدة القسوة و سوء الخاتمة و درک الشقاوة و بالله
المستعان و علیه التکلان و هو حسبی و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی ینبه الله ولیی عن نومة الغافلین

اما بعد ولیم ایده الله بداند که چنانکه زندگی
تن بحرارت غریزی است زندگی دل بحرارت عشق است
و هر کس که افسرده و بیکار روز با شب میکند و شب
با روز میرساند حالست وار صفت لا یموت فیها و لا یحیی
بهره مند و بداند که تن از خاکست و خاک سکون و اسایش

اقتضا کند

اقتضا کند و دل از افلاکست و اسمان جنبش و حرکت
اقتضا کند حیوة دل در حرکت است و ممات او در سکون
و حال تن بر خلاف این است نکذارد که دل عاجز تن شود
و تن بر وی مستولی کردد و انچه مقتضی اوست راند
و دل در تحت اثقال تن عاجز و ذلیل ماند همچون اصحاب
احقاف که خدای تعالی بادی فرستاد و رمال ان بیابان که
ایشان در ان ساکن بودند بر ایشان بکردانید ایشان در
زیر ان رمال ناله میکردند مدت یک هفته با پیشتر ناله ضعیف
که اکر کسی کوش بان خاک نهادی شنودی تا ان زمان که
بمردند و عصه جان بدادند همچنین اکنون که خاک تن بر دل
ایشان مستولی شده و زیر این انبوه کثیف باز شده اند
ناله دل را ایشان بکوش مستمع رسد اکنون بدان
ای ولی رشید که مثل دل اهل تعطیل و بیکاران و افسرده کان
کار نکاری دست بکارهای متفرق بی سر و بن که لا یعنی
نام دارد زنند مثل اصحاب احقافند و بخود بپسندند که

تو مثل سوی باشد و دران کوش که از مثل اعلی بهره
مند کردی دانی که خدای عز و جل صفتش اینست که لا تاخذه
سنة ولا نوم پس بقدر مقدور تخلق خدای کن مومن تخلق
دعوی کند که محب خدای است ایا سزد که محبوب بیدار
باشد و بحال محب ناظر و محب بخواب باشد و از ذکر او
غافل عکس این بحال محب و محبوب اوتر است بیت عجبا
للمحب کیف ینام کل نوم علی المحب حرام ای ولی رشید
این محبت ساز کن و بازار محبت گرم ساز و بسر قدم ای
و در عهد شباب خدمتی چند بکن خداوند را اگر چون ضعیف
پیری رسد عاجز باشی و خدمت نتوانی کرد و یکسان نیست
بنده که حقوق که حقوق خدمت او در حضرت خداوند
ثابت باشد، که چنین نیست خداوند تو شکور است و ما
کان ربك نسیا و خدمت بندگان فراموش او نیست
انچه امروز کنی برای تو نویسند و ثبت کنند تا انروز
که حاجتمند باشی بمکافات ان با تو احسان کنند یا ایها

الانسان

الانسان انك کادح الی ربك کدحا فملاقیه ای ولی
رشید انکس است که کار خود کند و مصلحت خود باز رسد
و چون من در نگریستم مصالح ادمی بسیار دیدم و ما
یك یك ان باز رسیدن دشوار بود چنین نمود که یك
کار بگزینیم که متضمن همه کارها باشد اگر چنین کار باشد
چون در نگریستم چنین کار بود و ان تقرب و تودد با خلاق
مقتدر است که بالغ امره است دست بان یك کار کردیم
و ان یك کار بجد میکنیم و چون ان کار بتقدیم رسانیدیم
فارغ البال و مطمئن خاطرم و هیچ غم و اندوه کاری
دیگر ندارم چه میدانم که خلاق مقتدر بهمه کارهای من
باز میرسد اکنون خواب امن میکنم اما چنین خواب بی
بیداری میسر نباشد برای انکه خلاق مقتدر انگاه
بکار کار من رسد که کار من در کار او باشد و روز و شب
خود هم در کار او کنم و هیچ نزد خلاق مقتدر دوست تر
از دوکی و بنا فتم چه او را حاجتی ثابت نیست که بگذاردن

ان تقرب بان جویم امانه دوستی خود ذکر خود را دوست
دارد لاجرم فرمود اقم الصلوة لذکری و شب هنکام که ملوك
از تدبیر مملکت و کار پادشاهی باز پردازند با خود پردازند
و احباب خود ملك الملوك تعالی و تقدس است احد
و صمد است و او را کفو و همتا نیست محبوب او جز ذکر
او نیست و چون شب در آید فضلی از ذکر بر آرایم پس زبان
ثنای ترتیب دهم و اخود در حضرت کبریا عرضه دادم
و دانم که خداوند من شکور است امروز که حکمت روز
من ساخته چون چنین خدمت شایسته بتقدیم رسانیدم
امروز که ضرورت روز او باشد والایام کلها لله تا جزای
شایسته مرا دهد من امروز او را یاد نمودم او نیز امروز
مرا یاد نماید و چون دیگران بجرم نسوا الله دلیل فانساهم
بر نهند مرا بطاعت ذکر الله خلعت فذکروهم انفسهم
کرامت کند و چون من وجه خود بینم بتمام سعادت خود
رسیده باشم اکنون میکوشم برای امروز و هر کس که

درین

درین دوش با من شرکت میکند او را مژده میدهم عشاء الخ
خود را بان مژده میدهم والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الودود الحافظ شهاب
الدین داود فتح الله علی قلبه ابواب العلم والفهم اما بعد
خدای عز و جل بیداری را بعد از خواب قرین فرمود نشانه و نمودار
زنده شدن پس از مرك ساخته چنانچه فرمود والنوم
سباتا و جعل النهار نشورا چنانچه هرچند دیر کشد خواب م
اخر به بیداری کشد و هیچ چشم همیشه در خواب نماند زود شود
همچنین مردگان هرچند در قبور باز مانند اخر روزی
اید که از قبور بر خیزند این سخن حق است که دران هیچ شك
و ریب نیست هر کاه که بر قبور کذری پیش چشم خود دار
که عنقریب این قبور شکافته و این اموات بر خاسته اند و
دیده می مالند و پیش ایشان چنان می نماید که ساعتی بیش
در قبر نبوده اند اگر چه الکس باشد که از موت تا بعث او

هزار سال گذشته باشد که ویوم تقوم الساعة یقسم المجرمون
ما لبثوا غیر ساعة و چنانچه درین زندگانی بعضی خوشحال اند
مثل ارباب قوت و ثروت و بعضی بدحال اند مثل اصحاب
ضعف و مسکنت در ان زندگانی نیز چنان باشند چرا که
سعادت و شقاوت انجا ثمر نیارد برای انکه مرگ چیزیست هرگز ه
که یکبار پیش ادمی امد چنانکه لا یذوقون فیها الموت
الا الموتة الاولی برای انکه ادمی درین جهان بمنت اسباب
و تعاون زمان و مکان و شرایط و ادوات موجود شده
ان هستی را باز سپارد تا از زیر بار منت جهان وا شود جهان
چون این بعد از ان از غیر خود هست شود بقدرت خداوند
خود هستی که منت هیچ سبب در ان نباشد غیر مسبب
اسباب تعالی شانه که منت او نعمتی است بر سر نعمتی
نه هدم نعمتست و چنان هستی را موجب باز دادن نیست
نه هستی است که از منت دهر و طبع پیدا شده از منت
خان و مان فاطر السموات والارض پیدا شده هرآئینه

ان هستی هرگز زوال نپذیرد و موت چون اثر نسخ نکند
اینها همه برین وجه بدان و بشناس و باور کن چون او دانستن
دانستی سعادت و شقاوت این جهان بر تو چی قدر باشد
و مطمح نظر و منتهای همت همت تو سعادت ان جهان باشد
و نجات از شقاوت ان باشد انگاه تن خود را بدست سیلاب
حوادث بار ده و بگوی بیت ما چو دادیم دل و دیده بطوفان
بلا گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر   مومن تمام عمر را یک روز
ساخته و از روز را از همه وادات و ارزوها بروزه رفته ان
روزه را نگشاید مگر بر خوان رحمن چون روزه رمضان کشای
ان روزه کشایی را یاد دار که للصایم فرحتان فرحة عند
فطره و فرحة عند لقاء ربه عید اعظم را عید لقا دان نه
عید فطر بیت وعندی عید کل یوم اری به   جمال
محیاها بعین قریرة   عید با خوان ما و سایر مومنان مبارک
باد و قریب و بعید را از خوان احسان خان و مان نوال
دهاد و اگر چه وعدهٔ مومنان بعید بزرگست اما تقضای

لهم البشری فی الحیوة الدنیا امید منقطع نیست که حیات طیب
وعافیت در دنیا که عید کوچک است نیز روزی شود

اگرچه جمله درد اندوه و دردم — یقین دانم که آخر شاد گردم
چو دردی هست درمان نیز باشد — چو خاری هست ریحان نیز باشد
اگر امروز ظاهر نیست درمان — شود ظاهر چو آید وقت فرمان

ان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا وبالیسر ختم الکلام
والسلام والاکرام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله شیخنا جلال الملة
والدین محمود تولاه الله تعالی بما یتولی به عباده الصالحین
اما بعد محل فیض الهی جوهر انسان است هرجا که جوهر
هرجا که انسان بیشتر باشد وجوه فیض بیشتر باشد از ین
جهت امصار بوطن اولی است از قری و قری بتوطن اولی
است از بوادی چرا نکه انسان برای نبات هست جوهر محسود
وتوجه نفوس حاسده شیطانیه بافساد حال او زیاده است

از توجه ایشان بافساد حال غیر او و ترصد فساد در او بیش
است که در غیر او پس از هم اینجا که افضل است اخص است
و نظر باین هرجا که آدمی کمتر باشد بهتر باشد پس سکون
در بوادی بهتر باشد که در قری و سکون در قری بهتر باشد
که در امصار اکنون چون چنین متعارض است حاجت
بتمیز و ترجیح ثابت است و اگر مخایل فساد ظاهر باشد ما را
بقلت باید بود و اینجا که مخایل صحت غالب است مایل بکثرت
والحمد لله که در اخوان اباد الهی مخایل صحت اعتقاد و سداد
عمل ظاهر تر است پس کثرت اینجا بهتر است از قلت جایی
دیگر اگرچه قلت اینجا بهتر است از کثرت جای دیگر بنا برین
بخاطر می آید که ولیم اختیار توطن در اینجا نماید و اهل
و متعلقان را از شیراز باینجا آورد و شاید که بعضی فواید آن
در مکتوب ولیم و حبیبم شیخنا صدر الملة والدین محمد
مذکور باشد مادام که موافق مصلحت و در تاسیس مبانی — باشد
و تشیید ارکان آن می باید کوشید و بالله التوفیق الهادی

الی سواء الطریق و هو حسبی و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ فی الله مولانا مجد
الملة و الدین سلام الله عافاه الله فیما عافاه و بفضله و لطفه
حفظه و تولاه اما بعد وجود آدمی بر خدای عز و جل را مبد و لی
است بدان گونه که او میخواهد میگردد و چون وجود که اصل
و ذات است چنین است نفس و شعور که فرع و صفات است
چه سود که خود را سخت گیرد و بس خدای عز و جل را سپرد و لنا
چون نوح ذات بامر کردگار یکیست و طوفان بلا مستطیله
سر کشتی کنعان نفس و پناه بردن او بکوه پندار بلا را از او
باز نمیگرداند قلعه‌ی در پندار پیلک منجنیق موج دو در
میشود و خانه اندیشها که موج زیر و زبر میشود کشتی نوح
اخلاص است و یگانه شدن با امر کردگار   آشنا هیچ
است اندر بحر موج   چاره اینجا نیست جز کشتی نوح   و من
یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله

لکل شیء قدرا   و متوکلانه است که آرزوی معین پیش چشم
خود باز دارد و طمع سوی کرد در بندد که البته وکیل خدای عز و جل
آرزو بر آرد و شوق وجود آن را کند عزت جلیل چنین وکیل
خرجی فضول ندارد توکل آنست که قدری که خدای عز و جل بمقتضای
قد جعل الله لکل شیء قدرا شخص را مقرر کرده و بمقتضای
ان الله بالغ امره امضا و انفاذ آن میفرماید بجد اولی و انسب
شناسد و بجایش گاه خود را انجا سازد و آن داند که بیت
هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست   ورنه تشریف
تو بر بالای کس کوتاه نیست   و چه گونه تشریف او بر بالای
کس کوتاه باشد و او اکرم است که صفت خاص او که در مقام
تعریف شان او مذکور است کرده این است که ربنا الذی
اعطی کل شیء خلقه ثم هدی هر کس را آنچه شایسته و بایسته
اوست دهد چون شخص خود را فراموش کرده و عجز خود را
خود پنداشته تقصیر آن کس چه باشد که آنچه فی الواقع شایسته
و بایسته اولی اوست باو میدهد و اتباع وهم باطل او نمیکند

که او را عزیز گذارد و دشمن او را که او را خود پنداشته بوده
که اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک دریغا خدای عز و جل
دشمن کافر است اما دشمن دانا است و ایشان دوست خود اند
اما دوست نادانند و دیرست که گفته اند دشمن دانا
به از نادان دوست خدای عز و جل دشمن کافر است ایشا
اولی از ایشان که و نحن اقرب الیه من حبل الورید چون حال
او با کافران که ایشان را از زندگی خود بد کرده که و ان الکافرین
لا مولی لهم این است حال مومنان در این شان چه باشد
پس ای مومن پاک اعتقاد بدگمان بر رب غفور مباش و
بدان که آنچه پیش تو می آید صلاح تو است صلاح دید رب
تو برای تو اولی است از صلاح دید نفس تو برای تو بخدای
که رب تو بتو اقرب است از نفس تو بتو ای مومن پاک دین
میان رب تو و تو خلاف است و شقاق و خلاف و شقاق
نیست در عالم جز این هر خلافی و شقاقی دیگر که هست
مشتق است ازین جهت عارف در تاویل و اجنبنی و بنی

ان نعبد الاصنام گفته که حقیقت اصنام صور نفوس است
و اعظم معبود عبد فی الارض الهوی موید همین است اولیا
اکنون تو در تیه حرب بایو در کدام جانبی رب را بر نفس میگزینی
یا نفس را بر رب اگر رب را بر نفس میگزینی رب تو است و اگر
نفس را بر رب میگزینی نفس تو است و اگر موقوف میداری تا
با کسی مشورة کنی ترا دو مشیر است فرشته و دیو فرشته گوید
رب را بر نفس گزین برای آنکه فرشته ربانیست و حکم ربوبیت در وجود
او ظاهر است و دیو گوید نفس را بر رب گزین برای آنکه دیو
نفسانیست و حکم نفسانیت در وجود او ظاهر است الاناء
یترشح بما فیه هر کس آنچه دارد میگذارد و اگر از من میپرسی من
میگویم ان لربک علیک حقا و لنفسک علیک حقا فات
کل ذی حق حقه سر خود تمام همراه رب کن هیچ از آن برای نفس
باز مگذار جهد خود تمام همراه نفس کن که هیچ از آن رب تا
در کار نیست آدمی کاه نخورد و او را باکاه سر و کاری نباشد
پاکاه با کاه سر و کار دارد کاه برای ستور آماده دارد تا

برای دستور بزرگوار و اگر چنین کنی معنی سخن ان عارف
دانی که چیست انجا که گفت والله لو عرفتم ما عرفت و هذا
السدد لطربتم طرب الابد و لجعتم الجوع الذی لیس معه
امن لاحد چون چنین است ظاهری داریم بغایت پریشان
و پشیمان و باطنی داریم خرسند این است شرح ما اگر چه سند مجموع ص
و شرح پریشانی ظاهر از فضل باطن باز خوان و هو الکریم المنان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله شیخنا جلال
الملة و العلم و الدین محمود اتاه الله فی الدنیا حسنة و فی الدنیا ص
الاخرة حسنة الاخرة و تولاه بما یتولی به عباده الصالحین
اما بعد صاحب همت دنیا از خود باین قانع نباشد که
همین یکروز که در انست خوش کذارند بلکه انروز که او در
انست انکاه براو خوش کردد بلکه امروز دنیای او انکاه
براو خوش کردد که عده خوشی تمام عمر اماده ساخته باشد
و صاحب همت مطلق از خود باین دلخوشی قانع نباشد که امروز

دنیای او براو خوش کردد بلکه امروز دنیای او انکاه براو
خوش کردد که عده خوشی مطلق که خوشی ابدیست اماده ساخته
باشد و صاحب همت مطلق از خود باین قانع نباشد که امروز
دنیای او براو خوش کردد بلکه امروز دنیای او انکاه براو خوش
کردد که عده مطلق که خوشی ابدیست اماده ساخته باشد اگر
کسی دنیا بهمین خوشنود است که امروز او خوش کردد و فکر
فردای اخرت خود ندارد فرومایه و کم همت است پس خوشا انکه
صاحب همتین و جامع حسنتین باشد جعلنی الله و ولیی
من اولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین
و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا و السلم
علی ولیی و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر شرف الملة
و الدین محمد وفقه الله اما بعد اگر کسی عقل خود را
حاضر کند داند که این عالم و این زمین و این اسمان سازنده دا

کار ساخته و باین ترتیب سعی نباشته و چه عجب که اگر
آنکس آدمی را بخود خواند و بسوی خود راه دهد و ستایش
و اثنای خود سازد و در مجلس حکم خود حاضر کند و در پای
تخت خود جای دهد پیغمبران خدای صلوات الله و سلامه
علیهم فرستادگان اویند بسوی آدمی و این بشارت آورده اند
چون این چیزیست ممکن و بر ایشان نشانه راستی پیداست
چرا باور نکنیم و برای چه این دولت از خود باز کرد اینم خاصه
که خبر آورده اند که اگر کسی این مژده قبول نکند و بمقتضای
آن در کار نیاید او را از آفریدگار عالم عقوبتی عظیم خواهد
بود در خور عظمت آفریدگار عالم که رسالت مبشرین و منذرین
پس بیاید تا این مژده باور کنیم اگرچه بیکبار باور کنیم اگر هیچ
بیکبار باور کرده ایم اما آن باوری را تازه سازیم و در ایستادگی
بانچه وسیلت تقرب با فریدگار عالم است بوجهی که پیغمبران
او نشان داده اند او ایم مگر بان قربت رسیم اگر در دنیا بان
رسیم اگر صد ... رسیم چنانچه اولیای خدا رسیده اند

و ابواب کرامات و عنایات بر ایشان گشوده ماند فیها و الا
پیغمبران خدای صلوات الله و سلامه علیهم خبر داده اند که
مردن آدمی نقلست از عالمی بعالمی و در آن عالم این قربت و
رتبت خواهد بود چنانچه گفته است پس در این جهان رسیم بخدای
که این مژده باور کردنیست و این عمل کردنی و هر کس که نمیکند
بر خود ستم کند و ویل یومئذ للمکذبین فبای حدیث بعده یومنون
سلام این بنده بولیم امیر تاج الملة و الدین الشیخ علی وفقه الله تعالی
لقبول البشارات النبویة رساند و همچنین بولیم الامیر نظام
الملة و الدین محمد وفقه لذلک و بسایر مخادیم که آنجا باشند
سلام الله و رحمته و برکاته علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله الامیر نظام
الملة و الدین محمد ایده الله بالعز السرمد اما بعد انسان
دو اند انسان الهی و انسان طبیعی انسان الهی زندگی برای آن
خواهد که مشاهده آیات حق کند در خلق و شان او برای آن

خواهد که انفاذ احکام حق کند در خلق و مال برای
ان خواهد که انجاز وعده رزق حق کند در خلق انسان
الهی خلیفه خدای باشد عز و جل در ارض و قیام باظهار امر او
و خادم شرع او و انسان طبیعی زندگانی برای ان خواهد که
خورد و خواب کند و شان برای ان خواهد که درود و حرآب
کند و مال برای ان خواهد که خرج نان و اب کند شان انسان
الهی با این شان انسان طبیعی است هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب ولیم ایده الله
دران کوشد که بران باشد که انسان الهی باشد و سالک خلاف
او منقطع نشود در دنیا و اخرت شان و مکان او در ارتفاع
باشد اما انسان طبیعی اگر در دنیا صاحب شان باشد چون
نشانه دنیا بر او سرایدار شان و ملک بار امد و بد انسان
گرتن او در خاک منزلت افتد جان او از ان ذلیل تر باشد
و ناتوان تر و افتاده تر فاعتبروا یا اولی الابصار ای
ولیم اکبر الانی که ادمیان الهی چون پیش الله عز و جل روند

ایشان

باشد عز و ملکت ه

ایشان را چه شان و درجه و عز و ملکت پادشاهان جهان پیش
تو بغایت خوار و بی اعتبار نماید ای ولیم و هر کس که در اخرت
خوار و بی اعتبار باشد حالا ادان خاری و بی اعتباری اش
پنهان جهان باو پیوند چنانچه اگر ظاهرا عزیز باشد و باطنا خوار
و ذلیل باشد پس انسان طبیعی سعادت دارد عاجل ظاهر
اجل او فی الاجل و باطن او فی الحال سخون بشقاوت است
سعادتی چنین شلث بی بیست چه لایق است که صاحب همت
دران اویزد ای ولیم خدای عز و جل دنیا را از ان روی که دنیا ست
امد کسنده از ان روی که وسیله اخرت سازند خدای تعالی دنیا را
بر برگزیدگان خود حرام ساخته نه حرام شرعی حرام ذلی که چنانچه
اوی را سیل شاول قاذورات نباشد ایشان را سیل دنیا نباشد
و در این سخن هیچ تکلف نیست ادمیان الهی هم چنین اند و غیر
دردم و خیال ایشان نمی گنجد و هر کس که بمشاهده الهیات
رسیده دیگر باد او را سیل طبیعیات ممکن نیست جعلک الله
من الالهیین و تولاک بما یتولی به عباده الصالحین

الله ه

مثنوی المولوی **بیت** که ببیدی چشم سران شاه را پس
بدیدی کاو وخر الله را یعنی اگر چشم سر در همان مرتبه که
چشم گاو و خر شریك اوست خدای را دیدی چشم گاو و خر
خدای را دیدی برای انکه حکم امثال واحد است لیکن چشم سر مومنان
را تبدیلی عارض شود که فلا اقسم برب المشارق والمغارب انا
لقادرون علی ان نبدل خیرا منهم وما نحن بمسبوقین لکن
خدا را ببیند و چشم گاو و خر را ان تبدیل عارض نشود و هم
چنین ان طایفه که در وصف ایشان امده اولئك كالانعام
بل هم اضل لاجرم خدا را نبینند کلا انهم عن ربهم یومئذ
لمحجوبون ثم انهم لصالوا الجحیم واگر ما قبل این تبدیل بر خواننده
را در صدق سخنان که گفتیم هیچ شبهه ماند حیث قال سبحانه
ایطمع کل امرئ منهم ان یدخل جنة نعیم کلا انا خلقناهم مما
یعلمون قال المفسرون المعنی انکم مخلوقون من نطفة قذرة لا
لایناسب عالم القدس ثم قال سبحانه فلا اقسم برب المشارق
والمغارب وهذا یجری مجری الجواب عن سوال مقدر کانه قیل

اذا کان المخلوق من ماء مهین لا یستاهل جوار رب العالمین
ادنا للتراب ورب الارباب فکیف یدخل المومنون جنة
النعیم فقیل نبدلهم بنشاة خیر من هذه النشاة فیاهلهم
لدار القدس کما قال سبحانه وتعالی انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و فی موضع اخر انه
لقران کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون واما من
لم یحصل ذلك التبدیل وبقی فی رجس البشریة وهم الکافرون
المعقول فی شانهم انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام الایة
فلا یستاهل دار الله وجواره و حافظ شیرازی خود اینجا بذکر
این سر مشرف ساخته انجا که گفته **بیت** ملك در سجده ادم
زمین بوس تو نیت کرد که در حسن تو چیزی دید بیش از طور
انسانی و ان حقیقت در طی بشریت چنان ترتیب [illegible] یابد
صفت
که جوهر در بیضه تا انزمان که وقت ولادتش رسید وجوهر
از بیضه بشریت بیرون اید و بسوی سما حقیقت پرواز کند
واین را ولادت ثانیه گویند چنانچه عیسی علیه السلام فرموده لن یلج

ملکوت السموات والارض من لم یولد مرتین وباب اسمان
جز چنین کس نگشایند که سماوی که شده اند اما انان که در [illegible]
بشریت مانده اند واز کثافت ارضیت خلاص نشده اند که
ولکنه اخلد الی الارض واتبع هویه جای ایشان در سجین
واسفل سافلین است وصعود بسما ایشانرا میسر نیست لا
تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة ای باد رماده ا
ان حقیقت ایمان است وغذای او ذکر خدای عز وجل ذکر
خدای بسیار کن تا مرغت را بال وپر بروید وبشجره جنت راه ی
که نسمة المومن طایر تعلق فی شجر الجنة چه بی بال وپر بجا نتوان
پرواز کرد هر کس که بی پر وبال است در قفص دنیا بست واورا
از مضیق ارض بسعت سموات خروج محال است بکوشی ودنیا
که روز دست که نیکو کاران از خود شاکر باشند وبد کرداران
از خود ناخوش شوند اما چه سود ازین سخن بیت چون توانستم
ندانستم چه سود چون بدانستم توانستم سود اگر کسی
پرسد که انسان اسمی است نوعی پس انسانیت برانجه انسانرا

ذات وحقیقت اوست تجاوز از ان چگونه ممکن باشد وانقلاب
حقایق محال است جواب انست که ان طور که موسی ع بر ان برامد
فی الحقیقة طوریست از اطوار انسانیت اما طور لیست جز ان
طور که جمهور از انسان شناسند پس باضافه با بعضی جمهور
چنین گفته شود که او از طور انسانیت تجاوز کرد چه ایشان
از انسان جز حقیقت منظور باین طور معروف او اعتقاد
نداشته باشد کان که با ایشان گویند انچه شما از ادمیان میدانید
جان چیز جز جهنم را نشاید وهر کس که همان باشد به بهشت
نخواهد رفت خدای عز وجل مومنان را چیزی دیگر سازد
جز انچه عامه از ادمیان انرا دانند وان طور بکمال خود
در اخرت بوجود خواهد امد ودر دنیا بنیادی شود که
بمثابه صبح باشد مران افتاب را والله اعلم واگر کسی سوال کند
که طوری که مومنان بان مختص اند ایمان است وایمان
چیزی است که همه کس انرا دانند وشناسند نه چیزی
که مردمان انرا ندانند جواب انست که ایمان همه کس انرا

شناسند اما ایمانی که موجب نجات اخروی است ایمانی است
که از اندرون بیرون اید همچون آب که از چشمه زاید نه آنچه
از بیرون باندرون رود همچون اب که در حوض رود هم
آنچه از قبیل اول باشد در سایر احوال ثابت باشد و حکم
خود راند و با هوال موت تزلزل باو راه نیابد که مثل کلمة
طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی
اکلها کل حین باذن ربها و آنچه از قبیل دوم باشد چون صرصر
مرگ بوزد انرا از بیخ و بن بر کند چنان صرصری است
که هر چه مددان از خارج است از شخص قطع میکند و او را
فرد پیش خدای عز و جل برد که ولقد جئتمونا فرادی کما
خلقناکم اول مرة و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم از این
جهت بعضی از علما گفته اند که خوف از سوء عاقبت هست
خلافا للمعتزلة اکنون ما بان طور خاص که خدای عز و جل بو منازا
بان کرد اند ان طور خواهیم که هر نفس که جان محفوظ باشد
اقتضا ایمان کند و نهاد او چشمه باشد که اب ایمان از آن

زاید

زاید و ان نه امریست که مردمان ان را شناسند ان خدای
داند و انکه که خدای عز و جل او را به دانش ان تخصیص فرماید
و از اینجا فرمود که فلا تزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی اگر کسی
پرسد که تو گفتی که ماده اقتضا از ان حقیقت ایمان است
و عطای او و ذکر خدای عز و جل پس ان حقیقت ناشی از ایمان باشد
و باز از منشأ ایمان میگویی وجه توفیق میان این دو سخن چیست
جواب انست که ان حقیقت هم منشأ ایمان است و هم ناشی
از ایمان و سایر قوتهای نفسانی چنین باشد که با اثر و مقتضیات
خود قوت گیرند چنانچه شجاع بسبب شجاعت اقدام بر حرب
نماید و چون اقدام بر حرب کند شجاعتش افزاید و سخی بسبب
سخاوت اسان به عطای نماید و چون اسان بعطا نماید
سخاوتش افزاید و همچنین ان حقیقت اقتضای ایمان
کند و چون ایمان بفعل اید او در خود قوت گیرد و چون
او در خود قوت گیرد اقتضای زیادتی قوت در ایمان
کند و چون ان زیادتی بفعل اید ان حقیقت را باز زیادتی

قوت حاصل شود وهکذا و پیوسته از هر قوتی مددی
زاید واز هر مددی قوتی افزاید وذلک کما قیل شعر

فلولاکم ما عرفنا الهوی ولولا الهوی ما عرفناکم

والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الحافظ شهاب
الدین داود اما بعد بدان و فرزندان جهان برای
آن آفریده شده اند تا مگر از میان ایشان یکی شایسته
شناخت خدای عزوجل گردد و بحق عبودیت او
نماید که وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون خدمت
والدین پسندیده است اما تحصیل شناخت خدای
عزوجل و بصیرت در دین بر همه چیز مقدم است
اویس قرنی گویند بواسطه خدمت مادر خود را بحجت
بصحبت صوری حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
نرسانید لیکن از آن بود که بکمال پختگی رسیده بود چنانچه

اشتغال به

بی واسطه ملاقات صوری اکتساب و استفاده انوار
از آن حضرت می نمود با حکم دیگر که در عدم ملاقات
او با آن حضرت بود که این مجال مقتضی دیگران نیست دیگری
قیاس خود بر آن نتواند کرد خطاب با دیگران اینست
که قل ان کان اباؤکم وابناؤکم واخوانکم وازواجکم
وعشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها
ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد
فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره والله لا یهدی
القوم الفاسقین جز مردان خدای باقی همه کس شغل
شهوات وهوسات اند واگر کسب میکنند واگر
قرض میکنند که جز در باطل نیست مددی چند هوسها
کرده کیمیا واز بوی چند ایشان بر آورده کیمیا گر کاری
میکنی برای خود و برای ایشان حیات حقیقی کسب کن و
چیزی در ایشان دم وایشان را بدین بان زنده ساز زندگی
جاوید واز مرگ شان باز خر که اگر چنین کنی بر والدین جای

آورده باشی و الا مدد ایشان کردن که مو دوری از
رحمت مخلصان خلاصی یابند چه سود اگر عقیب بر خم
ملائکه غلاظ و شداد و العیاذ بالله مبتلا کردند که هرگز
از ان خلاصی نیابند مردمان پندارند که ما کلمهٔ لا اله
الا الله میگوییم از اهل بهشت خواهیم بود که در حدیث هرابنه ع
وارد است که من قال لا اله الا الله دخل الجنة آری بلی
شما این کلمه میگویید تا سر شما است اگر جسم است که نیکو
چون بظهور قوای جسمانیه ساقط شود آن کلمه امارات موت ۴
نماند و اگر پیش شما این گویا است این گویایی بر جای خواهد
بود اما نه هر کس را سری گویا باز دیده‌ام بسیار کسانند
که سر ایشان گنگ است صم بکم عمی فهم لا یرجعون
این همه حدیث و کوشش ما برای همین است که سر گویا
ما را باشد که اگر ما را معلوم بودی بجزم که نزد سقوط
جسم این کلمه با ما باز خواهد ماند ما را هیچ غم و تشویش
نبودی هر اشکالی که هست در همین است این همه جان

کندن

کندن ما برای آن است که چندان قوت حاصل کنیم که در وقت
جان کندن ایمان از غارت شیطان نگه داریم نگه دارنده خدا است
اگر ما دست بدوی هم نهیم و از قدرتی که خدای عز و جل
دست ما را ان کشاده است دست در بندیم بعلت این که کل قدرت
ما را داده اند تشنیع باشد و بی ادبی و کفران و بی شرمی
باید دست رنج ما است میکوشیم باقی توکل بر خدای عز و جل
میکنیم و امید برحمت او میداریم که رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم فرموده زانوی شتر ببندید و توکل کنید همچنین ما ایمان
خود را ببندید نظر صحیح و عمل صالح و صحبت سالکان و سایر
انچه محتاج الیه این شأن است مضبوط میسازیم آنگاه توکل
بر خدای عز و جل میکنیم که در دم آخر بمدد ما باید و از وسوسهٔ
شیطان ما را نگاه دارد و کسب از ما و توفیق از خدا منا
الحرکة و من الله البرکة و مراد ما از این کسب خود این که گویا
باقی نیست بود عمل در تلار علم اوردن است و جا به که
جهنم نه از عجوبه ما را نگاه دارد باقی و دو خشن و هر چه جز انیست

سکار بیت والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الحافظ شهاب الدین
داود اما بعد درد نور سطور راست که ∴ انا الموجود
فاطلبنی تجدنی ∴ وان تطلب سوایی لم تجدنی ∴ یعنی مارا خواهی
جز حدیث ما مکن ∴ خود ما کن و دیگران خود کن ∴ چنانکه
خدای عز و جل را یاد باید کرد که خود را دران یاد فراموش
کنند انگاه هستی تازه ازان ذکر ذاکر را باز دید شود خدای
عز و جل بر جان هستی که از یاد او باز دید اید غیرت نیاید
و باقی نگذارد و الا هر هستی که جز اوست غیرت وحدانیت
جمع قهر بر او دو نیم کرد اند قال الله عز و جل الم نهلک الاولین
ثم نتبعهم الاخرین کذلک نفعل بالمجرمین در بنا ذکر کرد
و بیان خود و قناعت سیری ارذ کرد را وین وای بر کسی که در
ذکر مستقر نباشد که بر باران نیستی با وی چه خواهد
کرد هان اگاه باش که لشکر نیستی تاختن خواهد اورد

قلعه ذکر را راست کن و ارکان از ابر الماس معرفت بنا نه و از
جهت دندان شکستن اعدا بنا و قوت محبت اماده وار هان
که وقت تنگ شده و هنگام صحبت با قریب و بعید و گفت
و شنید با اشنا و بیگانه نیست صحبت با دار القرار انداز چون
الجادل امن نشینی کرد خویشان و اشنایان کرد ای صحبت
و گفت و شنید مشغول شو این هنگام کار ساز نیست بار
بر هم بند و اماده رحیل شو تا چون زعق نفیر بشنوی دست
با هیچ نکردی یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة و بدانکه
حال ابلیس با شما حال پادشاهی است که بندگی چند از بند
او گریخته باشند چگونه هر سوی فرستد و راه و روی
بر ایشان گیرد و بعوث و سرایا پیوسته روان کند گر ا
را باز کرداند مگر و لطف با مکر حرب و عنف اخوان جا
باشید تا دشمن دست برد نکند و مکاد و السلام علی الا

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولونی فی الله وحبیبی الاسیر

الحاج شمس الملة والدین ابی سعید اما بعد هر مومن
از خود داند و دریابد که بسیار چیزها ازو صادر گردد
که او بان خوشنود باشد و عمیداند که بسبب صدور ان از ان
انکار خود دارد و از خود شاکی و نادم است و خود مندم
ازین صورت باز وقت امید و یقین بداند که در نهاد
ایشان چیزیست که اقتضا چنان امور کند برای انکه
یک شی محال است که اقتضا ضدین کند اکنون تامل
باید کرد که این دو امر کدام اوست و کدام غیر اوست
که با وی او غالب شده چنانچه اورا او وی خود بیند آشته [?]
و شناخت این بان حاصل توان کرد که نگاه کند در نهایت
حرکت انسان انچه در نهایت بان قرار بگیرد ان حقیقت
اوست و انچه در طریق واقع است لاحق غیریست از
ذات او و بضرورت معلوم است که محکمان [?] انسان
و منتهیان بر عقل قرار میگیرند نه بر طبع چه رسل و جمله [?]
که در نهایت مراتب انسانیت واقع اند اهل عقلند

اهل

اهل هوا و طبع و چون این نظر بتحقیق پیوست که حقیقت
انسان و قوت مختصه او قوت عاقله است و قوت طبیعیه
هویت موهومه اوست بر صاحب همت لازم باشد که
استیلاء قوت طبیعیه از قوت عقلیه دفع کند و خود را در
تحت تصرف ان قوت طاغیه باز نگذارد که بنوعی بر او
تغلب نموده که هویت او را بهویت خود پوشیده گرداند
و این نوع تغلب است که زیاده بران تصور نمیتوان کرد
چه تغلبات که ظالمان بر مظلومان در عالم اجسام میکنند
هرگز بان مرتبه نیست برای انکه غایت تغلب ایشان انست
که فعل مظلومان را بفعل خود مستور دارند با انکه ایشان را
از قیام بامر خود و اظهار خاصیت خود باز دارند و وجود
اوامر خویش و اظهار معانی خویش استعمال کنند این نیست
که هویات خویش را بهویات ایشان مستور سازند چنانچه
بذوات ایشان منتفی ایشان گردد و اگر قوت عقلیه از
تحت قوت طبیعیه بیرون اید و باظهار معانی خود تسلط

ازکردار او

خواص بالقوه است مشغول شود و ذات خویش را باز بیند و با
خود رسد چه سعادت که وی را حاصل شده باشد و چه علو
درجه که برتر مرتبه او آنکه در ذات خویش عالمی شود مقابل این
عالم چنانکه اگر نقش این عالم از صفحه هستی بر دارند کان که
از وجود او آن نسخه را بر توان نوشت همچون کسی که کتاب را
یاد گیرد که اگر آن کتاب گم شود توان که از لوح ضمیر او آن را
باز نویسند و چون کاهو ازو یاد گرفته باشد هم در لوح ضمیر
او مانده همچنین کسی که ابدا کاهو دانسته باشد و بحکمت حقیقی محفوظ
رسیده باشد حال او با کتاب عالم همچنین باشد از ابن عباس من
منقولست که در تفسیر و کتاب مسطور فی رق منشور فرموده
که الرق المنشور ما بین المشرق و المغرب هر کس که از کتاب
الهی چنانکه هست خوانده باشد و یاد گرفته ضمیر او لوح المحفوظ
مستفاد باشد چنانچه لوح سماوی لوح المحفوظ معدات
کما قال القائل ع لوح محفوظست پیشانی یار ۸ اکنون کجا
روا باشد که شخص خود را بچنین مرتبه تواند رسانید رضا

دهد تا پنجاه سال اسیران قوت طاغیه باشد و بتعلیل و کثیر
باطلها و مقتضیات خود ایستادگی نتواند نمود و ناچیز
و بدبخت بماند ابد الاباد ای ولی من و ای حبیب من مثل این
قوت طاغیه با انسان مثل غلامیست که همراه صاحب خود سفر
باشد و صاحبش بمیرد ازوی فرزندی خرد بماند آن غلام
کافر نعمت اموال و اسباب خواجه تصرف کند و فرزند
او را غلام خود سازد و بغلام خود باز خواند و روز و شب
وی را در مهمات خویش بکار دارد و مثل مرشد مثل شخصی
است که از دوستان پدر او باشد و چون این حکایت
آگاه گردد وی را بر آن دارد که تدبیری کند که از تحت تصرف
آن غلام طاغی بیرون آید بلکه آن غلام را در تحت تصرف
خود آورد و غلامانه بکار دارد و بهمین قناعت نکند بلکه
فضلا که پیری وی را بیاموزاند و باین نیز قناعت نکند
بلکه او وی استادگی نماید با عمال آن تدبیر و یار و یاور او
گردد تا مگر باتفاق چنان کنند که تسلط غلام طاغی از وی مندفع

کرده و امر منعکس شود انکس که بندگی مستعمل بود
خواجه شود و انکس که خواجگی مرا ننده بنده کرده و الله
اگر ان فرزند را توفیق رفیق باشد لا طاعت ان دوست
کند مشفق نماید تا امرش بان کشد که از ذل غلامی بعز خواجگی
رسد و اگر خذلان ازلی و العیاذ بالله او را دریافته باشد سخن
ناصح نشنود و او را بکذب متهم دارد و تامل در قرائن احوال
خود و ان مالک ملعون نکند که او ان یقین بداند که استحقاق
خواجگی او راست نه ان مالک ملعون که بر سر و بن و پیکر و
جوهر ان ملعون قراین بندگی واضح و لایح است و دیده اش
بغشاوه قهر الهی و ظن و ازلی از ان ادراک محجوب باشد
و به ناصح شفیق بدگمان گردد که مکر میخواهد که مرا از خدمت
مالک خویش برهاند و غلام خود سازد و همچنانکه نشأه
قهر محجوب ابلیس از ادراک رتبه ذات خویش و انکه گوهر او بالای
او طاغی است که وی را بنده خود ساخته با وضوح قرائن
و ظهور دلایل و مخایل این معنی همچنین محجوب باشد از

ادراک رتبه ذات خویش و انکه گوهر او بالای ان طاغی است
که وی را بنده خود ساخته با وضوح ذات مرشد و معرفت صدق شفقت
او و براءت او از هوا و غرض با انکه دلایل و مخایل این بی حد
تا پای او لایح باشد و لهذا انها که اهل بصیرت بودند و بر فطرت
خویش باقی و بنصیب قهر ازلی ابشان الا ال و ذلک نساخته
بود ان بودی که همین که نظر بر روی رسول الله کردندی ایمان
آوردندی کما قال العارف بیت درد دل اهل استی کز حق
مرده است روی تو او از جمیع معجزاهت اما کسی که او را خذ
لان ازلی کرده باشد و از اهل غفلت نوشته چگونه چیزی به بیند
و بداند و من یضلل الله فما له من هاد ازی بیت وورد
کش زنام افتاده است   تو نهان کردیم چو پنهان گشت
وانکه او عاقل بدارد در شی نبید   چند بنمودیم و او این اندید
سخن دراز کشید و بیاض نامه باخر رسید و الله علی ما نقول وکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله و حبیبی

الامیر الحاج شمس الملة والدین ابی سعید ایده الله تعالی

اما بعد اشرف چیزی درین عالم محسوس ادمیست

و از حال او معلوم است که درین زندگانی خوشی می بیند

و سعادت لایق می رسد برای آنکه اسعد اهل دنیا اگر

سر در دل باز کند جهان را غرقه در خون سازد از بسیاری

گله و شکایت که از حال خود دارد پس اگر جز این داری

باشد که سعادت لایق آنجا حاصل شود جهان در هم کار

و آفرینش سموات و ارض برای چیست از اتفاق خلق

سموات علم ضروری حاصل میشود که حکمت صانع او و عبث

بر حکیم روا نیست قال الحکیم سبحانه وما خلقنا السموات

والارض وما بینهما لاعبین وقال سبحانه افحسبتم

انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون اگر وحی بر

اثبات آن جهان نازل نشدی بخرد بایستی که ادمی باز

وقت آن افتادی عبد المطلب شنیده ام که میگفتی که هر کس

که بد کند البته مکافات یابد شخصی بد کردار بود و مکافات

نیافت

نیافت بمرد این حکایت پیش وی کردند ساعتی تامل کرد

و گفت جز این داری دیگر می بایدش بود که او مکافات

خود آنجا بیابد ای مؤمنان از عبد المطلب بیاموزید و فهم خود

اگر وجود آخرت نمیدانید عذر معذورید و اگر میدانید و

کار سازی آن نمیکنید عذر خود واضح کنید که این چه طور است

که دارید و عجبتر آنکه اگر کسی براه آخرت میرود مانع میشوید

سخن آن عارف درباره شما راست گفته است که گفت خلق را گفتم

براه حق روید قبول نکردند گفتم مدد من کنید بدر رفتن

قبول نکردند گفتم چون خود نمیروید و مدد من نمیکنید

باری مانع من مشوید تا راه حق روم این را نیز قبول نکردند

دریغا چرا بنی ادم چنین کور شدند که در خدای خویش ناسپاس

و کور دل به نفس و مال و تن و جان بازار را الکان بمراهند

خدای تعالی مال برای آن داده که در راه خدای انفاق

کنند نه در راه هوا همچون جماعتی که در شان ایشان آمد

که ینفقون اموالهم لیصدوا عن سبیل الله الخ

که بنعمت منعم توسل جویند بمعصیت او الله تعالی اخوان را صبر و
ثبات قدم کرامت کناد و کیمیای خصوم ایشان هم با خودشان بلجع
داراد انه بصیر بالعباد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی محب الله وحبیبی
الامیر محب الله والشیخ محمد والاخوان الطیبین اما بعد
امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام فرمود
سیکون اقوام لا یستقیم لهم الملک الا بالقتل والتجبر
ولا یستقیم الغنی الا بالبخل والبطر ولا یستقیم لهم صحبة
الناس الا باتباع الهوی والاستخراج فی الدین الاستخراج
الفساد فمن ادرک ذلک الزمان فصبر علی الفقر وهو یقدر
علی الغنا وصبر علی الذل وهو یقدر علی العز وصبر علی البغض
وهو یقدر علی المحبة اعطاه الله ثواب خمسین صدیقا
اکنون آن زمان موعود رسیده و هر کس که درین روزگار راه
حق خواهد میرود او را بخود می باید نهاد که مردم بعداوت او بر

خواست چنانچه اخوان از حال خود مشاهده میکنند بیت
جهان چو ما هم یکسر بکین ما برخاست ❊ کناره ما بجز این چه که دو
توام ❊ امر دایرست میان بغض ناس یا اتباع هوا و استغنا
در دین ازین دو یکی اختیار باید کرد که درین روزگار جمع
میان محبت خدای و محبت مردمان میسر نیست و سر الدنیا
والاخرة ضرتان بحقیقت ظاهر شده است ای نفس چه میگوئی
این نه آن زمانست که عزت و رفعت صوری نیز با اهل معنی
باشد چنانچه در صدر اول که صاحب اختیار امر آنکس می
بود که افضل همه بود این آن روزگارست که امور بعکس این
گشته است بیت جاهلان غالب شده وز بیم
عاقلان سرها کشیده در گلیم ❊ و عده بدا الاسلام غریبا
وسیعود غریبا کما بدا فطوبی للغرباء قیل من الغرباء
قال نزاع القبایل عکس افکنده امروز روز کناره گرفتن
است و خمول اما یا للعجب که نه هر کس که کناره گرفت مردمان
از وی کناره می گیرند بلکه گویی پشت از پشتی نوی می دارند

واورا ای آزار رسیده آید که روزگاری بباید که قبض بر حق
همچون قبض بر جمر باشد بخدای که این آن روزگار است که
بهیچ روی راه حق رفتن آسان نیست اگر با مردمان می باشی
با خود غمی ای یعنی رنگ ایشان میگیری و نیست قوت
مقاومت ندارد که متاثر از صحبت ایشان نشود و اگر از ایشان
جدایی میکنی با ایشان بر غمی ای یعنی بمعادات تو بر
میخیزند و جسم تو طاقت مقاومت با ایشان ندارد چه
تو لذکی و ایشان بسیار الله الله که امروز راه حق رفتن
چه صعب است عارض بحق و زبود که روزگاری بباید که
متمسک بحق را اجر پنجاه کس باشد از سابقین بخدای که
این آن روزگار است القصه ای نفس حال چنین است
که نمودم که جمع میان دین و دنیا درین روزگار غیر شوان
کرد اکنون دین میگزینی یا دنیا دین بگزین که دائم الحکم
است و دنیا فانی و زایل بار محنت چند روزه بسیار برای
راحت ابد بر فقر و ذل و نقص صبر کن که وعده خدای

حق است آنجا که فرموده ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
سیجعل لهم الرحمن ودا اگر امروز دشمن کام و دشمن روز
باشی روزی آید که بخلاف این روزگار در دنیا و در آخرت
سیجعل الله بعد عسر یسرا بیت اگر چه جان در اندوه و درد
یقین دارم که از خود شاد گردیم ** چو دردی هست درمان
نیز باشد ** چو خاری هست ریحان نیز باشد ** و اگر بعضی
حسنات مومن در دنیا معجل گرددم شاید لا تدری لعل
الله یحدث بعد ذلک امرا و بالله نستعین و علیه نتوکل
فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت
و هو رب العرش العظیم والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین عامة
و الی بعضهم خاصة اما بعد چون در جهان این کهنه
حبیب خدا را صلی الله علیه و آله و سلم ساحر و شاعر خواندند
و بعضی اصحاب او دشنام جستند که بطیه و ابو موسی و من

و کاهن و مجنون و مسحور و امثال آن کردند

سعد هجینی بروح الله و رسول او که قالوا انا تطیرنا بکم
که مانند در جهان که خواهد که سلیم ماند شنیده ام که موسی ع از
حق درخواست کرد که امر و نهی مردمان اگر چیزی که در من نباشد
نگویند وحی امد که این چیزیست که ما برای خود نکردیم چه جاهلان
در حق حق عز و جل ناشایستها گفتند اذ قالوا ثالث ثلثه وان الله
فقیر و ید الله مغلوله تعالی عما یقول الظالمون اخوا اخوانم
مضایقه است که بعضی مردمان حسنات خود را برای ما
هدیه فرستند و اگر حسنات ندارند ما خود سیئات را از
ان از ما بردارند شنیده ام که شخصی از سلف کسی او را همه
روز بد گفتی و دشنام دادی و او هر روز از برای او
هدیه فرستادی ان شخص شرمنده شد و ترک هرزه گفتن
کرد ان نیز ترک هدیه فرستادن کرد و گفت این هدیه مکافات
هدیه تو بود چون تو ان قطع کردی ما نیز این قطع کردیم عهد
و عرض این ضعیف بر اخوان ان است که اگر کسی درباره
این ضعیف بدی گوید اغماض و اعراض کنند و متعرض

نشوند

نشوند و سنت و عباد الرحمن سلوک کنند و اذا خاطبهم
الجاهلون قالوا سلاما و گویند سلام علیکم لا نبتغی الجاهلین
لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلک امرا و جاعتی که گفته اند فلان ترا
خواهیم زد اگر گفته را کرد مسازند باید که اخوان بوصیت حضرت
عیسی ع عمل کنند که اصحاب خود را فرمودی اگر کسی شما را بزند
از روی دیگر پیش ارید ظاهرا ایشان بعد قتل نخواهند رسانید
که مقاومت واجب باشد فی احد الوجهین اگر جواب گفتن
مرهم توان نهاد و اگر مجرد زدن باشد لحظه بر وجع صبر توان
کرد اسانست و اگر بطاقتی زبان برای انست که دل نمی تواند
کشید خالی نیست که اهل نفس اند یا اهل دل اگر اهل نفس اند
صلاح نفس در شکست است و اگر اهل دل اند دل را در پی شکستن
نیست شکسته او در نافرمانی خداست و بس و شکر که بعضی و ب
نافرمانی شما نیست اگر نافرمانی هست ضارب دل راست
بضاعت سالکین است اگر کسی فکر در افرینش کار و خلق سموات و
و ارض نکند فکرشان در محقرات امر جهان و وساوس معامله

این وان صرف میشود غرض کادمی و قوتهای او معطل
نیست اگر در کار اشرف صرف نشد در کار اخس صرف میشود
تا انگه گمان برید که معرضان از خدای تعالی معاف اند بلی
معاف اند از مشقت طاعت حق اما مبتلا اند بمشقت طاعت
خلق اکنون اگر خردمند بید اندیشه کنید که ازین دو حالت
کدام بهتر است یسر کم الله جماعت الاخوان للیسری والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی وحبیبی الامیر رکن
الدین حسن اما بعد تا لذت انس چشیدم وحشت در
جهان نیافتم اگر بسوراخ سوزنی رفتم از آن به گشادگی آسمان
یافتم بهر تاریکی که نگاه کردم از آن روشن دیدم اعوذ بنور
وجهک الذی اشرقت له الظلمات با یاد من آمد محبوب و
مکروه همه محبوب یافتم عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم
یاد کردم در اندیشه افتادم که با این گشادگی چرا مردم در تنگند
و با این روشنی چرا جهان بر چشم خلایق تاریک است دانستم

کران

کران تنگی دل خود شان است که جهان بر ایشان تنگ مینماید
همچون کسی که سرش بگردد که عالم پیش چشمش گردان نماید
و حال آنکه عالم ساکن است حال اوست که میگردد همچنین
دانستم که آن تاریکی چشم ایشان است که جهان بر چشم ایشان
تاریک مینماید همچون آن شخص که کور شد با اهل خانه گفت تا
چراغ شما را که برد ای خواجه این چراغ تو است که برد چراغ خانه
روشن است القصه بر لب آب تشنه مردن عجبی عجب است و با
این نور باشی رهین ظلمت بودن نا اید بعجبی سبب است که ومن
لم یجعل الله له نورا فما له من نور ای ولیم صفت وحشت دوزخ
شنیده جایی بشناسیم موحش تر از دوزخ و آن دوزخ دل جاهلان
ای ولیم صفت انس شنیده جایی بشناسیم انیس تر از بهشت اهل بهشت
و آن درون دل عارف است الی دوم دانم که آسمان باور کنی با
انکه شنیده که ما وسعنی ارضی ولا سمائی ولکن وسعنی قلب
عبدی المومن دانی که نظرگاه حق انیس تر باشد از نظرگاه
خلق اما در اول شاید که تاملی داشته باشی تامل کنی و بدانی

که خدای دوزخ را از دود آفرید که از خبث دل جاهلان آفرید و
دوزخ از آن آفریده شود موحش تر از دوزخ باشد اگر کسی
گوید که تو گفتی وحشت در جهان نمی‌بینم دل جاهلان نه از جهان است
چگونه آن را باین وحشت بالغ وصف میکنی جواب است که دل
جاهلان از آن روی که دل ایشان است تاریک و تنگ و موحش
است اما از آن روی که ملک خداست تاریک نیست و اهل
انس از اشیا از آن روی پسندد که بخدا دارد اگر چه که حکم
آن روی که از ایشان با ایشان دارد نپسندد اگر بحذو ب
وسلوک نباشد و اهل جهل چون وجه از ایشان که با
دارد نپسندد و نداند ومن لم یجعل الله له نورا فما له من
نور الله تعالی ولیم و سایر اخوان ما را از اهل انس و معرفت
گرداند ان شاء الله انه ولی ذلک وهو حسبنا ونعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی وحبیی الامیر رکن
الدین حسن اما بعد سیادا که شوق طالب ساکن شود

که جز با آتش شوق این جهان را نتوان سوخت و هر کس که این
جهان را نسوخت و بر خاکستر آن ننشست لا بل خاکستر آن را
بر باد نداد لا بل بکلی اثر آن از یاد نبرد جان نبرد بشنو که چه گفتیم
و در باب پند مرا ای غایب حاضر سالک آگاه حالی پیش آید
که دنیا را در هاون نهد و خرد کوید و چون اعمال ابنا آن
هباء منثورا سازد و افتد که آتش در جهان زند و تمام آن را
خاکستر سازد و همچون اعمال کفار بر باد دهد کرماد اشتدت
به الریح فی یوم عاصف شاید شنونده گوید این حکایت در کجا
میرود اینکه عالم پیوسته بر جا است و ما آن را می‌بینیم گویم
ترا از احکام عالم قدرت خبر نیست و از عجایب ملکوت بعید
باش تا ببینی که از آن عجب‌تر حالها سالکان را پیش می آید اگر باز
گردد و گوید عجب نیست که سالکان را به بسیاری ریاضت
و ادمان فکرت مغز خشک شود و خیالهای پریشان بندد
گویم ای عزیز این از آن حکایت درگذر که پر و بال خیال در هوای
آن آتش که سالکان بآن جهان سوزند اول چیزی باشد

که بسوزد **بیت** چیست این دانگاه وهم و خیال ؛
عقل را سوخت زین سبب پر و بال ؛ ای غایب حاضر غایب
مباش از حاضر خویش و از ایمان باش کالذین امنوا و لم یلبسوا
ایمانهم بظلم تا بدین کرامت رسی که اولئک لهم الامن و هم
مهتدون دانی که آن ظلم چیست از ظلم نه گرفتن مال کسی است
بزور یا سیلی دوی کردن کسی زدن اگر چه آن هم از ظلم است
اما ظلم بزرگتر پوشانیدن پیداست و پیدا کردن پوشیده
خدای تعالی پیدایی است که هرگز پوشیده نگردد و عبد
پوشیده ایست که هرگز پیدا نگردد پیدا را پیدا دار و تو پوشیده نشود
را پوشیده یعنی از رب باز گوی نه از خود و رب را باش نه خود را
والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة
والدین محمد **اما بعد** اولی بحال مومنان آنست که بحث و تفتیش
از امری که احتمال هست که اگر ظاهر شود نشاعت و شنعت

باشد مومنان را نکند مادام که آن بحث و تفتیش بر او فرض
نباشد قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا عن
اشیاء ان تبد لکم تسؤکم اینست سنت ماضیه که سلف
امت بر آن رفته اند و مخلصان و موقنان در روزگار بر آن
سلوک کرده اند بحث و استکشافی که بر ایشان واجب نبوده
نکرده اند و امور را در تحت ستر الهی باز گذاشته اند چون نوبت
بجماعت رسیده که اشتغال بتزکیه نفس و استبصار در دین
را فرض داشته اند و مفروض نشناخته و بسبب فراغت
نفس شغلی چند غیر ضروری پیش گرفته اند و التزام ما لا یعنی
چند نموده و به بلیه هی النفس ان لم تشغلها شغلتک مبتلا
شده اند و استقصایی چند کرده اند که مفضی شده برحمت
خودشان و زحمت دیگران گاه صرف اندیشه در تصحیح بعضی محارب
کنند چون اجتهاد در محاربه مسلمانان لازم نیست چه لازم
است که این اجتهاد کنند تا مفضی شود به وقوع اختلاف
میان مسلمانان و حدوث وساوس و تفریق جمع و افتراق کلمه

وگاه در پی منع حمامات افتند ظاهر حال اینست که این نشد
بحسب حاجتست چه حاجت که استقصا و تعمق کند
برای انکه کار بر مسلمانان دشوار سازند هلك المتنطعون
در امثال اینها مادام که مضطر نشوند بلکه بفساد ان اغماض
و اعراض اولی است برای انکه حسن ظن بمسلمانان اصلی است
ثابت در دین و تکلف تعرف فساد اعمال مسلمین فرض
نیست انچه بر سبیل ضرورت معلوم باشد بطلان ان
در ابطال ان باید کوشید و انچه باین مثابت نباشد از
پی ان نباید رفت و بتزکیه نفس خود مشغول باید شد نهی
منکر فرض است اما تجسس منکر تا نهی کنند فرض نیست
اگر بی تجسس و تفحص و بی تکلف و تعمق بر منکری اطلاع
یابد منع لازم است و ما سوی ذلك فامره الی الله و از
اشباه این استقصاست در ابواب طهارت که بعضی
متقشفه پیش میگیرند تا یکی را از ایشان بینی که یك سبو
اب وضو سازد و یکی را از ایشان بینی اگر سگی در کوچه بیند

بر نهاد اید اگر به تطهیر دل مشغول شدی از اخلاق ذمیمه
و احتراز از تلویث بر رجس سك نفس او را بهتر بودی
و اگر او را ازین باب شغلی بودی خود بان وسواس
نمی پرداخت برای حرمان اوست از کمال حسن اسلام
که مثلا بچنین ما لا یعنی شده و خدا خوشنود باداب کی
که مراتب هر چیز داند و اهم فالاهم نقد بر کند نکند که وا بعض
را ضایع گذارد و مثلا بالنوافل با خود مو و گذارد داشتغال لا
بالعبر و حقیقت بر کسی که انچه سهل باید گرفت سخت گیرد
و انچه سخت باید گرفت سهل گیرد برای انکه فوت بیشتر
نیست چون طاقت و قوت خویش در انچه زیاده من حاجت
بان نیست صرف کرده نوبت انچه بس حاجت بان هست
چون رسید بی قوت شد و بان ایستادگی نمیتواند نمود
و اینها که در طهارت ظاهر مبالغه زاید دارند اکثر انست
که از طهارت باطن محروم مندوا و از اخلاق حمیده عاری
بد خوی ناسازگار و جفا کار و بر ازادی باشند و ان

که در رعایت دقایق توغل زاید میکنند اکثر انست
که جلایل فرو گذاشته اند و بدقایق اشتغال مینمایند
والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیب
قلبی مولانا معین الملة والدین عبد العزیز اغناه الله به
عن غیره اما بعد خدای عز وجل را عادتی هست که
بعضی از ساکنان ارض را با خود اشنائی دهد وایشان
دوستان خدای باشند در زمین ذکر خدای در زبان ایشان
جای داشته باشد وکبریای خدا در دل ایشان وخدای
عز وجل از اسرار افرینش وحقایق حکمتهای خویش بر ایشان
چیزی چند روشن کند که دیگر ساکنان ارض ندانند و
ایشان صاحب خطاب وتحدیث غیب باشند چنانچه
رسول الله صلی الله علیه واله خبر داد که در امتهای پیشین
محدثان بوده اند بفتح دال اگر در امتی است باشد شاید

که دلیم پیوسته مشتاق این مقام باشد و برای این دلش
سوزان و جگرش گدازان و بیقرار و ارام تا اگر ازین مقامات
چیزی برای او مکتوب باشد بجرات طلب و جد وجهد
جدا و بجای که حایل است میان او وان از راه بر خیزد
که مثل چنین کسان مثل ماهی است که حکایت میکنند
که در بعضی بحار می باشد که چون بسبب جزر و مد در یا بخشکی
افتد شش ساعت بجد میطپد از فرط اضطراب پوست
از و جدا میشود چون پوست از وجدا شد در زیر پوست
او را دو بال هست ان بالها بر می گشاید و پرواز میکند
بسوی دریا وان ماهی را عز وجل عود از حال مجذوبان حق
حضرت چه امر ایشان بعینه چنین است که در زیر بشره
بشریت ایشان اجناحی ملکوتی ربانی هست که چون در
مقام قلق واشتیاق کار بجان وکارد باستخوان رسید
ان پوست بر ایشان شکافته میشود واز جناح ملکوتی
بر میگشایند وخطاب یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی

الی ربک راضیة مرضیة را امتثال نموده بانجا که از ان
امده بودند پرواز کرده میروند **بیت** طایر گلشن
قدسم نیم از عالم خاک ۀ چند روزیست که افتاده در این
دام کهم ۀ و هر چیزی از برای او مکتوب نیست چون جویای
مقامات مقربین است محب ایشان است که المرء مع من
احب اگر بال خود پرواز نتواند کرد صاحب دلی او را
زیر بال خود گیرد و با خودش برد اگر ضعیف اینجا باشد
انجا باشد که چون پادشاه کسی را دعوت کند اصحاب او را
نیز با او بمجلس راه دهند **بیت** هر که شد در ظل
صاحب دولتی ۀ هر کرش در راه نبود خجلتی ۀ و این
مقام سالکان صادق است چنانچه اول مقام مجذوبان
محقق است و غیر این دو فریق محروم اند ان فی ذلک
لذکری لمن کان له قلب اشارت بفریق اولست او القی
السمع وهو شهید اشارت بفریق دوم اهل الذکر
این دو گروهند ولیس وراء عبادان قریة هان یا صاحب

بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین عامة
والی بعضهم خاصة **اما بعد** چیست شما را جماعت اخی
تا بینم که در نماز جماعت و اجتماع مذاکره ذکر و عبادت
کاهلید کاری بدست کرده اید یا بی کاری بر گزیده اید
فی فی مکنید **ع** مرد آن گرفت جان برادر که کار کرد ۀ
عجب از رشد شما که کسبی نکنید که بیتم عمر اعنی عمر الابد در
عوض این اسایش باید و کار بطبیعت باز گذارید تا از زمان
که امکان اکتساب فوت شود و ذلک یوم وعید الوارد و قدوم
الوافد اعنی الموت المکتوب علی ابن ادم انگاه مفلس و
فقیر و بیکس و بی چیز مانید حق تعالی این معانی در جهان
بر سبیل عود از اورده لطف ان بخشند و مثل ان ابد
الاباد برای خود بپسندند والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین سلمهم الله

تعالی همین اما بعد چون مردمان در طلب جانب
حق مقصرند و پیوسته از جانب حق طلب دعوت ایشان
و دعوت و ترغیب ایشان بسلوک راه میشود ایشانرا
گمان افتاده که اگر ایشان جویای حق کشتند هیچ غایت
و یقین شد که در بروی ایشان بگشایند برای انکه
خود را مطلوب تصور کرده اند و چون مطلوب توجه
کند انکس که طالب اوست چگونه تواند که نپذیرد و اقبال
نکند هیهات این گمان خامانرا افتد که از دور میگردند
و در اندرون کار نیستند طالبان که قدم در راه نهاده
اند و از اندرون کار اگاه گشته اند غیر این یابند و ان
دعوت و ترغیب اگرچه ظاهر اعام باشد باطنا خاص
امرام
دانند بخاصان و این کس چه داند که از ایشانست
یا نه هر کس خاص خویش است ناچار دلش نزهد که خود را
براند و محروم کند همین گمان بخدای عز و جل برد اما
این گمانی فاسد است تا که خاص خدای باشد کاران

دارد نه خاص خود بودن سزد اگر در صحرایی که صد هزار
سر بچوگان قهر در وادی جهنم افتاده و هزاران هزار
جان از اعیان بر امده کام ترسان و لرزان نهند
و پیش و پس نگرند و فارغ البال و اسوده و ازاد نباشند
قال الله تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء بیت
بر سر هر کس که ز علم افسرست :. نور خدا در دل او اکثرست
از چه چنین امین و فارغ دلی :. زانکه با سرار خدا جاهلی
کس را با خدای عز و جل نسبتی ثابت نیست که بعضی
قریب باشند و بعضی بعید قل هو الله احد الله
الصمد لم نسبت بندگان اینست که بنده و مخلوق اند
و این نسبتی است مشترک میان همه ان کل من فی السموات
والارض الا اتی الرحمن عبدا اگر بر یکی رواست
بر همه رواست و اگر با وجود و ثبوت نسبت عبودیت
انانرا که طرد کرده اند طرد کرده اند دیگران چرا امن اند

وچه دانند که با او چه خواهد رفت نعوذ بالله بوجه
الجبار من النار سالک را باید که از خوف حکم چون تا شد
و دل پاره پاره خاصه گاهی که امارات بعد و مخایل خذلان
که ابتلاء بعصیان است در خود یابد و لشکر هوا و نفس
غالب و جند عقل و ایمان ضعیف و مهزوم بیند و
چون رغبت خود در طاعت و عبادت فاتر یابد باز
کاه کاه و که غالبا منشاء بعصیان نیست از معاصی قلب ابتلاء
یا معاصی لسان از بعضی مشایخ منقولست که شخص را محروم
کنند از قیام لیل برای معصیتی که در نهار کند ای
برادران الهی مرد صباح تا شب کار کل کند جای نیم شکم
چون است که شما جوار خدای و بهشت جاودان میخواهید
و نیمه آنکس که برای نیم شکم کار میکند کار نمیکنید و نصف
و ربع آن هم کار نمیکنید سخت شما را دل غمی میرود
و مفت در جهان تنهاده اند و نیست مصرع مرد آن کو برفت

جان برادر که کار کرد ای برادران الهی سخن نیکو را
گوش کنید و نیکو آنرا فهم کنید چون آدمی را برای عبادت
آفریده اند نهاد عبودیت در وی نهاده اند اگر از عبادت
خدای را کرد منها و الا ناچار از آن او بطهور میرسد
بضرورة و چون عبودیت را متعلق ضروریست تا مادون خدای
عز و جل چیزی فرا میگیرد و پرستاری آن میکند تعس
عبد الدینار و عبد الدرهم تعس عبد البطن تعس عبد الفرج
هر کس که تعظیم خدای از دلش فراموش میشود تعظیم خلق در
دلش می افزاید و جاء فی الاثر من لم یخف الله خاف من
کل شیء و هر کس که طاعت خدا نمیکند طاعت هوا میکند
و جاء فی الخبر اعظم معبود عبد فی الارض الهوا الها
که در تکاپوی طاعت نیستند در کسب فضولات معیشت
و فضولات ترددها بی واسته و آنان که فکر ایشان صرف
طلب است تدبیر باطلب کوید جای باز دید کن آنگاه
پای به طلب اگر ضعیف باشد فرمان بر جا رتدبیر کرد

و از چنین طلب هیچ کار بر نخیزد خاک بر سر خود و
طلبت می نه و طلب اگر شد و سرکش باشد خاک بر دهن
تو نه افشانند و گویند **بیت** عقل راه نا امیدی کی رود
عشق باشد کان طرف بر سر دود عافیت اندیش
نبود یکزمان در کشد خود را خوش در آتش جهان
دوست دارد درست این آشفتگی کوشش بیهوده
به از خفتگی لنگک و لوک خفته شکل و بی ادب سوی
او میغژ و او را میطلب والسلام علی الاخوان الصفین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی من الیه **اما بعد** بنده
کرا ادمی ضعیف که تاب گزیدن موری ندارد از عذاب
خدای و گزیدن حیات و عقارب دوزخ و شکنجه و
داغ آن جهان خود را آگاه دارد که عذاب خدای حق است
و سطوت آن از مجرمان مصروف نیست و اگر ادمی
اندیشه کند که خدای کریم و رحیم است کجا بنده را چنین عذاب

باید که بیند بپسندد که اینجا خدای حالی با بنده مجرم کرده که او را
معصیت خود ساخته و بجا و نافرمان برداری قیوم
سموات مبتلا کرده از ابتلا بعذاب کمتر نیست بلکه نزد
ارباب همم و اهل معرفت این زیادت است چنانچه اگر یکی از
ایشان را مخیر سازند میان عذاب یا ابتلا بمعصیت عذاب
را دوست تر دارد از ابتلا بمعصیت عذاب را دوست
تر دارد از ابتلا بمعصیت که بندگان حق شناس معصیت
را برای آنکه معصیت است دشمن دارند با قطع نظر از آنکه
سبب عذاب میشود یا نمیشود چنانچه پیغمبر صلی الله
علیه و آله در شان صهیب فرمود نعم العبد صهیب
لو لم یخف الله لم یعصه و بنده مستبصر داند که اگر و العیاذ
بالله بعذاب جاوید مبتلا شود از آن اهونست از آنکه بنافرمانی
و جفا در کار او نیکار موصوف گردند چون خدای
تعالی این خذلان به بنده بپسندد که او بچنین زشتی
موصوف گردد که نافرمانی خدای است چه عجب اگر

مستبصر
اورا بعذاب مبتلا کرد اند که اهون از انست تو د
حق شناس وچون در اخرت جلال و بزرکواری خدای
بر مجرمان ظاهر شود جماعه از انکار نتوانند کرد و ببینند
که چنان معامله وبدی با چه کس کرده بنشی که از ان تعالی
متبس باشد واز زشتی کردار خود اگاه شوند اگاه
که تجاهل بان نتوان ورزید ایشانرا حالتی روی نماید
از خجالت که عذاب اتش با شدت وحدت که از انست
اهون از ان باشد واگر ایشانرا بعذاب اتش مشغول
کنند وان خجالت ایشانرا فراموش شود یا ساعتی
از ان ذاهل وغافل کردند کویی بر ایشان منتی توان
نهاد وای بر کسی وبدا حال او که عذاب اتش بالجمله
اوست اهون الحالین او باشد وکسی نکوید که چون مرور
مجرم واقف نیست که نافرمانی چه کس است که میکند و اورا
نمیشناسد جای انست که معذور باشد چنانچه کسی
پادشاه را نشناسد وناشناخته اورا دشنام دهد

که پادشاه عادل بچنین کستاخی اورا نکیرد و اورا بعفو
و معذور دارد چرا این نکوید برای انکه این نه ان پادشاهست
که کسی اورا نمیشناسد چه همه جا برای این کواهی میدهد
و ایات خدا از ان هویداتر است که بر ان پوشیده باشد
وازان پرستشی م
اما مجرم ظالم وستمکار وجفاکار است ودفع حق میکند
با انکه دلش بان کواهی میدهد وبان میکرود ولهذا چون
بکشتی نشست خدای را میخوانند وباز که بخشکی میرسد
اعراض میکند کما قال الله تعالی فاذا رکبوا فی الفلک
دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجاهم الی البر اذا هم
یشرکون ودر اخرت از ان معترف میشود بحق که نفس
کرا لت انکار واستکبار بود در سوراخ خزیده واکر دیکر
باره همان شود باید همان انکار واستکبار باز پس کیرد
که ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه لاجرم باوی کویند الان
وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین هر چند بحق در
نکوهش ومذمت مجرمان کویم از هزار یکی نکفته باشم

اگر ایشان نه سزاوار سخط ولعنت بودندی خدای تعالی
بر ایشان کردی لعنت نکردی چنانچه در حدیث آمده
ویل لمن لم یرحمه الرحمن الرحیم لعنت خدای ولعنت
فرشتگان ولعنت لاعنان بر مجرمان و ستمکاران
واگرچه مجرمان را خدای تعالی مجرم آفریده مجرم شدند و چون
مجرم شدند ملعون شدند و سزاوار نفرین واگرچه مجرم بودن بد است
مجرم آفریدن بد نیست واز تمامی قدرتست بیدک الخیر
انک علی کل شیء قدیر

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وعونی الی
الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد لا حرمه الله کرامات
الموقنین اما بعد هرچند نگاه میکنم از دنیا طرفی
خود طرفی بر نمیتوان بست اما اولا برای آنکه تا هم
چند آن نعمت که بشخص میرساند زحمت آن را میچشاند
آن نعمت بان نمیرساند واما ثانیا برای آنکه دنیا تعیین خود کسی را

تا معین هدف سیمای شخص نماید چند آنکه دل او را در قید
خویش می آورد و بعد از آن باب تمتع فراز میکند و او را
در تکاپوی طلب محال می اندازد و نشانه این آنکه هیچ
آرزو نیست آدمی را از دنیا که اگر بآن رسد آرام گیرد
و لیکن در عین وصول بآن همچنان قلق و شوق و بی آرامی
در خود می یابد و این برای آنست که بعین آن مطلوب
نارسیده تا از دور بود مطلوب را در این مرتبه میدید
چون نزدیک شد مطلوب را اصغر تر دید بی آرامی از
سر گرفت راست صفت سراب دارد که چون در حدی
تعین نماید چون خود را بآن حد رساند پیشتر نماید باز
چون پیشتر روند پیشتر از آن نماید وعلی هذا القیاس صفت
اعمال کافران دارد کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء تا حد
همان است علی ای حال آنچه از آن صفت باشد ظاهر است
که بجای فریب آمده نه برای آنکه کسی را از خود برخوردار
گرداند دشمن است اگرچه خود را دوست نماید دور است

اگرچه خویش را نزدیك نماید بیگانه است اگرچه آشنا
درآید و آنچه چنین است خردمند خود را در دام او
نیفکند و عمر خویش بیهوده در کار آن نکند دنیا
کوتاه است از وی حظی نتوان یافت و خود را آنکس ندهد
او بدان آمده که حظ بگیرد نه بدان آمده که حظ بیابد
و بدان آمده که صیدی کند نه بدان آمده که صید کسی شود
دنیا فقیر است و فقیر بستدن آید نه بدادن آید زنهار
که گرد دنیا مگردید که از وی طرفی نتوانید بست هرچه
از شما ستاند و نان در عوض دهد رهی معاملت پر غبن
اینها که در صفت دنیا گفتم اگر برهان میخواهید
برهانش آنکه ابنای دنیا هم این صفت دارند چنانچه
مشاهده میکنید و یقین دانید که صفت والد و ولد
یکی باشد چه ولد از والد آموزد اگر طمع چیزی دارید
روی به ناحیهٔ حق عزوجل آرید که خدا کریم است و غنی
و کریم کس را نفریبد و دهد و نستاند از و کام میتوان

۳
یافت بدان سوی شتابید که چنانچه فقیر طالب دهنده
غنی خواهان جوینده است راه راست شما را نمودم بدان
ناحیه شتابید جواد آنکس باشد که بی عوض دهد و این جز
خداوند شما کسی نیست برای آنکه بی عوض کسی دهد که
تام مطلق باشد چه هر کسی که در خود ناقص باشد اول با استکمال
خود مشغول شود پس دادن بی عوض از وی محال باشد
بلکه آنگاه دهد که عوضی مکمل ذات او باشد بگیرد و آنچه
بعوض دهند بحقیقت نه دادن است ستدن است زنهار زنهار
که ملازم باب الله باشید که از آنجا کام میتوان یافت پیرامون
دنیا مگردید که هرچه دارید در وی نبازید و بیهوده دست باز نگیرید
دنیا دام گسترده برای اخذ پندارید که خوان گسترده برای
عطا گفتم آنچه یقین دیدم و دانستم والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی یتمنی التذکرة الی ولیه فی الله
وحبیبه الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد حلاه الله بکرامات

الابرار **اما بعد** شکایت از نفس کرده بودند که بیم میدهد
و انصبا چون مردم مال میبرند و ناراستی میکنند غضب
مستولی میگردد و دوم از اول میخیزد برای انکه چون نفس
را اهتمام بوجود مال هست کسی که او را از وی انتزاع
میکند ناخوشش می اید و منتج میشود چه اگر کسی بنا
راستی خاک و خاشاک ضربا للمثل چیزی که او را بوجود
ان اهتمام نباشد از وی برد غضب غالب نمیشود و
اهتمام نفس برای انست که دفع مکاره و نیل مطالب شود بوجود مال هم
و مربوط بمال هستند و او را از مطالب صبر نیست و او
درین هر دو مخطی است اما در اول برای انکه خدای قا در رات
در همه چیز و اسباب و شروط در ان حضرت نیست
و اگر خدای خواهد تواند که با وجود بی چیزی و وجود ان
چیزها که مردمان ان را محن و مصایب میشمرند شخص را
اسوده و ازاد بدارد و خدا را بکرهای انوار هست
که چون خواهد که دل مومن را بگشاید بی چیزان را با

جلوه دهد و دل او را بگشاید و انکس که تواند که مرده را
در گور در روح و سرور دارد زنده را در روی زمین
بطریق اولی تواند که چنان بدارد پس مدار بر خواهش
خدای است عز و جل نه بر مال بجد و بود و نابود ان التجا
بخدای می باید برد و پناه بکرم او و تعیین نمی باید کرد که خدا خدای
بچه طریق این کس را خوشحال و ازاد بدارد طریق ان
خود داند ان الله علی کل شیء قدیر و بیم دادن نفس هم
از انجاست که وثوق او باسبابست نه بمسبب الاسباب
و او درین مخطی است چه کار اراده مسبب الاسباب
دارد وجود و عدم اسباب یکسان است **بیت**
این سببها بر نظرها پرده هاست ؞ که نه هر دیدار صنعش را
روا است ؞ دیده باید سبب سوراخ کن ؞ تا سبب را
برکند از بیخ و بن ؞ تا مسبب بیند اندر لامکان ؞
هرزه بیند جهد و اکساب و دکان ؞ و اما در دوم اعنی
عدم الصبر علی المکاره والصبر عن المطالب برای ان

مخفی است که این بصیرتی از کسی بود که این جهان استقرار
نپذارد و نیک داند که اینجا و بدانجا وچنین نیست
که این جهان مستقر است و نیک بیند که اینجا و بدانجا ه
موبن مبرات از انکه چنین کمان برد کار است که دران
جهان خواهد رفت انچه درین جهان رود حالتی عاریتی است
و بحالات عاریتی مبالاتی نباید داشت و نه بنیک ان شاد
باید بود و نه بد ان غمناک الله سبحانه و تعالی ولیم و سایر
اخوان را قوت دل و ثبات یقین کرامت کناد و بحکم بوصیت
رسول الله صلی الله علیه و اله التی اوصی بها ابن عباس قال
رضی الله عنه کنت خلف رسول الله صلی الله علیه و اله
فقال یا غلام انی اعلمک کلمات احفظ الله یحفظک احفظ
الله تجده تجاهک اذا سالت فاسال الله و اذا
استعنت فاستعن بالله و اعلم ان الامة لو اجتمعت علی
ان ینفعوک بشی لم ینفعوک الا بشی قد کتبه الله لک
و ان اجتمعوا علی ان یضروک بشی لم یضروک الا بشی

قد کتبه الله علیک رفعت الاقلام و جفت الصحف
رواه الترمذی و الله تعالی نسال ان یوفقنا للعمل بوصیة رسول
الله صلی الله علیه و اله و اخواننا اجمعین و الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی مولانا
شمس الملة و الدین محمد اما بعد انچه استفسار نموده بود بنده
که با چنین فرط گناه اگر توبه نصوح کند رجوع بفطرت اصلی خود
کند یا نی کند و انچه گفته اند که ان بین العبد و بین الله حدا
من الذنوب اذا بلغه العبد طبع الله علی قلبه فلم یهتد
الی الخیر بعده ابدا مراد نه حدی است از حدود عرضی چه هیچ
نیست از اجناس که در عرض ذنب واقع است و اثم از ان بود
و انابی افتد که با ین شتاب باشد مراد حدی است از حدود
عمقی و مراتب حدود عمقی خبر نیست که خدای عز و جل می
داند نه امر نیست که در قلم بیرون علم در اید و ماخذ مراتب
عمقی مبادی صدور ذنبست و کیفیت تعجم بر او و مخالفت

مومنین از کیفیت ذنب اشد ست از مخافت ایشان از نفس
ذنب چنانچه ابن عباس فرموده یا صاحب الذنب لا تأمن
سوء عاقبته ولما یتبع الذنب اعظم من الذنب اذا عملته
قلة حیائك ممن علی الیمین وعلی الشمال وانت علی الذنب
اعظم من الذنب وحزنك علی الذنب اذا فات اعظم
من الذنب وخوفك من الریح اذا حرکت ستر بابك وانت
علی الذنب ولا یضطرب فوادك من نظر الله الیك اعظم
من الذنب اذا عملته اری یکسان نیست گناه کسی که گناه
کند و گرید با گناه کسی که گناه کند و خندد و ازینجا گفته اند اعظم
الذنوب عند الله اصغرها عند الناس واصغر الذنوب
عند الله اعظمها عند الناس برای آنکه گناهی که کند او را
کبیره شمرد در کردن آن مستشعر خوف باشد و آنچه خرد شمرد
از آن فارغانه کند پس گناه بزرگ بمقارنه خجل و وجل خرد
شود و گناه خرد باهتمام غفلت و تهاون بزرگ گردد و
امیدواری بکیفیت طاعت بیشتر است از امیدواری

ایشان بنفس طاعت چه بسیار افتد که شخصی بجزوی طاعت
مستوجب نظر رحمت الهی و آمرزش کلی شود از برای آنکه
باخلاص وحضور دل وانکسار نفس کند و افتد که طاعات
کلیه ازوی صادر شود و هیچ از آن نتیجه ندهد برای آنکه
مقارن چنان معانی نباشد حدیث لو ان احدکم انفق مثل
احد ذهبا ما ادرك مد احدهم ولا نصیفه ازین باب است
وقع مع
وقد کان لی مترجما عن لسان من یستحقه گفت بیت زاهد هزار اند
اگر سکی نماز   ما را بجای آن همه یک آه داده اند حاصل
الکلام آنکه مدار کلی در رد و قبول بسبب معصیت و طاعت
بر مراتب عمق است افتد که والعیاذ بالله معصیتی از شخصی
صادر شود که مردمان از آن خرد شمرند اما علم خبیر داند که
اقدام او بر آن از فرط بیباکی وجفاکاری است و بدین سبب
او را از نظر خود بیندازند و افتاده ابد گردد و چنین کس
والعیاذ بالله البتة ایمانش ولو عند الموت مسلوب گردد
و در دار الشقا داخل با عدا جاوید بماند و افتد که از شخص

طاعتی می‌کنند که مردمان از آن خود شمرند اما علیم خبیر داند
که ایشان او بان از محض اخلاص و نیکو بندگی است بلا شائبهٔ
دعونت و غرض و بدین سبب پذیرفته گردد پذیرفتگی که دیگر
رد در ان نباشد همچون پذیرفتگی اصحاب بدر که بدان خطاب
خطاب اعملوا ما شئتم فقد آن لکم شدند و نشانهٔ چنین
کس آنست که موفق بتوبه گردد و بر این ثابت ماند و مصداق — ولو دنا ازعرم م
این دو حال حکایت آن دو زن است که یکی بسبب گربه
بدوزخ رفت و یکی بسبب سگی به بهشت والحکایتان
فی الصحیح اما الاولی ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
قال عذبت امراة فی هرة ربطتها حتی ماتت فدخلت
فیها النار واما الثانیة فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم
بینما کلب یطیف برکیة کاد یقتله العطش اذ راته بغیة
من بغایا بنی اسرائیل فنزعت موقها فسقته فغفر لها به و
گفته‌اند که هیچ از معاصی خود نباید شمرد بجای آنکه خدای عز و جل
غضب خود دران پنهان کرده چه دانی که این معصیت نه آنست

الموق خف غلیظ یلبس فوق الخف ق

اخفیه

که غضب خدای در انست و همچنین هیچ از طاعات خود
نباید داشت بلکه خدای عز و جل رضوان خود در چنین
ان طاعت م — طاعت نهاده چه دانی که نه آنست که رضوان خدای در انست
پس ابجد و لم نوشته که با چنین مرطه رجوع بفطرت ممکن است
اگر مقصود جنسی معین است از فرطات هم اجناس فرطات را
قابلان هست که اثبات بان رحمت خدای عز و جل دارا
کند و هیچ جنس ازین مستثنی نیست و اگر اشارت بفرطهٔ معین
است که معلوم شده که صدور ان از نصد رخود مقرون
بکیفیتی بوده که والعیاذ بالله سم قطیعت کلیات جنایت این
کم علم بشریت بان نمیرسد و هیچکس بر هیچ معصیت خود این
حکم نمیتواند کرد اگر چه بر هیچ طاعت خود نیز حکم نمیتوان
کرد قطعا که نه چنین آنست مقام مومن میان خوف و رجاست نرجوا
رحمتک و نخشی عذابک
والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

نشاید که عزیز کردهٔ خدای ذلیل سازند پی اذن خدای و خط

عز و جل اذن نداده که با مومن سخرگی کند و استهزا نماید
و استهزا را جهل گفته انچه قال سبحانه و تعالی قالوا أتتخذنا
هزؤا قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین نشاید که جماعت
اخوان که از رسوم اهل طبع توبه کرده اند و برسوم اهل
حق گرویده اند طریق اهل طبع و غافلان بل جاهلان
سلوک دارند و یکی از ایشان باید که با خود تقدیر کند که
اگر انچه ایشان با این شخص میکنند یکی با ایشان کند از سخرگی
حال ایشان چگونه باشد انچه بخود نمی پسندند برادر خود نه پسندند
لا یومن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه و اگر ایشان
می پسندند خدای نمی پسندد و خدای کینه خواه است ان
قبل مومن هر کس که با مومنی استهزا کند خدای عز و جل با وی
استهزا کند کما قال سبحانه و اذا خلوا الی شیاطینهم
قالوا انا معکم انما نحن مستهزءون الله یستهزئ بهم و کسی
که خدا با وی استهزا کند زیاده از ان خفیف شود که بیش
با ان استهزا کند پس ایشان درین استهزا که با بنده مومن

کسی کرده

میکنند صرفه نمی برند و نشاید و نسزد که برای انکه ما عتی
طبع را خوش کنند و شیطان را بخنده اندازند خدای را بیازارند
والذین یوذون المومنین والمومنات بغیر ما اکتسبوا
فقد احتملوا بهتانا و اثما مبینا بنده خدای که مومن است
برادر و برسول او در ذمت خدای و رسول اوست هر کس
که ذمت خدای و رسول او را بشکند و کسی که خدای و رسول
او را امان داده اند و نفس و عرض او را محمی ساخته اند محمی ندارد
خدای و رسول او خصم او باشند و بد احوال کسی که خدای
و رسول خصم او باشند این از عادت جاهلیت است که اهل
طبع و خواهان و بیخردان چون مردی ساده ببینند چیزی او را
بسخرگی گیرند و استهزا را با او عادتی سستی سازند چنانچه
او را از دست ایشان زهره نباشد که سر بدر آورد و هر کس
که او را این طریقه باشد خدای عز و جل نام او را از زمره
ابرار کنند کان مکتوب کرده اند و خدای عز و جل از وی
ازرده باشد اشد آزردگی باید که جماعت اخوان ازین امور

عظیم توبه کنند و دیگر باره باز سران نروند تا خدای
عز و جل با ایشان بخشاید بر ما زیاده از گفتن نیست اگر
بشنوند از خود و هر کس که ایشان را باین دلالت کند شاکر کرده
خواهند بود روز قیامت و اگر جز این کنند فانما حسابهم
علی الله منا البلاغ و منکم العمل و التوفیق من الله عز و جل و السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین التائبین
و سایر المسلمین اما بعد ارباب اموال را عادت است
که تخمین حاصل کنند و خرج بر آن اندازند اگر چه دانند که احتمال خودهم
تطرق آفات که مستاصل مال باشد هست و احتمال خطا
در تخمین به بیش و کم هست اما بنا بر ظاهر حال نهند و
حسابی از آن بر دارند بر همین قیاس باید که مردمان تخمین عمر
خود بنهند و صرف اوقات خود بر آن اندازند و مأخذ تخمین
عدل که هیچ مزد مبالغه در آن نباشد نعم گوییم در حدیث
درست شده است که اکثر اعمار امتی ما بین الستین

الی السبعین و تجربه بر این هم گواهی میدهد پس اگر عمر
هر کس را بر تقدیر آنکه بغایت برسد شصت و پنج سال گیریم
اکنون ای آنکس که ترا چهل سال است بیست و پنج سال از
عمرت مانده اندیشه کن که بیست و پنج سال بسیاری نیست
تا دیده بر هم زده گذشته و اگر صدق این خواهی که باور کنی وقعی
از واقعات خود که بیست و پنج سال پیش از این واقع شده باشد
یاد آور بنگر که گویا دی یا پریر بود و چون ترا از عمر همین
مقدار مانده ترا آن کار باید کرد و لیک کار رفتنی باید کرد اما
آنچه باید کرد شتاب در تحصیل زاد معاد که هر چند هنگام
خروج نزدیکتر شود جد در تهیه و استعداد زیاده باید
کرد که وقت تنگ میشود و کار فراوان مزدحم میگردد
یک لحظه از پیش بر باید داشت که چون نفیر رحیل زدند
امان نیست اما آن کار که نباید کرد اندیشه بسیار در امر
معاش برای آنکه بیست و پنج سال زمانی بسیار نیست و تا
دیدی سر آمده و حاجت به زیاده تمتعی ندارد و همین مرتبه

کار کہ سامان افتاده برای آن مدت کافیست و حاجت
بسعی دیگر نیست و اگر نیز فقر و سختی بسر باید برد میتوان
برد چه زمانی اندکست و اگر اندیشه برای فرزندانست
معلوم داند که او را اندیشه خود کردن و متفرغ شدن
برای کسب زاد راه معاد بسیار اولی است از اندیشه فرزندان
برای آنکه از فرزندان هر کس بخش خود هستند چه حاجت
که این کس خود را فدای ایشان کند خدای عز و جل هر کس را
جان آفریده که بخش خود هست و نیز علاقه فرزندی برای
اعتباریست و امور اعتباری در زمان رفاهیت و فراغت
آدمی را پروای اعتبار آن هست چون کار بر او تنگ شد
کجا پروای آن میماند در روز قیامت که آدمی را کار بجان و
کارد باستخوان رسد غیر علاقه با نفس خود که علاقه حقیقت
است باز نماند یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته
و بنیه لکل امرئ منهم یومئذ شان یغنیه و چه جای
آنکه از ایشان گریزد که یود المجرم لو یفتدی من عذاب

یومئذ

یومئذ ببنیه و صاحبته و اخیه و فصیلته التی تؤویه
و من فی الارض جمیعا ثم ینجیه اگر ایمان بروز قیامت
بر خود صحیح آن حاضر داند که آن روز که واقع است و چون
چنین کند بالضروره ایثار خود بر ایشان کند و آخرت خود را
فدای ایشان نکند مردمان دنیای خود را فدای فرزندان
نمیکنند چه لست که آخرت چنین نمی اندکه آنرا فدای دنیای
فرزندان میکنند یا آخرت و ادنی است از دنیای فانی نعم
موعن اند مگر و با آخرت نه و ای آنکس که تا پنجاه سال عمرت
ترا پانزده سال مانده پانزده سال نکویی که چیست تا می
گذشته آنکس را که بیست و پنج سال مانده بود حال آنرا بود
که شنیدی تا خود شوی چه رسد بیدار شو و با حال خود آ
و دل از همه چیز و همه کس بر کن و یکجهت و یکروی خدا
باشد که گلیم خود از آب بیرون بری ترا فکر همین یک تن تنهای
خودی باید کرد فکر دیگران بخودشان باز گذار مثل تمامی
بنی آدم مثل جماعتی کشتی شکسته است که غرق دریا شده اند

اعون ه

هر کس را دست و پایی می باید که خود را بساحل اندازد
و کس را خود بکس مشغول نمی باید داشت که بوصله او نر
نشسته و از کار خود باز میماند و هر دو غرق میشوند
مگر ملاح شیره مرد که بشناوری خود را و چند کس را
بیرون تواند آورد آن رجال حق اند که در بحر دریا دستگیری
بازماندگان میکنند بفرمان خدای سلام علی ذکرهم
و رحمة الله و برکاته و آن از راه مدد دینی باشد نه از
راه فکر دنیوی که مردمان برای عزیزان خود می باشد
و ای انکه که تا شصت سال عمر است تا پنج سال مانده
پنج سال بچه حساب است ساعت بساعت تا وقوع فوت پیشتر
مرگ بگوش میرسد اندیشه کن و کار خود تا اولی است
از اندیشه ملک و مال کار تو نزدیک شده دل حاضر دار
و کلم را نگاه میکن پنج سال نکویی تا خود چیست تا چشم
بهم زده گذشته اگرچه ذکر مرگ تلخ است اما چکنم چون
این تلخی واقع است و تغافل و تجاهل از سر ما باز نمیشود

هم اینها یاد کن مگر دل بیدار شود و بکارسازی آن مشغول
شود اولی است **بیت** ای که پنجاه رفت و در خوابی
مگر این پنج روزه دریابی و این خطابها که هم در این
نامه بشخص معین را نمیخواهم این خطاب عام است با همه بنی آدم کرده ام
و این نامه بهمه پسران نوشته شده است هر کس از فرزندان آدم
حساب خود را از اینجا بردارد و صرف وقت خود بر مقدار عمر
خود اندازد و هم این تقدیرات که در اینجا کرده ام اقصی عمر است
بحسب الاکثر و او داند که مرگ فردا و پس فردا نیز در حساب
فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون نیز
باشد و مدار کار خود را بر احوط نهد اگر حزم دارد که فردا اوّل
مرده امروز چه کار خواهد کرد امروز همان کار کند شاید که فردا
آن باشد که الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت و العاجز
من اتبع نفسه هواها و تمنی علی الله و زینهار که بخیال عفو و
مغفرت و کذا و کذا دست در معصیت نگشاید که ترتب عقاب
بر معصیت امریست اصلی که ظاهر حال است و عفو و تجاوز

احتمالیست که چون آن نیز گاه می باشد در مقام استغنا
بیان نخواسته اند که ذکران اهمال کنند همچنانکه ظاهر حال کسی
که امی او را اگر چه نوشتن اگرچه می باشد گاه که غیرت اما آن
نهایت مرتبه فراوان است که شخص دلیر دست در دهن افعی
برد و خدای خوشنود باد از بنده که امر را چنانکه هست بجا آرد

والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر محب الملة
والدین الشیخ محمد نضر الله وجهه **اما بعد** نوشته بودند
که آدمی جهت عبودیت مخلوق شده است و حق عبودیت
انست که یک نفس از ذکر معبود خالی نباشد اری چنین است
چون رب عز و جل پیوسته ربوبیت ایستادگی میفرماید
که اگر یک طرفة العین نظر از وی باز گیرد وجود او از هم فرو
ریزد و چگونه چنین نباشد و مرغ عیسی علیه السلام بوجود این
که بحسب ظاهر ساخته او بود چون از نظر او غایب میشد فی الحال

می افتاد و نا چیز می شد چگونه آدمی که فی الحقیقه ساخته
قدرت خدای است بی آنکه در نظر او باشد اگر نظر رحمت
از او باز گیرد در ساعت نا چیز شود پس حق عبد این است
که یک طرفة العین از اقامت وظایف عبودیت غافل نشود
و چنانکه رب پیوسته ربوبیت میفرماید او نیز پیوسته
عبودیت تقدیم کند تا بنده شکور باشد اما قلیل من عبادی
الشکور بر کمی چنین بندگان گواهی داده و قلت انعام با
انست که این معنی کاهی صورت می بندد که ذکر خدای و محبت
او سرشته تن و جان عبد شود و با رگ و خون او بیامیزد چنانکه
وی را تکلفی نباید کرد برای ذکر بلکه وجود او وجود ذکر
باشد و چون چنین شد نشان ولایت بر او باشد که گفته اند ولی
انست که دیدن او خدای را یاد دهد برای آنکه چون ذکر
بوجود او قائم شد تمام حرکات و سکنات او ثمرهٔ ذکر است
یعنی هر چه میکند برای خدا میکند و هر چه میدهد برای خدا
میدهد و هر چه میستاند برای خدا میستاند و هر چه میگوید

برای خدا میگوید و از خدا میگوید و بخدا میگوید برای انکه
حول و قوة خود در میان نمی بیند و چون نیت الهی او را دید
همه کاری خاصه میشود همه کار او ذکر است خواب او ذکر است
بیداری او ذکر است سخن گفتن او ذکر است خاموش بودن
او ذکر است ذکر او ذکر است نسیان او ذکر است کل شای
او ذکر است و هستی او ذکر است و درد ذکر است و از ذکر است
و بر ذکر است لا اله الا الله پاکا خدایی که چنین پاکان پاک
کرده است نقوش اکوان از الواح سینه ایشان زدوده و
محبت این و آن از دل ایشان ربوده پاک اند و از برای پاک
یکتا اند الله سبحانه از برکات این پاکان فیضی و نصیبی ولیم را
کرامت کناد انه بصیر بالعباد و لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم و نختم بالصلوة علی محمد و آله و اولاده اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله الامیر شمس
الملة والدین ابی سعید اما بعد ذکر خدا مونس دل طیبین

چنانچه کرمازده سایه خواهد که دران بیاساید و مرد تشنه
آبی خواهد که بیاشامد دل طیبین یاد خدا خواهد که درون
خود جاوید چون ابناء طبع به احادیث لهو کام خود شیرین
کنند او کام خود بنام خدا شیرین کند پاکا خدایی که لهو حدیث
بر کام ایشان شیرین ساخته چنانچه شیرین تر است از قند و عسل
و اگر فرزندان ادم ایشان را همزبان و همدرد که با ایشان مشا
کنند در قیام بذکر کمتر داده او را فرزند حرابن ادم خلوق وا والنبت
ایشان را همه بیکبار همپای ایشان ساخته بر وجهی که بسمع ظاهر
ذکر ایشان را شنوند چنانچه داود را بود که یا جبال اوبی معه
والطیر یا بر وجهی که بقوت بصیرت او را دریابند چنانچه سا
صدیقین و موقنین راست جری میاه و هبوب ریاح و اصوات
طیور و پرواز مگس و زنبور همه تسبیح رب غفور است خاک
افتاده راه اوست باد هوا خواه اوست استخوان سوی
اوست آتش گرم جست و جوی اوست زبان سوسن
ثنای او گویاست چشم نرگس حیران از صنع و آلاء او

دکت ۴

بسته
ازاد برای بندگی او به پاست نی که خدمت برخواست
دواب پشت دوتا کرده او را از اکم اند اشجار سر بر زمین
نهاده اورا اما جکنند مگر آدمی که سر در هوا و پشت بر خدای
کرده و روی بخود آورده و نی خود را فراموش کرده او
لایذکر الانسان انا خلقناه من قبل ولم یک شیئا از آدمی کفور در
سلبه
و کودن تر نیست نعمت خود و منعم را نام برد نعمت او را
مکابره با او سازد برای آنکه مکابره با حق کند و سو لی حق
حق است پس مکابره با امری که حق است مکابره با خداست
و او نعمت خدای متمکن ازین مکابره شده که اورا قوت
و قدرت بخشیده از جون برای اشتغال بتمتع نعم از ذکر
خدا بازمانده و برای استظهار بان نعم از مکابره با حق
متمکن گشته خدای تعالی تواند که آن نعم از وی بازستاند
تا بیند که بعد از سلب آن نعم او همچنان مصر است بر اعراض
و نسیان و همچنان داعیه تطاول و تعدی دارد یا نه خدای
خشنود باشد از بنده [illegible] که پیش از آنکه نایره قهر خدای

ف
اشتغال شود و در بند این انتقام و تدارک در اید باز یا
کار خود کند و پیش پای خود بیند و بدوام ذکر قسوت قلب با
نرم کند و بالتزام ساکت کردن اوازی بر خود بشکند قال الله
تعالی الم یان للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله و ما نزل من
الحق ولا یکونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل فطال علیهم الامد
فقست قلوبهم وکثیر منهم فاسقون ای جماعت اخوان الحیین
را برای تطاول امد قسوت در دل پیدا شده که مجالس ذکر را
بحضور معمور نمیدارند و ملازمت بیوت خود را ایثار میکنید
بر ملازمت بیت رب عز و جل انما یعمر مساجد الله من آمن بالله
والیوم الآخر باید که امروز که روز ایشانست در رفع صوت
خدای و ذکر اسم الله او و نشر ذکر او تقصیر نکنند تا آن نیز
که روز رب باشد والیوم کله لله داند که با ایشان چه کند ان
تنصروا الله ینصرکم فاذکرونی اذکرکم من کان لله کان الله
له ای جماعت اخوان ملازمت شخص بقدر حاجت او باید کرد
شما صحبت مساجد بخدای وجه افتقار شما با وی بیش از بیش گر

یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید
ملازمت بیت رب عز وجل و حضور در ان سرّ ذاکری او
چنانکه میکنید بقدر حاجت به او و ملازمت خانهٔ او کنید و بدانید
که اگر با وجود اخلال به ملازمت خدای تعالی حاجات مقتضی
میدارد برای انست که او مراتب حاجات می شناسد حاجتی
که ازان بهتر و گرامی تر نیست ان با قضا میدارد تا بازا
تقصیر مقصر ان نگذارد انچه میگذارد ان حاجات جزئیه است
هیچ میدانید که ان حاجت کدام است ان حاجتیست بظلی
که ما وا گیرد در ان یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات
و برزوا لله الواحد القهار امروز کسی که در ظل بیوت خدای تعالی
بسر برد که و رجل کان قلبه معلقا بالمسجد اذا خرج منه حتی یعود
الیه ان روز که جز خدای ظلی نباشد او در ظلی باشد اما کسی که
در سایهٔ خود بسر میبرد امروز خانها خرابست فیذرها قاعا
صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا لاجرم بی سایه ماند چه
خانهٔ خدای امروز خانه و جز سایه خدای امروز سایه نتواند بود نبایستی

ما کان لله یبقی و ما لغیره یهلک و یبقی کل شی هالک
الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون غفر الله لاخواننا
زلاتهم ولا یفضحهم مثوباتهم و یصرف الیه قلوبهم
و نیاتهم و هو حسبنا و نعم الوکیل والسلام والاکرام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله مولانا مجد الملة والدین
سلام الله تولاه الله تعالی بما یتولی به عباده الصالحین
اما بعد ادمی کریم اندیشه کارهاست که مبنی بر حیات
و در اندیشه نفس حیات اصلا نیست گویی که آن امری
مقرر است و عجب انکه نامقررتر همه چیزها است ای دیده
و ربای بست محکم باید ساخت که بعد ازان دیوار و سقف
بران نهند تمام کار و بار جهان مبنی بر زندگی است اولا
امر حیات خود مقرر کن و قاعده زندگی استوار ساز تا
از زلزلت ایمن باشی بعد ازان بنای کارها بران نه و اگر گوید
که این قاعده را چگونه استوار سازم که استوار پذیر نیست

پس کوییم اینجا خانه مساز و بر شفا جرف هار بنیان تأسیس
مکن تقوی و رضوان خدای بجوی و بنای کار بر آن نه
که آن اصلی اصیل و استوار است هر چه کنی برای وجه خدا
کن که باقی است کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال
والاکرام امیر جعفر کلبار الحقه الله بالابرار دیدی که در
مضمار امانی چه اسبها تاخت و هر کوشه طاق و رواقی بنیا
کجا شد آن چستی و چالاکی کجا شد آن فر و فرزانکی کجا شد
از دست و آن دستکاه مال پایمال کشت و جاه چاه اکنون
باز بسته کردار خویش است یا ایها الانسان انک کادح
الی ربک کدحا فملاقیه اکر کردارش صالح است او را در
چاه عین الحیاتی کشایند که قبر را بروی روضه رضوان
سازد از روضهای بهشت اری هر کسی از درود
عاقبت کار کم کشت ای باز ماندکان و همه پیش باز ماند
یکدیکر بیاد فراق یکدیکر عبرت کیرید و باز وقت خود افتید
پیش از انکه بمیرید چند اسب امل در زین کرده با قدام اوهام

این

این سوی و آن سوی تازید بدین پای بیچکی نتوان
رسید اما از پس لنگ و تار زمانه شدید و بدان راه کریا
رفت بر ضید و از آن کار که باید کرد باز نمانید مایه از دست
داده و سود بچنگ نیاورده تمام این دیو انکیست زهی هشیار
الله تعالی از این مستی هشیاری و از این خواب بیداری کرامت
کناد پیش از انکه خواب کران مرگ در رسد و بجای عذاب
ساتم بر سر افکند و فتنه و یاتیه الموت من کل مکان و ما
هو بمیت والعیاذ بالله روی و طریق خلاص شدن از آن
فتنه فانی شده است در جلال خدای و سبقت کردن
بر موت اضطراری بموت اختیاری عهد نابرده هل اتی علی
الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا یاد کردن و از این
وجود چند روزه که ثوب مستعار است باز نکشتن و از آن
در نخوردن وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور چون خیاط
جامه در کسی پوشد تا بر اندازان کند و نیک و بدان نشا

هده

غایت باید که انکس ما لکانه دران نگاه کند و بان
شاد و معجب کردد تا چون خیاط او را زنار و بکند
محزون و غمناک نکردد و اکر محزون و غمناک کردد دلیل
سفاهت و نادانی اوست که او را الت اظهار معنی
ساخته بودند خود را صاحبان معنی پنداشته امرا از
خدای امد و بخدای باز کردد والیه یرجع الامر کله ادمی
بهانه ایست که این حکایت باوی بپیماید و با و بنماید
چنانکه نحوی کوید ضرب زید عمرا برای تفهیم مفعولیت
و فاعلیت عمرو از کوشه بیرون جهد و چنک بیند
زند که تو اختصاص بکیم بلا این مثالیست که ساختیم
برای تفهیم معنی با تو چه علاقه دارد و اکر البته چنین است
امکان اعطی زید عمرو دینارا هفت دینار با این تاوان
کی عدو و بدی و نیکی جهان هم این کونه است **بیت**
نه تویی تو است در کاری   تو که اندرین میان باری

لمی:

کفتم اکر شنفتی خود را بکیر تا بنفتی ان فی ذلک لذکری
لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید والسلام والاکرام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن یحیی الی ولی فی الله سید الجماعة
شمس الملة والدین الشیخ محمد **اما بعد** پرسیده بودند
که چون حق عبد اینست که عبد یکلحظه از یاد خداوند خود
غافل نباشد اکر چنین نباشد عاصی و اثم باشد یا نه بدانکه
یاد دو است یکی یاد سرّی و این یاد هرکز از جان منفک
نشود و وصف الحال انانیست که **بیت** یاد تو در ضمیر و
مهر تو در دلم   با شیر اندرون شد و با جان بدر شود و
این یاد است که اکر یکلحظه ازان غافل شود نام او در جریدهٔ
بیکانکان و معرضان ثبت شود دوم یاد ذکری و این یاد ذکری
است که زبان کند یا در ظاهر دل کذراند و اقامت صلوة
هم برای [illegible] ادای چنین ذکر است که اقم الصلوة لذکری
و چنین ذکر اکر در اوقات غیر مفترضه ازان کاهی ذاهل

شود چون از یاد دیگری پنهان جان او قایم است و محبت
خداوند از صمیم فواد او زایل نیست آن ذکر کفارت
این نسیان است و خداوند کریم بجود عمیم از آن تجاوز نماید
و بنده بآن مکلف نیست مانی از حنظله بن الربیع که صاحب
کتاب رسول الله است صلی الله روایت کنند که گفت یکی علیه وآله
از اصحاب دو چارم خورد گفت چگونه ای حنظله گفتم حنظله
منافق شده گفت سبحان الله این چه سخن است گفتم ما که نزد
رسول الله می باشیم ما را اند بید هد بدوزخ و بهشت
خبا بخه گویی او را می بینیم چون بیرون رفتیم از پیش او
مشغول شدیم بزنان و فرزندان و املاک و از آن فراموش
کردیم آن شخص گفت والله که ما را نیز همین چنین واقع است
پس هر دو پیش رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رفتیم
و این حال شرح کردیم فرمود بدان خدای که نفس من
بدست اوست که اگر شما همیشه بآن حال که نزد من باشید
میبودید هر اینه فرشتگان با شما مصافحه کردندی

بر بسترهای شما و در راههای شما و لیکن ای حنظله
ساعتی و ساعتی ساعتی و ساعتی ساعتی و ساعتی سه بار
فرمود غرض که بآن نسیان که بآن مستحق نقمت میشود
وعید کذلک اتتک ایاتنا فنسیتها و کذلک الیوم تنسی
و نسوا الله فانساهم انفسهم و امثال ذلک بآن مترتب
است آن نسیان کلی است که محبت خدا و درد سلوک
بکلی او از دل زایل شود و جان او که جای محبت خدای
است بمحبت ماسوی او مشغول شود و چنین خدا لا را
مومن را ادراک نکند و محال است که اینها از دل مومن
که محل محبت خداست که آن صمیم قلب و خلاصه وجود
اوست محبت غیر خدا و یاد غیر خدا بآن راه یابد نی نی
بیت پاسبان حرم دل شده ام شب همه شب تا نغز
اندیشه او هیچ درون نگذارم شنیده ام که یکی از
سلاطین با حضرت امیر المومنین علی علیه السلام گفت
که ای پدر بزرگوار مرا دوست میداری گفت آری گفت

خدای را دوست میداری گفت آری گفت دوستی
دردل یکی چگونه بگنجد حضرت امیر غمناک شد گفت ای پدر
غمناک مشو دوستی تو با خدای است اخلاص است
شفقت است آفرین بر بینش آن در صدف ولایت
باد زیرا که آن علامت محبت که بنده را با خداوند است شرط
آن با غیر او نیست و نتواند بود و هرچه با غیر اوست
تماما را اسمی دیگر است چنانکه نعم که محبت خدای را
باقی خوانند و اگر مثل آن محبت با غیر گماشته باشد بصفت
انسان باشد که ومن الناس من یتخذ من دون الله اندادا
یحبونهم کحب الله باکی خدای که در دل مومنان آن محبت
غیر او بالکلیه پاک کرده و اگر ظاهر دل ایشان بمیل چیزی
دیگر یا ساعتی بیاد کسی یا چیزی مشغول میدارد در
اتمام حکمت در ساعت بارقه عنایت از عالم ذکر میدرخشد
و بمقتضای ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان
تذکروا زنگ غفلت و زنگ ظلمت از آیینه دل ایشان

زدوده میشود و سر و جهر ایشان یکسان بود ذکر روشن
میگردد و اگر در ساعات روز که اوقات اشتغال بکسب
و معاملات است این مطابقه بکمال اتفاق نمی افتد در اثناء اللیل
چنانچه حق انست دست میدهد کما قال الله تعالی ان ناشئة
اللیل هی اشد وطا و اقوم قیلا ان لک فی النهار سبحا
طویلا قوله وطا علی وزن فعال ای مواطاة القلب
واللسان والظاهر والباطن آری بحث به نیست
که همه مست خواب خوش باشند من و خیال تو و نالهای
درد آلود خوشا حال بندکان شاکر که چون روز در ذکر
قاصر و مقصر شد شب بر خیزند و از انابت و استغفار تدارک
کنند والحق آنچه ولیم با دوست آن افتاده که یک لحظه غافل
شدن از یاد خداوند نطفه تقصیر است نیکو دریافته اما
چون آدمی کان تقصیر و تفریط است و سرشت جرم او
بر جرم شده چاره آنست که آن بسیار از بد کرد تدارک کند
که کل ابن آدم خطاء و خیر الخطائین التوابون والتبه وردی

انقیام لیل جهت خود تعین کند که جبر تفریطات روز
و عذرخواهی تقصیرات آن کند و خدای عزوجل چون
صفت اولیای خود فرمود و المستغفرین بالاسحار
و کسی را دون کسی باین تخصیص کرد پس معلوم شد که
تقصیر چیزی نیست که لازم سرشت آدمی است و هر کسی را
بحسب خود و هم کس را لازم است که ساعتی جهت خود
مقرر کند و در هر شبانروزی که در آن ساعت برسند
عذرخواهی تقصیرات آن شبانروز مشغول شوند چه
جرم نسبت با آدمی همچون چرک نسبت با جامه چگونه
جامه بهر چند روز چرکین شود و آنرا باید شست و
هر کس را جهت خود نوبتی و میقاتی مقرر کرده باشد
در ماهی یا هفته که جامه را شوید همچنین نوبتی و
میقاتی جهت شستن اجرام و تقصیرات از جامه
جان بآب توبه و استغفار مقرر باید کرد و چون آدمی
درین قصاری زیاده صاحب وقوف نیست و نمیدا

که احتیاج او بآن هر چند گاه می افتد و چه وقت هوای
اجابت صادق و آب استغفار گرم است که این شستن و
شوی توان کرد خدای عزوجل برحمت خود این بار نگذا
و بعلم خود آنرا تعیین فرموده هر شبانروز در وقت سحر
یکنوبت فرموده باین شستن و شوی اشتغال می باید کرد که
در آن وقت بادی می وزد که نسیم تر دامنی مقصرانرا
می شاید و خدای تعالی در آن وقت از فراز عرش بآسمان
دنیا نزول می فرماید و جهت قبول توبه بنده گناهکار و
اجابت سوال هر نیازمند امیدوار بسط کفین کریمین
میفرماید که هل من داع فاجیب له هل من سائل فاعطیه
هل من مستغفر فاغفر له ای بنده شرمنده گناهکار خداوند
عز افتتاح بخشش بنده پروری کرده و از برای تو از فراز
عرش نزول اجلال فرموده و تو بنده محتاج در بستر خواب
میکنی و ازین دست باز دست میگردی نمی شرمی
بدار سر از بالین جهالت بردار و از خواب غفلت بیدار شو

این چه جفاست این چه نازکی است واگر سپاس دار نشوی تو
خود دانی که او اگر چه کریم است غنی نیز هست اول با تو
از روی کرم درآید اگر از کرام باشی با کرم او بجوشی واگر
از غیر آن باشی در دستگاه او هم چیزی هست والت
هر کاری موجود است و اینجا معلوم باشد که هر جانوری را
بجای می باید راند او تازیانه عذاب در روی تو بجنباند و
اگره ترا برجهاند چپت هر کجا زخم بایدت همی خود کرد
مرهم نهی ندارد سود وبدانکه جبار سموات شدید البطش
است و جنباننده اگر چه مبدا لطف و اکرام هست مبدا قهر
و انتقام نیز هست زینهار که آتش قهر او برمیفروز که انگاه
همه ابهای جهان آن آتش را نتوان فرو نشاند و چون آنجا
مبدا لطف و قهر هر دو هست نزد وی یکسان است
اگر تو آن کنی که سزاوار لطف شوی یا آن کنی که سزاوار
قهر شوی چه قضای او متوجه انفاذ لطف و قهر هر دو
هست پس کار با تو افتاده اگر آن کنی که سزاوار لطف

شوی با لطف با تو عمل کند ما یفعل الله بعذابکم
ان شکرتم و آمنتم وکان الله شاکرا علیما واگر
آن کنی که سزاوار عنف شوی او را از آن چه باک
که قوت او از مقاومت با تو عاجز نیست و کوفت
نال نمیشود و اگر خشنود نیست بآنکه تو چیزی کنی
که سزاوار عنف شوی برای انست که رحمت
او غالب است بر غضب او و برای نظر در حال
تو است نه آنکه گمان بری که ترجیح طاعت تو
بر معصیت نزد او از انست که مباشرت تعلق
و انتقام متمر تعبی و مشقتی است در حق او از
جهت که در طاعت مطیع او را زیادتی علو و
کبریایی است که در معصیت او را نیست نی
نی او بذات خود تام است و هیچ روی بهیچ چیز
و هیچ کس مشابهت ندارد و آن هیچ کس بهیچ
وجه که بندی و زیانی باو نرسد و نتواند

رسید خواهد که بعضی گناه کند اما نه برای
نفس گناه برای انچه گناه متضمن انست از ظهور
مقتضی عفو و انتقام و خواهد که بعضی طاعت کند برای
نفس طاعت که طاعت پسندیده و برگزیده
اوست پس توان گفت که معصیت میخواهد اما
نه برای انکه معصیت دوست میدارد و
پسندیده اوست بلکه برای تضمن او خیر را
که ان خیر دوست داشته و پسندیده اوست
که ان ظهور سلطان عفو و انتقام است
و طاعت را میخواهد برای انکه طاعت را دوست
میدارد و پسندیده اوست لنفس الطاعة
و اگرچه از ان حیثیت که متضمن ظهور لطف
و احسان نیز دوست میدارد و اما
منحصر دران جهت ثانیه نیست بخلاف
این و ازین تقریر ظاهر شد حقیقت این

سخن که گویند خیر و شر همه بخواست اوست اما خیر برضای اوست
و شر بی رضای او و نیکو درین تقریر تامل کند تا بحقیقت آن سخن رسد
که کبری آن در رضا نهان تعقل این چنان که می باید نکرده اند والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم والسلام علی ولیه و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الاعلین اتانا اکرمهم الله و بارک
علیهم اجمعین اما بعد بدانید که مقصود از خلق انسان بنص کلام رب
العالمین سه چیز است ایمان و عمل صالح و تواصی بحق و صبر و پس بجد و جهد بخشی
در خود ایمان و درود عمل شایسته که کافی نیست آن کسان که نجات
و بکوشید تا مومن کنند و ایشان را نیز بهمان که خود بر آنست از ایمان
و عمل صالح دارد و کمان برد که اگر دست ایشان نگیرد و ایشان را به
طریق سلامت راه ننماید او خود سالم نماند زیرا که بنی آدم همه
بهم باز بسته اند همچون اعضای جسد واحد و از بعضی بر بعضی اثر
و اصل می باشد اگر عضوی درد ناک باشد مزاج سایر اعضا بدان
سبب متغیر گردد و از اعضا بیرون رود و پیغمبر صلی الله علیه و آله

بابت مثلی زده است که مثل المداهن فی حدود الله والواقع فیها
مثل قوم استهموا سفینة فصار بعضهم فی اسفلها وصار بعضهم فی
اعلاها فتاذوا به فاخذ فاسا فجعل ینقر فی اسفل السفینة فاتوه
فقالوا ما لک قال تاذیتم بی ولا بد لی من الماء فان اخذوا علی
یدیه انجوه ونجوا انفسهم وان ترکوه اهلکوه واهلکوا انفسهم یعنی
مثل کسی که مداهنه کند در اقامت حدود خدای عز وجل و مرتکب
معصیت را و ازان منع نکند و مثل مرتکب معصیت مثل جماعتی است
که بر کشتی در کشتی نشینند بعضی را جا در طبقهٔ زیرین کشتی باشد
و بعضی را جای در طبقهٔ بالائین تا جا را آنان که در طبقهٔ زیرین باشند
چون آب خواهند بر اهل طبقهٔ بالائین گذرند و ایشان ازین متضرر و
متاذی باشند انکس را که در طبقهٔ زیرین است بخاطر افتد و تبری بر دارد
و در پایین زیر کشتی خواهد که سوراخ کند برای آنکه آب خود از انجا بر
دارد و بر اهل طبقهٔ بالائین نباید گذشت که موجب ضرر ایشان است
اگر اهل طبقهٔ بالائین او را باز نگذارند که چنین کند خود زنده مانند
و او زنده ماند و اگر باز نگذارند تا کشتی سوراخ کند آب برآید و کشتی

برآید کرده و اهل بالا و اسفل همه غرق شوند اکنون در مقام تطبیق مثل اهل طبقه
بالائین اهل علم اند و اهل طبقهٔ زیرین اهل جهل اند و آنکه احتیاج
طبقهٔ زیرین ببالائیان در آنست که حیات دلها بآنست اگر علم لازم
اهل جهل شود تعلیم مقتضای فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
اگر چه زیرین متضرر و متاذی اهل علم باشند که وقت خود بگفت و شنید
با ایشان صرف باید کرد و تعلیم و ارشاد ایشان و تسهیل و تفهیم رنج
ایشان عائد و علاوه و اما این اولی است بحال ترتیب اگر علم برای آسایش
خود اهل جهل را بخود باز گذارد و بزعم آنکه خود تنها بتنهائی کشند و
آرای و عقاید هوا و طبع خود متضرر در این و بدان کار خود بران نهند
و تسکین عطش قلب خود بدان کنند روی باشد که آرای باطله و عقاید زائغه
و روشهای نامستقیم در ارض انتشار یابد و کار جهان بران بگردد
انگاه اهل جهل بآن هلاک شوند چنانچه ظاهر است و اهل علم نیز
هلاک شوند و سبب آنکه چون جهل غالب شود و عالم غرور و کبر دغا
را بعلم خود مغرور سازند و جاهل سازند همچون رود خانه که چون تنکی
شود فیل را بغرق اندازد دوم آنکه عالم بعلم خود کار نخواند کرد و گمان

اهل ۳

نفس در مجموع علم و عمل است و دو نوع و نوع علم بعمل است کار او خام
بماند و بغایت خود نرسد همچون درخت که بیخ و جوب نیابد و
هر که درخت نشاند و تخم نیز اشد که از او ثمار انکس که درو در کرده
نماند و نتیجه نباشد پس وظیفه اخوان الصفا که رغبت تجدید معالم
دین و احیای سنن سنی و اندی آنست که دست از تواصی بحق و صبر
نداریم و آن مقدار که توانند و صحایف تعلیم و تعلم نشر دارند
و مجالس اجتماع اخوان را از مذاکره علم نافع و موعظه حسنه
خالی نگذارند بشرط محافظت بر طریقه سلف که از جنایات است از
جدال و مراء و محافظت بر وفاء دو نوبه و یوم الخمیس و یوم
الاثنین دار بیا احتفا لمن ما یوهب فی سنه السلف الصالحین اکر
در آن دو روز تجلی در اخوان متصدی اقامت شعار تعلیم شود و یکی
بتعیین متصدی افاضه سنت تعلم و باقیان برای استماع حاضر
شوند رجاء الانتفاع بسیار پسندیده باشد و موجب نزول
رحمت باشد بر اهل ارض و کفارت تقصیر دیگران باشد کما قال
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام نظم

لولا الذین لهم ورد یقومونا • وآخرون لهم سرد یصومونا • لدکدکت ارضکم
من تحتکم سحرا • لانکم قوم سوء لا تطیعونا • و کان بزرگی در دو قیام
متهجد است در قیام اللیل للصلوة ایشان دیگری بنشر علم و موعظه صالحه
اجل و افضل عبادات است اما اهل روزگار درای مداخله نیات فاسده
اثرا از موضع خود بگردانیده اند و خست و وقار اذان برده اند و تعلیم
و تعلم را امری ساخته اند بوجهه دام تدبیر که جماعتی در میدان باز نشان دکی
نمایند و سرکه بر ان گرم شود و وعظ با ادقیل قصه خوانی ملک الخیر ساخته اند
بر جماعة راه زنان تحفظا و قطاع طریق هدی بر مسلم کمثل الحمار یحمل اسفارا
برای مسائل ایشان نان لیسن جماعة اخوان الصفا وفقهم الله تعالی
لاحیاء السنن السالفین بطلان بدعت واجب آنست است ایشان دکی
نمایند و روش تعلیم و تعلم با مبادی آورند که هم درس باشد و هم وعظ
چنانچه طریقه ما چنین است رحمهم الله مخصوص بوفا و سکینه و اضافت
و حلم و دوات بعید از هزل و تمسخر و غضب و ترک ادب و اکر
چنین کنند آن افضل طاعات و اجل عبادات باشد باید که چون این
مجلس کثیر الخیر انتظام یابد اخوان در حضور در آن تقصیر ننمایند و بعدی

صحیح از ان تغافل نکند برای آنکه معلوم نیست که کلمه که خدای عز و جل
نجات آنشخص بان متعلق ساخته کدام است و در کدام وقت خواهد
شنیدم از مسلمة بن عبد الملك منقولست که گفت بامدادی بخانه عمر بن
عبد العزیز رفتم در اندرون خانه بعد از نماز بامداد بود کنیزکی آمد و طبقی
خرما از انجا بر داشت گفت ای مسلمه اگر مردی این بخورد و آب بر سر آن
بیاشامد او را بس باشد گفتم نمیدانم پس پاره بیشتر از ان بر داشت گفت
این چه گفتم بلی این کافی باشد و کمتر از این نیز چنانچه اگر این بخورد تا شب
باك نباشد که هیچ طعام دیگر نخورد گفت پس برای چه آدمی بدوزخ رود
یعنی آدمی که کفی خرما و آب او را کفایت باشد برای چه در مداخل دنیا که
مفضی است باستحقاق دخول نار در رود و حال خود تباه کند مسلمه
گفت هیچ وعظ در من چنان کار نکرد که این سخن بر ضرورت که آدمی نمیداند
که کدام سخن در او در خواهد گرفت مسلمه بسیار مواعظ عمر عبد العزیز
و غیر او شنیده بود اما هیچ یکی چنان در او نگرفته بود که این سخن و نیز یحیی
یکی از ابنای ثروت بر واعظی بگذشت سخن او در او اثر کرد و ترك دنیا کرد
و بزهد و ریاضت مشغول شد تا یکی از اولیا حق شد شاید که او

یحیی

بسیار موعظه و حکمت شنیده باشد اما نجات و سعادت او در بن کلمه بسته
بود با عبد الله مبارك گفتند تا کی تو در طلب حدیث و علم گفت نمیدانم شاید
که آن سخن که دستگاری من در آنست هنوز نشنیده باشم و عالم و غیر عالم
همه باید که در مجلس وعظ و علم حاضر شوند عمر عبد العزیز با وفور علم و
جلالت شان بعد از نماز در مجلس واعظ عامه نشستی و دست بدعا
بر داشتی غیر عالم را باید تعلیم نشنید و عالم برای تذکر و انتباه و فوت کم اخوان
بر اجتماع در ان کند بعد از ادای فریضه پیش است برای آنکه اول
روز وقت اشتغال بمهمات است شاید که بحضور دل نتواند نشست و از
کارها باز ماند و بعد از پیشین چون موصولست بشام که وقت احیاء و
تلاوت اکردان وقت مشغول است از پیشین ناخفتن علی الاتصال
اشتغال بذکر لازم نمی آید بی فرجه و مظنه ملالت و سامت شاید باشد
اگر ولیم مولانا شمس الدین محمد و امیر رشید الدین عبد السلام شغلی تعلیم
و تعلم شوند و دیگران استماع نمایند پسندیده می نماید و اگر تذکر و تغییر
فاضی باشد نیکو باشد و باید که مخلوط باحادیث و حکایات صالحین
گردد مقرون بتحقیقات و تدقیقات علمیه چنانچه مرکب باشد از وعظ

ودرس وسایر اهل علم از اخوان مطالعه فرمایند وسخنی که بخاطر شان
افتد القا کنند بچند شرط اول آنکه چند کس بیکبار سخن نگویند
بعضی که سخن گویند دیگران گوش کنند وتا سخن یکی تمام نشود یکی
دیگر سخن نگوید دوم سخن بوقار گویند وتا سخن از پیش رود دلایل پیش
دوند بعد از آن که در کلام مزیتی روی نماید وتکرار واصرار بازگردد
بر کنند سیوم آنکه غضب بخود راه ندهند ولین العریکه باشند وچون
ظاهر شود که حق بطرف یکی است فی الحال اعتراف کنند وبالله نعاونه
یسهل الله علی اخواننا الملکات الفاضلة والخصال الجمیلة الکاملة
وجعلهم من الکاملین وکتبهم فی عباده المخلصین الصالحین برحمته
رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله الامیر عماد الملة والدین
جعفر سمی جعفر الطیار فالواجب ان یکون سریع الطیران اما بعد
رسول صلی الله علیه وآله فرموده من ساوی یوماه فهو مغبون راه
می باید رفت که مسافت دراز است وعمر کوتاه که از ایشان باز ماند

علیه م

وا آهسته میروند خوف انقطاع هست
نان بشتاب می باید رفت که سایه م

سار واد از پوست بعضی برون می باید جهید ای ولی من اگر بجائی که سایه
ان اولی الله وا جنه ترا آماده کرده انداب ونان چنان ترا نگذارد وخراب
در تیه نماید وقریب وبعید ترا فراموش شود الا دعفا سلوک این راه
ای ولی من با شبهات آن باید کرد که آن حلاق کرد با آن مرد که تردّدی
رفت که موی سفید از محیه وی جدا کند وتمام محیاش برید وپیش وی نهاد
وگفت تو از تمیز جدا کن مرا کار رفتن بتر بریخ درخت اندیشه می باید زد
که او را از اصل قطع کند چه بروایتی نیز صحیح وستیم اوست وانا
علی ثمامت نشد چون وچرا ثابت شد وآنکه اوست شد از چون
وچرا دست بکجا ثابت ای ولی من تشبه یاران بغیر باید کرد حسب الجهد
تا چنان طور که ایشان را بوده بخش نیاید تشبه با ایشان میسر کرد واین
طور که حال بجز آمده اگر بماند وبهمین نهج که بماند پیش رود در خور آن
نباشد که با ایشان توان کرد اما اگر کسی تنها رود ودر شغار ره نشیند
کار تشبه با ایشان نتوان کرد گره برای آنکه احوال که منطقه چنان افعال است که اهل
پیش میکردند او را بیش نمی آید غرض که این نوع جمعیت واین نهج مرحبی است
از خدای عز وجل که روی نموده جماعتی از ما الکاف که چنین طور پیش

تیا مده اند مضطر بوده اند یا بکی بی الخود باشند و فراخور آن طور که
ایشان را پیش آمده زیست کنند و بر غصه فوت آن تنبیه صبر نمایند که ازآنکه
که این رحمت پیش آمده بر خود ضایع نکنند و وساوس شیاطین بر وفق
و اندرون ایشان راست نشاند و مردم ه نکرد اند که اگر این نوبت با
بالخنداء ای ولی من بسیار چیز غیبدانستند اکنون و بسیار میکو ... بیدانید
که این زمان نمیدانید و بعد ازین بدانید پس صبر کنید و لیکن خود را نگاه
دارید تا عواصف شبهات شما را از جای برنکند که حقیقت هر چیز بوقت
خود معلوم شود صبر کنید که وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا و کانوا
بایاتنا یوقنون ای ولی من خواهم که نامرد که ز بی تخم تو نجکر تو نبی و نه
جگر کباب انان نشوم ای ولی من خواهم که قطعه آتش افروخته باشی
که هر که با تو نشیند گرم شود [illegible] تا درختان باغ را خندان کنند
صحبت مردانت از مردان کند ای ولی من خلیفه مرض گل خوردن بود
و هر نوع که علاج میکردند مفید نبود روزی از کسی علاج آن پرسید
گفت عزمه من عزمات الرجال گفت راست گفتی عزم کردم که دیگر هرگز گل نخورم
و دیگر هرگز گل نخورد مرض همه کس گل خوردنست که میل است خلاف

فطرتش و علاجش عزمی بود مردانه و قصه کوتاه ای ولی من باید که خلاف
تو در عزم و کار خود چنان باشد که شیطان از دهره القاء شبهات نباشد
و از تو چنان گریزد که از سایه مردان ای ولی من سالک که در کار خود متمکن
شد هرگاه که شیطان بوی نزدیک میشود مصروع میگردد و شیاطین بر
او جمع میشوند و می پرسند که او را چه افتاده میگویند که آدمی ایش گرفته است
چنانچه مصروع انس را گویند جنش گرفته جعلک الله ولی من اولئک و
اعطاک ما اعطی اولیاءه والصدیقین من عباده وآخر الوصیة ان لا
ترکنوا الی الذین ظلموا انفسهم الناد و لا تجالس الغافلین والمعرضین و لا
تسمع الی اشباه الحدیث والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

حسبنا الله ونعم الوکیل فصل مشتمل علی التنبیهات تنبیه
هر امر که بنیاد شد عادت اهل عادت آنست که بعد از آن مبادرت
جویند برای آنکه خلاف عادتست و ایشان اهل عادتند و اهل عادت را
با خلاف عادت معادات لازم است اما کم که قرار گرفت و آشنا شد
ایشان قرار بگیرند و اضطراب باکم میکنند و چون صاحب بصیرت این

میدانند کوشش خود را صرف تقریر آن امر میکند و از مقابله و معارضه
ایشان اعراض نموده ایشان را بنشاط خود باز میگذارد و چه میداند که
بعد از آن کدام مصلحت شد معادات و معارضه ایشان نمی نماید و بکار
خود میگیرد و تا مقرر نشده هر چند معارضه میکنند ایشان هم میکند
و بمعارضه دفع معارضه نمیتوان کرد و جز تضییع وقت و تکدیر خاطر
فایده نبود پس وظیفه اخوان آنست که هر کس که با ایشان خلاف
میکند جواب او را تا در جه و خواه از غیر ایشان بمعارضه مشغول نشوند
و بحال خود باشند و از وحشت بجنگ و نحو آن نباشند و اگر چه دیدن
مبین سلوک نوعی ذل است لیکن چه شود که نفوس را ادای ایشان اما از روی
که عزت را در برون دارد قال بعض الصالحین المداراة وجه من الذل ولکنه
محمود و قد صدق من قال لهذا الشرح **حمر** آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف
است با دوستان مروت با دشمنان مدارا ایام ناسک کار سالکان بر گ
و نامرادی بماده انونشاید که ایشان از دو جهان ترسند که ایشان دنیا و
الآخره فرق باشد تا با آنها دنیا تا ابنا سلوک **تنبیه** اما آنکه مقصود
خود از میان نوعی نکنند و نزع کنند که وحشت هم نباشد عقلی میخواهد

بجز

بغایت کمال **تنبیه** زینت با اضداد و در غایت صعوبت برای آنکه اگر با
با ایشان حلو میرزند حلوما کولست و اگر تلخ میزند وحشت و عداوت
العداوة شغل شاغل عقل بسیار بکمال میخواهد که زیستن با اعتدال کند
که نه غش تلخی چندان باشد که ایشان را بد آید که مساغ ایشان نیست
هر آینه بکار خویش گیرند اما چندانکه آتش عداوت برافروزد و وجدان
آن وقت و خاطر را تکدیر سازد قال بعضهم لا تکن حلوا فیأکلوک ولا
مرا فیلفظوک خدای عز و جل چنین عقل کرامت کناد **تنبیه** چون حکمه
روی باشد که چنین حضرات زنهی زاید و چون روی بالا کند سخن
را دیگری دیگر باشد اول ما خلق الله العقل فقال له اقبل فاقبل ثم قال له
ادبر فادبر روی بپالا کردن عبارت باشد از اقبال و روی باشد
کردن عبارت از ادبار **تنبیه** عقل در اقبال گوید که کار عنایت حکیم
دارد تدبیر حادثه را چه اثر **حیث** اگر تیغ عالم بجنبد زجای
نبرد رگی تا نخواهد خدای قال الله تعالی و ان یمسسک الله بضر فلا
کاشف له الا هو و ان یردک بخیر فلا راد لفضله اخوان کان بلطف خدای
نیکو دارید که خدای ولی متقیانست ایشان در خود به شک نیستند کلفی

گمان که اضداد بر ایشان میبرند خلاف واقع است و از قیاس حال
خود است چون چنین است دل قوی دارید که ان الله مع المتقین
تنبیه هر شفقت که از بودن پدر و اخوان و آباء در روی شما این مثل شفقت
اطاعه خدام و عبید یا شکایت اهل بیت از ضیق منزل و قلت مرفق
و بعد حوایج و ما یشابه کل ذلک از آن باک ندارید که همه اینها بسهولت
مبدل خواهد شد تا چار چون اول حالت چنین خواهد بود تا خاتمه
که خدای را شب می ایستند مدتی بیاید اما بعد از آنکه مستقیم شدند
عند خدا هر این غفرتها خواهد کرد فی الدنیا و الآخرة ان شاء الله باقی ثنا
و از خدای بترسید که ان الله مع الصابرین تنبیه هیچ جنان جواب ده
اضداد نیست که ثبات شما در طور خود ثابت باشید و هیچ کار دیگر نکنید
که ثبات شما اضداد را از شما صرف میکند ایشان غوغایی میکنند که مگر
این طور در هم کنند چون بیابند سعی کردند و نشد پس کار خود میگیرند شما
جز راه حق رفتن کاری نیست و ایشان را جز دفع شما صد کار دیگر است
البته شما را غالب باید آمد اما بشرط ثبات بوسه کوشید ربنا افرغ
علینا صبرا و ثبت اقدامنا آمین تنبیه سالک در عین مغلوبی

غالبیت

غالبیت که برای آنکه حق بر طرف او است اما این غلبه مستور است تا آنکه
که روز حق باشد و غم محو شود که آن روز نزدیک است قال الله تعالی انهم یرونه
بعیدا و نریه قریبا تنبیه بوجهت گفته شده که این امتحان خدای عزوجل
کسی را بلاها خوش نمی پدید قال تعالی الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا
آمنا و هم لا یفتنون الا آیات اینک امتحانهای شما نمودن گرفته و یکی بعد
یکی میرسید باز وقت باشید تا ملزید که یثبت الله بالقول الثابت فی الحیوة
الدنیا و فی الآخرة تنبیه امام سالکان قرآن است هرچه ایشان
را پیش آید از قرآن باز جویند که شرح وظیفه آن انجا یابند قال الله تعالی
و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین ای فی القرآن علی قول بعض المفسرین
و ام المؤمنین در اخلاق رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم میفرمود کان
خلقه القرآن یعنی هر چه در قرآن تعلیم فرموده او چنان زیست میفرمود
اکنون در قرآن چند آیه فرموده در بیان کیفیت معاشرت با اضداد دست
خود را از آنجا بردارید و آن را معیار در عمل خود با ایشان سازید یک
آیه اینست که ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه
ولی حمیم و ما یلقیها الا الذین صبروا و ما یلقیها الا ذو حظ عظیم

و سالک در عین غالبی مغلوب پس سالک
علی ای حال غالب است چرا که او در
عین مغلوبی غالب است م

الذین امنوا م

ویرا آیتیست کمثل الذین آمنوا یغفروا للذین لا یرجون ایام الله لیجزی
قوما بما کانوا یکسبون ویرا آیاتیست که وعباد الرحمن الذین
یمشون علی الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما ایدهم الله
اخوانی بالسکینة انه مولی الناس والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین المبارکین رزقهم الله کرامات
الابرار اما بعد آدمی به بندگی نیکست انا عبده و تحیه چون بنده وار
زیستن پیدا آید و در غایت کمال پیدا نکرد در بندگان خدای از وی بهتر
نباشد اما اگر خداوندی از وی نکو نباشد و پریشان و بی بخت و بی
سامان و افکار و ناتوان و گرفتار و سرگردان گردد برای آنکه اهبت
و استعداد خداوندی ندارد و چون او را اهبت و استعداد خداوندی
باشد و او بنده است و برای بندگی است وما خلقت الجن والانس الا
لیعبدون پس اسباب بندگی داشته باشد و از بنده بندگی آید بنده را
با خداوندی چه نسبت و آیین خداوندی تجا و را از آنجا اگر کسی پرسد که آیین
بندگی چیست و بنده وار زیستن چگونه است و آیین خداوندی چیست

و خداوند وار زیست کردن چگونه باشد گوییم خدای عز و جل اسم عبد
و سید در جهان برای آن آورد تا مراقی باشد تعریف حقیقت عبودیت
و سیادت را اگر چون نگاه کنی در انواع صنف از بنی آدم که ایشان را سید نام ساخت
که چگونه زیست میکنند آیین بندگی آنست و بنده وار زیستن چنان و آیین
ایشان چنین است که تمام خود را بخود قایم میباشند و در کردن خود
و نام سید را حکام خود و نام سید را سید قایم میباشد و
در کردن او و ایشان را تا ما بیش از آن و تمهید اصول آن و استقلال با ما
آن هیچ دخل نیست فارغ البال و آسوده اند از اشکال بر اسباب
ایشان باید باشد آنچه وظیفه خود میباشد هیچ است کار بر خود
که سید ایشان را فرماید بتقدیم رسانند دیگر با نفع و ضرر و سود و
زیان آن هیچ دخل ندارند خواب میکنند الا که همه چیز را آب بیرد
خوش آنکه ذیل بندگان نه حال بندگی این زمان که بار عیش گردن
خود نهادند و کار خود و تعهد خود را بنده گرفتار که از شود
تجای آن آب از ضیرکان فروماید غای بخدا را شمار ایشان را بنه که کار که
شود یا نشود نشد که دوری شماید کردن نمیاست قال الله تعالی انا اید

منهم من رزق وما اريد ان يطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتين
بیت ذالکی کرد سر برون ز نهفت ٭ کشتک خویش خشک میدید و گفت
کین جهان نو و جهان کهن ٭ رزق بر تست هر چه خواهی کن ٭ ای شما
ارزانی کنم چند از اندیشه رزق توجه کنید چرا چیزی که نه در کردن
شماست در کردن خود میدانید این امر با شما مدخلی ندارد و شما را از
خود و برای خود بیرای نا خود انچه بیشتر خود کنید و جنبرای خود
کوشید بیت قایل و پس تو کنک باش و مکوی ٭ طالب او بمیر و هیچ
مکو میاش و مپوی ٭ هیچ کار با آدمی مدخل ندارد جز فرمان بردن امری
که وی را فرماید چون این کرد دیگر از آن باید بود که اندیشه هیچ
کاری دیگر نکند بیت بفرمان رو چو داری اختیاری ٭ دگر با هیچ
کارت نیست کاری ٭ کو سائلی برسد که اگر کسب حلال واجب ... نکو
نموده اند و این خلاف تو خواست که تو میگویی جواب آن است که ایشان
با مثال امر کرده اند برای حرامات حکمة و اتباع سنت نه با ضطراب
طبیعت و چنانچه اهل دنیا کفته اند بیت کار ما کار افلاس آخر کر
کرچه ماند در شش سر شیر ٭

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی و حبیب قلبی و عونی علی امر دینی الاخ
محب الله والدین الشیخ محمد ادام الله صلاحه و محبته اما بعد
از لقای خدای عز و جل هیچ نعیم بلاقات احباب نمیرسد اما آن
ملاقات که سزاوارست با کسی که از آن نعیم باین نسبت شمارند در
دنیا با احباب چنانست نیز ... رای الکثر ملاقات در دنیا از ولی
عطای ایست که تا آن غطا منکشف نشود نخص در حجاب خود
محجوب است و اکثر یقین است در علم یقین است بر عین یقین حجاب
دران جهان که غطا منکشف شود و دوستان الهی را جز دیدار
نصیب نیست و شغل خدا نداشت دست دهد از دیدار یکدیگر آن نعیم باید
که نعیم آن جهان دیدار آنست منحصر باید یکی نعیم این جهان و چون
معلوم است که آن جهان دار الکتاب است هر چه اینجا کسب کرده اند
آنجا دارند چنین نعیم بزرگوار نصیب متحابین فی الله باشد هر کس
که در دنیا دوستی الهی بوده باشد این نعیم نصیب باشد که
دیگر نعمتهای بهشت داشته باشد و بر فرق ظاهر این نعیم عجب ...

خود باشد از محبت هر چند که محبت مخصص اشد باشد و یقین دو
باید حبیب خود اقوی نصیب وی از آن نعیم زیاده باشد و سزد که
نعیمی که بعد از لقاء الله اهل نعیم است بجای آن آخر آن باشد و
سبیل الکتاب آن بود و چون اهل بهشت آن نعیم خاص ایشان
به بینند همه را بر ایشان رشک آید برای آنکه این یافته اند بر که
مغفول الغنا است و آنکه بیشتر مؤمنان نعیمهای بهشت الا القصور
کرده اند و آنچه مقصود است آنکه انا بوالب برشل الطعام و الطلوع
و ذوق و جنوب فاتت سنا خشیه و ما فشروه و الکتاب آن تنافی
این نعیم خاص که واسطه است میان نعیم لقاء الله و میان نعیم
بهشت فی جنات النعیم یعطی الکتاب آن تا آخر تخشا این نا بیت
اند که خدای عز و جل آنرا از تماسد دور دیده و نعیمی که جزای
آنست برای مخصوصان خدید که از عباد خویش گزیده و دیگران را
در آن شرکت نبخشید لا جرم روز قیامت چون نصرت آن نعیم
خاص بر ایشان رشک برند مقام غبطه حق عز و جل ایشان را به چند
که بدیع ایشان مغبوطان محشر نه و صاحبان سر مکتوم و لهذا

بر الوفیه

امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده لان اجمع اخوانی علی صاع من
طعام احب الی من عتق رقبة و معلوم است که مثل این کلمه از غایت
غیرتی و هیچکس نیست که صاحب طعام خوردن تنها و با اخوان بهتر
انبساط آزاد کردن الانس علمه الله من اهل الاختصاص من الراسخین
فی العلم و این از آن علوم است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده
ان من العلم کهیئة المکنون لا یعلمه الا اهل العلم بالله فاذا انطقوا به لم
ینکره الا اهل الغرة بالله و بخدای خدای و بجلال و کبریای او سوگند
الکریم سبب بودی قیام قیامت و حشر بهشت حزمین خبر که دوستان
حقیقی باهم رسند و ابد الآباد باهم باشند برای همین حق عز و جل قیامت
قایم کردی و دوستان حقیقی را حشر کردی تا هم را باز دیدندی و هر که
کند کریم این بکند که میان دوستان جدایی جاوید افکند و اگر جدایی
افکند چند روزی باشد برای تمام حکمت بشارت باد این مژده دوستان
حقیقی را که این نعمت بر خود شناسید و بدانید و در آن شک و شبهه
نکنید ان الله رؤوف بالعباد و السلام علی حبیبی و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الجیلی الی الامیر رکن الملة والدین حسن بلغه الله
مبلغ الکاملین اما بعد خدای عز وجل سه چیز را این بنده منت
نهاده یکی بوالده و یکی بقرآن و یکی بمسجد و بگویم یا ولیم که با هر یک
از ینها مرا چه حال روی نماید چون والده را بینم در بهشت را بروی
خود گشاده یابم و چون قرآن شنوم خود را فراموش کنم و چون در مسجد
روم دنیا را بافقا گذارم و ولیم شرح الله صدرک بالفهم بدانکه
هرگاه که زمین مسجد شود از خدای عز وجل روحی در آن زمین دمیده
شود که با آن روح آن زمین را امتیازی ثابت شود از دیگر زمینها
از قبیل اشیا از جسم حی از جسمهای دیگر که چگونه در هیأت و شکل
مشابه او باشد اما بخاصیت و معنی مباین و ولیم بدانکه چون اهل
آسمان نگاه در زمین کنند مساجد را چنان بینند که اهل زمین
ستارها را در آسمان اما دیده که آن مسجد را روشن بیند جز آن دیده
باشد که خاصه ناس راست و اگر اهل زمین را آن دیده آسمانی باز
دیده شود مساجد را همچنان روشن بینند که اهل آسمان می بینند
ولیم ایده الله باید که چون از کارها ما زپرداخت بمسجد شتابد و بدا

که اهل حق را با مسجد سر و کاری مخصوص است جز این سر و کار که عامه را
سر و کار ایشان با مسجد همین است که برای نماز بمسجد روند اما اهل الله
برای مسجد بمسجد روند اگر جز برای نماز بمسجد نباید رفت پس کعبه برای
چه میروند برای همین که نماز آنجا بگذارند فی فی عبد الله ملازم پیش سید
باید بود بکار رو بکار رو آن عبد سر است که جز بوقت کار و برای کار
بخانه سید نیاید بنده شاید شبه سر بر آستان دارد مگر که او را مهمی روی
نماید عبد سر برای کار بخانه سید آید و عبد صدق برای کار از خانه
سید برون آید والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

قطب ٢
من عبد الله بن محیی الی الاخوان التائبین اما بعد آدمیان را ملک یک
می بینم که همیشه هریک از ما چه آمده است و چه داند که عنقریب این
قصه او را بر نیامده این اندیشه مرا سخت مشغول میدارد و خواهم
که جز آبادان کردن آنجهان کاری نکنم و نکنیم و مرده شده آبادان کردن
آنجهان دوام ذکر خداست عز وجل و هیچ می اغتنموا شما را جماعت اخوان
که هر دو کس روی در هم کنید و ساعتی در گوشه بنشینید و از خدای

عز وجل و آخرت سخن گوید و اگر بسه کس باشید همین سبیل چه افتاده
شما را که احادیث دنیا میکنید و کلمات شتی میگوید آیا حلاوت
ذکر بجایی نمیرسد و مغز استخوان شما از آن خبردار نمیشود که ذکر
خدای چه لذتیست که نه وجود آدمی عقل و دلست طبع و هوا هم
وجود اوست هر لذتی که عقل و دل با آن آرام نگیرد و مسلم نباشد
آن لذتی کامل نباشد و عقل و دل جز بذکر خدای عز وجل آرام نگیرد
و جز آن را مسلم ندارد الا بذکر الله تطمئن القلوب الذین آمنوا
وعملوا الصالحات طوبی لهم وحسن مآب و در بنای این طوبی سا
بر دل شما افکندیم تا بدانید که آنچه شما با آن می‌آسایید از امور جهان
ظل لا ظلیل است با سر سخن آیم و حدیث قرب موت از جمله آنچه را
جهت اندیشه قرب موت ساکنان تطرق آن را مشغول خاطر میدارد
امروز است چه چنین یافته‌ام که هر کس که دین او و یار زمانه و خود
در حیات خود آن را نگذارد و ورثه او نمیگذارند غالباً و با آخرت افتد
و وای بر آدمی که حسنات او نزد او چه عمل باشد که در آن روز
بتادیه فرض خواهان بدر رود و دوش ضعیف و جلای [illegible] او را

بدست

باید او نزد دیگران برپا بیس داشت و اکثر اخوان را چنان میدانم که درین
ایشان دیر بازیست و بادها بخاطر افتاده که این راه ایشان را
بیش نیم در ادای دین که هر کس که حاصلی داشته باشد الاولی فالاولی
سازد خود را بآن نوع که نزاید و چنان کند که بعضی از صحابه و سلف که
هیچ نداشتند تا شب نمیکرده‌اند که صبح نکردند صبر میکردند و چنانچه
خدای عز وجل ایشان را میداشته میبوده‌اند و برای صعوبت این سلوک
نگفته‌ام اکنون میگویم که اگر جماعه را قوت و طاقت هست این طریقی
اولا دین را که در خود می‌یابند تا صلاح این طریق در دهیم و با ایشانه
ریاضت برگشایم که در آن امتحان قلوب و ایمان باشد و طریقی هست
ازین اصعب اگرچه مقصود اقربست و آن آنست که املاک بفروشند
و بآن قرض دهند و لیکن ازین جهت اصعبست که طریق اول مستغنی داشت
چند سال است چندان که قرض باز دهند بعد از آن چون املاک
داشته باشند توانند که زیست با عقل حال کنند و ایشان را نفقات
و صدقات و تصرفات در وجوه بر باشد و طریق ثالث متضمن آنست
نفی تمام اعمال که بقیه عمر کوشند تا بآن ریاضت با یک [illegible] اید

هر آینه این اصعب باشد اگر چه مطلوب که اداء الدین است اقرب
چون نوع سلوک مسالک اول دو جماعت بهوک نمی بینم سلوک
مسالک آخر چگونه ایشان توان نمود حالیا سیم مسالک اول اگر ما
و دو خود بینید والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن یحیی الجی ولی الی نبی الله و حبیبی الامیر محب الملة
والدین الشیخ محمد ایده الله تعالی اما بعد باید که آدمی را چیزی
باشد که آن چیز جواب ده همه چیز تواند بود برای آنکه او را معلوم
نیست که او را چه پیش خواهد آمدن و در چه حادثه خواهد افتاد تا
اندیشه آن کند و تدبیر آن سازد هر چه او اندیشه آن بیکند محتمل که
چیزی دیگر او را پیش آید که قطعا در ضمیر نبود و چون چیزی که جواب
ده آن باشد ندارد دست و پا چه و مضطرب میشود خصوصا که آدمی
صاحب فتنه آن مختلفات و او را اطلال آن جهان در پیش است چه
داند که چون در تلاطم امواج آن جهان افتد و ابواب برازخ بروی
ایشان کشایند و چه از ان در اطراف جهان مخرقند و بیشتر از اینها

چون در کشاکش احوال موت افتد او را چه حالها روی خواهد نمود
و چه چیزها پیش خواهد آمد اینها بیکبار احوال دنیا که فی این جهان یکسان
جاری نمیشود و بسیار هست که بیشتر حالها روی مینماید که در خیال
نبوده از جزئیات و کلیات و مخصوص آنکه آنچه جواب همه چیز تواند
و هیچ چیز را با او سلطانی ثابت نیست چیست آن را بررسید آورده کان
داروی همه دردی و شفای همه عیبی و سپر همه بلا نیست و آن کنف
خدایست عز و جل بنده باید که غیر خدا و خود گشتاسد همه او را
و هر چه روی بدو نهاد چشنده رضای کریم کما قال الملک سبحانه
الحمد لله و کیلا خود نیز من حیث تاسع توخ که خداوند تعالی بتوان همه
چیز داند و خدای هر چیز که او را توانا نهاد آن چیز را بخدا باید
کذارد و او وجه که خدای عز و جل آورد و در دنیا طول کرید و عارف
مستبصر بینا دل داری حال الاشخاه شیر ثبان و اژدهای دمان
روی با بهند و خواه موریچه ضعیف و پشه نحیف آهنگ او کنند که در مرد
یکسان بود و التجا بخدای عز و جل برد تا که شر آن از و صرف کند و اگر به
ظاهر حرکتی کند و تدبیری اندیشد برای اتباع سنت و امهال حکمت

باشد والا تعلق دل او و اعتماد سر او بجز بوکیل تعالی شانه نباشد
و آنچه خدای عز و جل در دل اولیای خود نهاده از طمأنینت بذکر و
اعتماد بنصر او و انشراح بفضل او و آن کل و لا اله در دل ایشان دنیا
که بنا بر ملوک آن از حجاب سریره جی فرق میان آنکس که او را ایشان
در دل باشد و آنکس که او را ایشان در دل باشد و اگر یکی از آن خاک
از ایشان بوام بگیرند که در عوض آن اسباب اعظم ملکی از ملوک ایشان
را دهند سر بآن فرو نیاورند بنگر که چه انعام و احسان خدای عز و جل
با ایشان کرده که ملک اعظم ملکی با ذره از آن برابری نمیکند لاجرم
الذین انعمت علیهم ایشان باشند و خلایق در صلوة اهدنا الصراط
ایشان طلبند بخدای که اگر ملوک از آن نور و سرور که در دل آن
سروران است واقف شوند ملک را در خاک افکنند و بسوی آن شتابان
شوند **بیت** پادشاهان جهان از بد رگی ۝ بو که بردند از شراب بندگی ۝
ورنه ادهم وار سرگردان و دنگ ۝ ملک را برهم زدندی بی درنگ ۝
و در کلام بعضی از ایشان هست که لو علم الملوک ما نحن فیه لنازعونا
بالسیوف و حال ابرهیم ادهم شاهدی ظاهر است بلیغ بر این حکم او

قوم هرده جنین بود و ولایت دولت بفتح و کسر هر دو یافته و لیکن
تا فی برا قل نموده الله سبحانه و لهم و سایر اخوان الهتین تا بینی داد
مشاهد برابر هیچ مسند کرده باد و از طریق اسرار دور دارد بمنه و سعه
کرمه و مرحمته والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن یحیی الی ولیی فی الله الامیر محب الملة والدین
والیقین الشیخ محمد ایده الله تعالی اما بعد خدای عز و جل حسن الظن
در دل مؤمن نهاده که اگر در زیر آسیای چرخ او را خرد کنند و ذره ذره
سازند یکذره بی کافی با او راه نیابد چنانچه منقولست که یکی از محبان
خدای مجروح افتاده بود و ناتوان و زنبوران فراوان بگرد او آمده بودند
و لخت لخت گوشت از اندام او میکندند چنانچه از تاب آن حیات بی حس
و از هوش میرفت و باز بهوش می آمد کسی او را بآن حال دید سرش را
بکنار خود نهاد چون بهوش آمد سر خود را در کنار او دید گفت کیست که
میان من و رب من درآمده بخدای که اگر پاره پاره کند عضو عضو مرا
نیز ایو را با او جز محبت نیست در دنیا که قطعا از آن محبت در کام

سالك چکند تا تلخ و شیرین جهان چون شکر خاید ای ولی من خدای را
عز و جل با آدمی کار است او را بیازی نیافریده او را مسترشح آن کاری
کرده اند و بحکم آن عنایت که آدمی را برای آن آفریده اند چنین محنتها و غمها
که آدمی را میرسد در جهان اندک چیزی است باش تا آن روز که مرغ روح
بدیار ملك غفور رسد و بال دولت بر کشاید و در هوای سماء دوست
خود پرواز کند چون از او پرسند که در دار دنیا که در قفس شکسته
بال و پریشان احوال بودی چه محنتها کشیدی گوید چه محنت و
کدام محنت با آنکه در برابر آن نعمت آن محنت را وزنی نیابد یا نعیمی که
در باطن آن بود فی الحقیقه محنت است بر اهل محبت البلا للمومن تحفه
هم امروز آنرا در می یابند و بآن ملتذ میباشند ور از آن روز دیده بر کشایند
که جمال آنرا توانند دید لاجرم انکار کند که آن محنت بوده و گوید غیر
نعمت چیزی بر من جاری نشده است جانم فدای دل امیدوار مومن
باد که هرچه خدای او را پیش آرد آنرا بر احسن معامله حمل کند و محبت
خدای باشد و جان او آمیخته باشد و آن حسن ظن از اثر آن محبت باشد
برای آنکه محبت محبوب نیکو گمان باشد و از حسن ظن توکل متولد شود

و هرچه

و هرچه تا او بمقام توکل رسید زهید و گفته اند که همه مقامی پشت و روی
دارد الا توکل که آن تمام روی است و هیچ پشت ندارد ای ولی من محبت همه
چیزها فرو گذارد و بغربال نیستی همه را فرو بیزد و در محبت خدای تعالی آویزد و عما
بر اسباب دنیوی و تدبیرات واهی فرو گذارد و خود را بالکلیه بخداوند
غفار سپارد و بداند که چون دور زمان و آفات دوران را بر تو دیگر دست
نیست که لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی حصن خدای
یکتا است یکتا شو در یکتا را کز آن زمان سبق برده سبق المفردون والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولییه فی الله الامیر عماد الملة والدین محمد
اما بعد با وجود قیوم خلایق بر خود چه ستم میکنند که بغیر او دل را
مشغول میدارند و غیر قیوم در ذات خود زایل است کل شیء هالك الا وجهه
و تعلق دل به زایل موجب زوال دلست چنانچه دل بقیوم موجب
تعلق دلست دریغا جز مردمان دل خود را به ثبات قیام نمیرسانند
و در اضطراب و تزلزل میدارند قیوم اولاست از او ملجا دور میکنند
و چه دانید که از او لکه دور کنید بیابید یا نیابید محقق را گذاشتن

حصن حصین جابت و حصار
استوار رافت حضرت عزت
دامرکی حوادث ه

تعلق
ثبات و قیام

باشد محتمل از خود نیست شناخت فالزم و ما باین کلمه کنایت کردیم
از حال ممکن که محتمل الطرفین است و حال ممکن آفرین که متعین الوجود است
و حالت خارجیه را در کسوت حالت عقلیه باز نمودیم کشف رشته را
نه نحو معرفت را ارآ فهم کن در دنیا قیوم محیط است قیوم شهید است
قیوم قریب است مردمان چرا خود را دور افکنده اند در قیوم از خود با
ذکر آن جهانست فکیف از دیگری در دنیا چرا مردمان قیوم را گذاشته اند
و بر خود و یکدیگری تکیه میکنند بر تن مثل بر تن آفرین تن اگر خداوند بنده را
فقیر خواهد هراسش باید کرد و توانگری خواهد اگر خداوند بنده را ذلیل
خواهد هراسش باید کرد و عزیزی یاد آورد در دنیا کشف خدایی عجیب
مردمان چرا در آن فکر نمیزنند تا بلمس رسند در دنیا ایشان در آن
کشف فکر نمیزنند یا خود آن کشف ایشان را بخود راه نمیدهد که کشف
خدای طاهر است ناپاکان را آنجا راه نباشد کشف خدای شریف است
دونان و بی همتان را نسبت از آن کوتاه باشد و عالی همتان را جای
در علیین باشد و سفله را جای در سجین و سافلین خبر از ابرو کار
با معرفت باشد ایشان بجا محرم اسرار ربوبیت باشند و سزاوار

همه شیئی رجوع الی الله سبحانه و لیم را از عالی همتان کرداناد و از تعلق
بما سوی الله و از محدثات که حدوث دلیست پاک و دارا داناد و فی ذلک وهو حسبنا
ونعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله مولانا مجد الملة والدین
سلمه الله سلمة الله اما بعد شوکت و قدرت ملوک ارض و اعاظم
دنیا موهومات که چون بغور آن رسند همه عجز و ناتوانی و ذل باشد و شوکت
و قدرت حقیقی در ملکوت اعلی است قلوب ارباب همم چون ذکر ملکوت
اعلی بشنوند و ایشان را بملکوت اعلی شوقی و تعطشی ثابت باشد
مانند تعطش تشنه بآب اگر ساعتی از آن باز افتند در قلق و اضطراب
افتند و چون ذکر ملکوت اعلی بر ایشان حاضر شود و ایشان را چندان
توقع و اهتزاز حاصل شود که تحفهای جهان بر کام ایشان شیرین کردد
و تحفهای دنیا بر ایشان آسان کردد و ایشان آنچنان یاد نباشند
و در زمین الهیان باشند در زمین مثل ایشان در ارض مثل نجوم باشد
و در سما نورانی که مهر روحانی بیکر عالی نظر مبارک از کوهر ایشان از

کاهی دیگر باشد و رنگ ایشان از کاهی دیگر چون فیروزه ایشان
بر دخشد ایشان را لیاقتی با سایر جبرئیل ثابت کرده چون مباینت فرشته
با جبرئیل فرشته از ایشان چنان افتد که جبرئیل از فرشته نور ایشان چون
از مشکوة بینا به چشم و چراغ عالم کرده دو ایشان چون از صدف
بیرون آید گوش ایشان حرص کرده دریغا ای برادر بیداد چرا غنیکو شی
و چرا نمیجوشی و چرا آفتاب جمال همی پوشی آفتاب جمال میتابد بر تو
تو خود می پوشی بگوی چرا خاموشی بهم چرا مدهوشی بشنوا کر صاحب
گوشی پنداری که مردمان می گویند و می شنوند آری گفت و شنیدی
چون گفت و شنیدن شخص که در درون آینه است از گفت و شنید
خود خبر گویا است بی قصد شنوا است بی فهم خندان بی تعجب گریان
بی توجع آخر نشنیدی صم بکم عمی اگر آنجا ایشان را است شنیدن
بودی اصم ایشان را چرا خواندی یا اگر گفتن بودی ابکم چرا گفتی
یا دیدن بودی اعمی چرا نامیدی دو بیاز که و کور است که دو دیده
از رنج دوران بند خود چشم آفتاب بر از رنج افتد که بر از دو و کور بد خشد
آتش گریه ایشان خنده گریه و خنده مردمان بلا امتزاج مینامرج

داد ای برادر در کلام مجید خوانده استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم
لما یحییکم اگر مردمان زنده اند رسول چگونه ایشان را زنده میسازد
و این خود تحصیل حاصل است هر آینه ایشان زنده نیستند ایشان
را زندگی بخواند و هر زندگی را چشم و گوشی باشد چون آن زندگی یابند
آن چشم و گوش بر گشایند و گوش آن زندگی باز کنند آنگاه بینا و شنوا
بحقیقت باشند این چشم و گوش طلسم است که خدا داده و زندگی
طلسم طلسم آب و درود و گرد و گذارد و اخلا ایشان در او و آنجای دیگر
باشند نه از آنجا که او است و اگر تأمل کنی این حال در کار خلایق
باز تو این یافت چه ایشان ندانند که در چه کارند چون دواب با
افعال هر سو ایشان کشند ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین
لا یعقلون مگر مومنان نیکو کردار و قلیل ما هم ای برادر بکوش
که خود را داخل ایشان کنی و این معنی بدوام ذکر خدای حاصل شود
و فکر در آلای او و صحبت مساکین و زلت افتادنها هذه مجتبا بین بیم جا
بکوش بیت این طلبکاری مبارک جنبشی است ٭ این طلب در راه حق
مانع کشی است ٭ و هو حسبی و نعم الوکیل والسلام علی النبی ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الودود الحافظ شهاب الدین
داود اما بعد برخورداری از دیدار یکدیگر در این جهان باید
جست که روزگار آن سر نمی‌آید و نعیم آن مقیم است و تنگی دنیا
مؤمنان برای آن داده‌اند که آن را صرف برخورداری کنند چه برخوردا(ری)
چند روزه پیش همت مؤمن چیزی نیرزد زندگانی دنیا ایشان از برای
آن داده‌اند که اسباب مواصلت آن جهانی بدست آورند و زاد
آخرت کسب کنند و آنچه توشهٔ سفر آخرت تواند بود چیزیست بغایت
سبک و نهایت نفیس از برای آنکه راه دور و دراز است و در راه دور
حملهای فراوان گران بر نتوان داشت و بمنزل نتوان رسانید حملی
اندک باید قیمتی همچون جوهرهای نفیس که بوزن سبک باشد بقیمت
گران چشم بیگانگان بر آن نیفتد و دست دزدان از آن کوتاه باشد
و چون وقت حاجت افتد بها گران توان فروخت که تمام مصالح
و ما یحتاج از آن راست کنند و آنچه در آخرت بمنزلهٔ جوهر نفیس است
علم با اخلاص است و اخلاص بعد شناختن و شناختن عیب

مرتبهٔ شخص است در دانش از این جهت گفته‌اند که دو رکعت نماز که دانا گزارد
بر ثواب از هزار رکعت که غیر دانا گزارد افزون است و در حدیث آمده
که خواب دانا بهتر از عبادت نادان است نادانی که بدانش حقیقی نرسیده
باشد اگر چه دیده بر هم فشارد و سر در پیش افکند و اطراف ساکن کرده
آن نه اخلاص و خشوع الهی باشد چون بنگری که فشار خیالی باشد
که بجاوی کوشش اهل مجاز . تو تشویر که همچون بود بنانه . در زمان امیر المؤمنین
علی علیه السلام گویند کسی سوگند خورد بر آنکس که محبت است به هفت آیت
امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که این سوگند نه بجای خود درست
از امام محمد باقر جعفر بن محمد الصادق علیه السلام پرسیدند که چرا دعای ما
مستجاب نمی‌شود فرمود برای آنکه کسی را میخوانید که او را نمی‌شناسید اعمال
بجا نمی‌آرند و در مورد از آن توانید گزارد و اعمال بر فراوان توانید کرد دانا
عمل بسیار که بی ساخت علم باشد بمنزلهٔ آبگینه است بوزن بسیار و
بقیمت اندک و پیوسته در معرض آفت و راه دور و دراز با آبگینه بجا
بمنزل نتوان رسانید بیت نکته‌ای از تو بشنو در باد است ازو تا دوست
راه بسیار است و آنچه از آن کم برسد چه قیمت داشته باشد آن

که خود را بکمال آدمیت رسانند هم بوسیله خود نشیند وهم بوسیله
دیگران برای آنکه خلایق همه بجود نزد خدای عزوجل راه می یابند
بعضی بجنس عمل خود آنجا راه می یابند وبعضی بشفاعت بعضی وشفاعت
ازان انبیا وعلمات وعالم که صاحب شفاعت است نه آنکه است
که بجز وصرف خواب داند یا علم فتوی وروایت عالم که صاحب شفاعت
باشد آنکس است که دانش حقیقی که موهبت ربانی است ومیراث نبی
او را کرامت کرده وهمه سالکان این دانش را میجویند وهر کس از
ایشان که بمراد خود رسید باین دانش رسید چنانچه در خبر آمده
کما اتخذ الله ولیا جاهلا قط آن مراد دریابید که همت خود در طرف
اکتساب این دانش دارد که چون باین دانش رسید بجز خود ایستاد
نمود وبجز والدین واقارب وسایر ذوی الحقوق میتواند نشست و به
ایشان نفعی میتواند رسانید نفعی که سزاوار آن باشد که آن را نفع شمارند
که آن نفع دینی است در آخرت ونفع تعلیم وتذکیر امور اخروی وامور
الهی در دنیا اکنون اگر میدانند که وصول او باین دانش در آنجا بیشتر
بحصول میرسد آنجا درنگ کند والا که میداند که این معنی درین جا

مرجوتر است هرچند زودتر متوجه اینجا نشود وهیچ چیز را با آن ساعت
مقابل نشمرد وبداند که درین جانب اگر به اشتغال صوری مشغول باشد
آن صورت قالب معنی است که بروابط غامضه وعلایق قویه با آن معنی
بازبسته اگرچه هر فهم بکنه آن رابطه وحقیقت آن علاقه نرسد ومطمح
نظر در حال او نیست جز ترقیات معنویه وآنچه وسیله آن باشد از
آن امور وسبب آن باشد یعنی ظاهر که هرکس در میابد یا سببی دقیق
که بجز آنکس که عارف غوامض الهی باشد بکنه آن نرسد والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وعونی الی الله الامیر محب الملة
والحق والدین الشیخ محمد نصره الله وایده امابعد چنانچه اعضا
آدمی بعید دو کار باشد یعنی آنکه دانشی در ایشان نباشد بدانستن که در کار
همچنین جماعتی که بیرون از صاحب بصیرت باشند کار کنند بی بصیرتی
که در آن صاحب بصیرت نیست لیکن روز قیامت اعضا زبان روح گیرند
تا آن کارها که نه بدانش خود میکردند همه با دانش شود ودوق

دانش همه وجود آدمی رسد ضرری از دیدن و همچنین پیروان صاحب
بصیرت زلت او کیرند تا آن اعمال که نه از بصیرت خویش میکردند یعنی
بصیرت کرده و اکر کسی بر قانون صدق و اخلاص متابعت صاحب
بصیرت بجای آورد در دنیا این حیات از اذواق صاحب بصیرت خبری
درا و حاصل شود همین که عمل مجرد کند اما بشرط اخلاص و بر این
بمیرد بعد از مرگ خدای عزوجل از آن اذواق وی را چشاند غرض
آنکه سالک صادق باید که جز با کار کردن و راه رفتن بر قانونی که
باز نموده اند کار ندارد و اکر حصول چنان اذواق که عارفان نشان
میدهند در خود نیابد از روش باز نایستد و بداند که آنان که صاحب
بصیرت شدند در رستگاری آخرت هم نه معول بر آن بصیرت خود دارند
بلکه بر بصیرت نبی صلعم که ببرکت آنکه با اخلاص متابعت او میکنند
بعد از مرگ از بصیرت نبی صلعم شمایل جمال ایشان افتد و بآن بصیرت
راه بهشت بینند برای آنکه بهشت در مقامی آفریده شده است
که جز نور بصیرت نبی بآن نمیرسد پس باید که سالک باک ندارد از آنکه
عمل مجرد کند که آنها که مستبصر شدند همه معول جز بر عمل مجرد ندارند

و بجان خویش را از آن عمل با اخلاص امید میدارند نه بر بصیرت خویش
چرا که چون بصیرت زیاده باشد صدق و اخلاص با آن نبی زیاده خواهد
بود از آن حیثیت کار ایشان بالاتر است و چون بهشت جز بنور نبی دیده
نکردد و جز بنور نبی بآن نتوان رسید اتباع و متبوعین همه یکسان
شوند در آنکه همه روی بآن بنور شان نبی باید که و متبوع هیچ کار نکند
جز آنکه بنور نبی تابع را ایشان میدهد و روی او بسوی آن میکند پس
متابعت او واجبست نظر بآنکه جز از طور نبی میدهد و متابعت او
متابعت نبی است از آن روی که او است و جماعت فلسفیان لعنهم الله
اعتقاد کرده اند که مگر بنور بصیرت خویش بهشت را توانند دید و سر از
متابعت پیغمبران پیچیده اند خبر ندارند که آن چراغ دانش ایشان با
اول صرصری که خواهد وزید از صرصرهای آن جهان فرو خواهد مرد
و جز آفتاب بصیرت نبی پیش چنان صرصرها نایستد که فرو نمیرد و آنچه
فلسفیان از انبیا بانبی روی نموده است مشتبه عامه از انبیا با عقلا کرده
تا اند بسوی نور نبی روی نموده که کمان برده اند که مگر بخود بسوی
نور او راه توانند برد و سر از متابعت سلف و ائمه دین و راه عنایات

طریق یقین بحیده اند چون علی الاجماع تابع نور نبی اند مؤمن اند اما
چون سر از پیروی و اتباع بپیچیده اند در تمام تفصیل باین نور
مهتدی نشده اند و خطاها کرده هر آینه در دنیا مبتدع و مذموم اند
و بمخالفت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله موسوم و در آخرت
معاتبات و معاقبات و انحطاط رتبه در شأن ایشان مقرر و معلوم
الا ما عفی الله تعالی عقیده صحیح اینست که بنده خدای تعالی باشد
و امت محمد و تابع ائمه دین هر کس که باول مقر باشد و بدوم نباشد کافر
باشد و هر کس که بدوم مقر باشد و بسیوم نه مبتدع باشد خدای
عز و جل جماعت اخوان و سایر امت محمد را صلی الله علیه و آله از شر هر
مبتدع نادان و جاهل فتان محمی و محفوظ دارد بمنه و سعة کرمه

و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی سید الاخوان الآلهین و سایر الاخوان
اجمعین الشیخ کریم الدین اما بعد نفس از نار است و دل از نور
قیاس حال دل از حال کواکب باید کرد و قیاس حال نفس از حال

مصابیح چنانچه روشنی چراغ بمدد روغن باشد که از خارج رسد تا
آن مدد واصل باشد آن چراغ افروخته باشد و چون آن مدد بکلی کم گردد
چراغ روی در فرو مردن آورد همچنین روشنی و افروختگی صاحب نفس
از مدد مال و جاه و لذات و شهوات که از خارج ذات اینکس است
باشد تا آن امور منتظم است و مدد آن باو واصل میشود تازه روی
و گشاده و خوشحال است و چون آن مدد روی در کمی نهد حال او روی
در خرابی آورد پژمردگی و کآبت و حزن و تیرگی بر او باز دید آید اما
صاحب دل روشنی او در ذات اوست بی علت و سبب و معرفت و مدد
مانند روشنی ماه و آفتاب و ستاره اگر جهان از جای برود دل او
از جای نرود و اگر عالم تیره شود او تیره نگردد او بذات خود تازه و
روشن است بیمدد جهان خدای عز و جل او را در ذات خود روشن آفرید
و روشنی او را مربوط بچیزی از جهان نساخته و باری خارج از ذات
او باز بسته چون چنین است خردمند باید که متابعت احکام کند تا
سلطان دل او آشکار گردد و بنور باقی رسد و قیام بذات خویش
حاصل کند و وای بر آنکس که روشنایی او بچراغ نفس باشد آدم که د

آن چراغ بمرگ بالکلیه منقطع گردد هرچون و کاینکه او را این دم
برای قلت مدد کاه روی نماید آنرا بیکبار مجموعه برا او فرود آید
ای اخوان دست از سلوک راه دل بمدارید که چون شب را صبح ظهور
دل طلوع کند آن روی نماید شما را از سر رود که ملوک بر سر آن آفتا
نیافته باشند که در دنیا روی نماید در آخرت این در بگشاید
ثم بخورید ای اخوان سالک چون کار آخرت کند و آخرت خود را
آبادان کند بناچار در دنیا عمارت و قصور بیهده آید و ویرانی روی
نماید هر آینه او را تعجیل رفتن با آخرت باشد برای آنکه از ویرانی
با آبادانی میرود و مریض چون کار بد بیاید و ویرانی روی نماید
هر آینه او را ترس از رفتن با آخرت باشد برای آنکه از آبادانی
بویرانی میرود و یکسان نیست کسی که مرگ برا او فرود آید و او را
تعجیل مرگ بوده باشد با کسی که مرگ با او فرود آید و او از مرگ ترسان
و هراسان بوده باشد من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن کره
لقاء الله کره الله لقاءه و چون خدای عز و جل لقاء کسی را مکروه دارد
چون بخدای رسد خدای را نیابد جز غضبان و وای بر کسی که خدای

دنیا کند بیابی خرش را
آبادان کند بناچار در
آخرت او قصور ...

تعالی

ثلثه بسع ۳ ۵ سنه احدی
لتسع ۸

تعالی را غضبان یابد برای آنکه اگر دیگری برا او غضبان باشد از وی
بخدا پناه برد اما چون خدای بر او غضبان باشد پناه از وی بکه برد
لو یعلم الخلق ما فی حرکة الغضبان لما اعتادوا ای اخوان در این
جهان که همه کس سرگردان اند و راه و روی بر بینیست و کسی نمیداند
که چه میشود دست از دامن پیغمبر خدای چگونه توان داشت و ای بر
اعمی که دامن نیابد از دستش برود اندیشه مکن محمل تا دیده و رسیده
بکند و عشق میدهد که دست از دامن ایشان بدار که بچراغ ما بی
راه توان رفت و ای بر آن کس که این عشق خود و از دیگری باز برد و
چراغ اندیشه بهر بادی بمیرد اما آفتاب نبوت آن سراج و هاج است
که هیچ ریح عاصف آنرا نتواند کشت چراغ فلسفیان کور و چراغ
پروانه انبیا روشن الی یوم النشور والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی رشید الاخوان الاکملین و سایر الاخوان
اجمعین اما بعد نتایج کارها در پایان آن پدید باشد آدمی تا
هیچ نتیجه نرسد برای آنکه هیچ کار بپایان نرسانند مرا باید رفت

صرف کاری میکند و آنرا بپایان نا رسانیده و ثمرهٔ آن نیافته کاری
دیگر پیش میگیرند و بآن کار همان میکند که با کار اول و همچنین با
ثالث و رابع و بالغا ما بلغ من ثبت نفس در استقامت پیش باید
گرفت تا بجایی رسند و ثمرهٔ بیابند قال رسول الله صلی الله علیه
واله قل آمنت بالله ثم استقم ای جماعت اخوان روی از همه چیز
و همه کس بگردانیده اند و روی بخدا کرده اند باید که روی از آن
سوی نگردانند که خدای عز و جل خلف همه چیز و همه کس است و هیچ
از کسی با آنچیزی متمشی است در خدای عز و جل آن هست بلی ثبات
و استقامت می باید چندان که رحمت خدای عز و جل نیز روی
بسوی ایشان کند و حسنه فاذکرونی اذکرکم رسد آنگاه
همه محنتها مبدل بسهولت میشود صعوبت سالک چندانست
که در مقام ذاکر نیست چون بمقام مذکوری رسید کار آسان شد
و هیچ دشواری نماند محبت حاصل است و صعوبات اما محبوبی محالست — محب
و رفته لیکن شما دانید که کار آسان نیست بر درگاه او خاک می باید
شدن و در دام او نه هر کس که روی دلی عزد فی الحال از آن سوی روی

لطف با او کرد و همه را امتحان در راهست الم احسب الناس ان یترکوا
ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون چون سالک دست سلوک بر خود
نهاد و بر آن مستقیم شد نزول او آن گشت که بر او اقبال کنند تا مستقیم
شده و اعتماد بر او پیشتر جواهر اسرار خویش با او در میان نتوان نهاد
و او را محرم راز خویش نتوان ساخت ای اخوان جماعتی خدمت
سلوک گزیده اند و شما خدمت ملک کسی را بخود راه دهد و تا او
کس را بخود راه ندهد حلاوت خدمت نیابد و چون حلاوت خدمت
نیابد خدمت کردن تلخ باشد اما هرچند مشکل تر مزد سنگین تر
آن روز که شما را بار دهند شما را از مواهب ملک الملوک آنها حاصل
آید که خدام ملوک بخواب ندیده باشند و هرگز بگوش نشنیده
فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین زینهار که اگر مواهب تاخیر
شود عجله خلقی که خلق الانسان من عجل بکار میاورید که سست
شوید و از کار باز ایستید کار بزرگ بزرگانه باشد العجلة من الشیطان
والتانی من الرحمن کار خدای مویی بمویی باشد دیر آید اما درست
آید ای اخوان بخدای که صرفه با خدام خدای است نه با خدام ملوک

الملوک کار شاه مشکل است برای کمه
هرچند پادشاه اعظم باشد دیرتر
ص

ای اخوان سختی دو روزه بکشید تا لذت راحت ابدی بچشید ای اخوان
همراهی پیغمبران علیهم السلام دوست دارید از همراهی جباران ای
اخوان قصهٔ اصحاب اخدود شنیده باید که ایشان را در آتش می
انداختند که از خدای برگردند در آتش میرفتند و از خدای بر
نمی گشتند تا و کجا دارند جوانمردی را چنان مردی ایشان آن
آتش را چه وزن نهند که آن آتش محبت که در درون ایشانست
اگر زبانه زند همه آتشهای جهان را بسوزد جز یا مؤمن فان
نورك اطفأ ناری ای اخوان جوانمردی و حق شناسی اقتضای
آن کند که آفریده با آفریدگار خویش چنان باشد و آنکس که چنان
نباشد بدگوهر و حق نشناس و ناجوانمرد باشد و نامرد آنکس است
که خودی خود در راه خدا ننهد باقی **بیت** ما فدای یار کردیم نیم
جان خویش را بیش ازین دست رس نباشد مردم درویش را والسلام
علی الاخوان اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی سایر الاخوان الالهیین والاخوان

اما بعد چون چیزی بقدر ناخنی پیش چشم بدارند حجاب آفتاب
مرتفع کرده و مانع ادراك آن شود همچنین هستی آدمی با صغر و حقارت
آن چون آدمی پیش خود بدارد و اعتنا و التفات بسوی آن باشد
حجاب کرده میان او و خدای عزوجل و حجاب اعظم کرده و حجاب
آن سکون کرده همیشه است ازین جهة گفته اند دع نفسك وتعال
وقد نظم الشاعر حیث قال **بیت** میان عاشق و معشوق هیچ
حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
و طریقهٔ سالك آنست که هستی خود بذل کند تا راه بروی گشاده گردد
و بذل وجود آن باشد که خود را بخدای باز گذارد تا هر چه خواهد
با وی کند و هر چون که خواهد او را تصریف فرماید کما قال بعض
العارفین دع نفسك مع الله یفعل بها ما یشاء لا تدخل فی
البین غمخواری خود نکند و با آنکه عزیز باشد یا ذلیل غنی باشد یا فقیر
خوشحال باشد یا بدحال مبالات ندارد او در کار خدای باشد
و کار خود بخدای باز گذارد و چون کار خود بخدای باز گذاشت
دیگر فضولی نکند و در مقام تفصیل خلاف آنچه در محل اجمال یا خود

مقرون کرده بعمل بیاورد و باید که خدمت او و خدای را عز و جل بمحض اخلاص
باشد نه برای غرضی که عمل طیبا آنست که از شوب غرض خالی باشد
و چنین عمل شکر احسان خدای عز و جل تواند بود برای آنکه احسان
خدای عز و جل بی غرض است پس چون از بنده خدمتی بی غرض بوجود
آید شایستهٔ آن احسان باشد و در برابر آن افتد و الا فلا و آنچه
نقل میکنند که چون رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود اعملوا
فکل میسر لما خلق له یکی از اصحاب فرمود که الآن قد طاب العمل
شاید اشارت باین معنی باشد برای آنکه چون معلوم شد که هر کسی
برای کاری مخلوق شده اند و البته در آن مستعمل خواهند شد ناچار
بشد بر غاید و تاثیری بر آن مرجو نه هر آینه کاری که کند بمحض اخلاص
کند بی شوب غرضی و الحق عمل آن زمان خوش باشد که نقش بیگانه در میان
نیست و میان عبد و رب حایلی کریه نه اللهم لا تحرمنا مقامات
المقربین و السلام علی الاخوان اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین ثبتهم الله علی الصراط

المستقیم

المستقیم اما بعد حکمت آفرینش عالم آنست که ذات مقدس خدای عز و جل
معروف کرده بجمال و کمال معروف و بحسن ثنا مذکور کما ورد فی الخبر
کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف پس اهل
معرفت و ذوی معرفت بالذات اند در هستی و غیر ایشان از بنی آدم
مقصود بالتبع اند و الآن انتظام جهان از قبیل انعام و نباتات
و غیرها تا جهان بایشان منتظم کرده و عارف صاحب کمال در جهان
باندیشه تواند آمد و این سخن براهین عقلیه و دلایل نقلیه و بیانات
کشفیه و آیات توقیفیه معلوم و محقق گشته چون این مقدمه معلوم
شد ظاهر گشت که هر آدمی که کوشش و سعی در تحصیل معرفت خدای عز و جل
و مشاهدهٔ آثار حکمت و تعرف دلایل ربوبیت او باشد بلکه گاه
خود را است داشت مصالح تن و خدمتکاری جهان ساخته باشد
به مقام دواب راضی شده و ظلم بر خویش کرده چه بعد از آن که او را
میسر بود که در اعلی علیین مقام گیرد و مخدوم جهان باشد در اسفل
السافلین جای ساخت و خادم جهان شد جماعت اخوان ما
نباید که از ستمکاران بر خویش باشند و از آنان که بمقام انعام راضی

شده اند بنی آدم بلکه از آنان باشند که کار خویش را بعبادت خدای
عزوجل که معراج معرفت و منهاج محبت است ساخته اند و بر
ایشان پوشیده نیست که هر کاری را اسبابیست و هر مقصدی را
طریقی که تا اسباب آن کار فراهم نیاورند و طریق آن مسلوک
ندارند آن کار میسر نگردد و وصول بآن مقصد دست ندهد و اسباب
حصول عبادت و آلات وصول معرفت انفراد است از ابنای دنیا
و اجتماع است با ابنای سلوک و خدای عزوجل این هر دو کار را
بر شما آسان کرده به تیسیر بنای اخوان آباد و نقل با تغانها کردن
باب مساهله مینمایید و بر خود ستم میکنید و اغراض جزئیه را
مانع این خیر کلی میدانید که اگر چنین کنید پشیمان شوید آن روز که
پشیمانی سود ندهد وانذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر وهم فی غفلة
وهم لا یؤمنون ای اخوان اگر آنچه من میدانم از منافع این کار و مضار
اخلال بآن شما میدانستید چنین آسوده نمی نشستید اما معذورید
چون نمیدانستید لا بل معذور نیستید برای آنکه نادانستن ثمره
بیدردیست چه حق در نفس خود ظاهر است اگر کسی نمیداند از آنست

که درد دانش ندارد و از پی آن نمیرود و کس به بیدردی و اعراض معذور
نیست ای اخوان افسرده مباشید که فردا که روز قیامت جای
در ذم بر باشد ای اخوان هر یک از شما که سستی میکنید خود سستید
و دیگران نیز سست میکنید هر آینه دو وزر بر شما مکتوب میشود
از سستی به پرهیزید ای اخوان نزاع بر سر محل خانه چه مناسبت
با حال سالک دارد هر جا که امیر تعیین کند خانه بسازید بی تعلل
و تفاوت خوبی و بدی محل اخوان شما دید هر کس را که خانه عالیتر
بهتر اوست خانه ارض را چه وزن است و چه محل اعاذکم الله من
شر الشیطان الرجیم والعدو اللعین بما اعاذ به عباده الصالحین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و عونی الی الله الاکرم
محب الملة والدین الشیخ محمد اعانه الله تعالی علی سلوک السبیل
اما بعد در حال اکثر خلق که نگاه میکنم چنان می یابم که راست
داشتن مصالح ثروت و نظم امور جهان اصل کار ایشان است
بآن باز میگردند و اقامت طریق عبادت که میکنند فرعیست

قلیل بر سبیل ترک کاهی که شغلی دنیوی نباشد که مانع آن باشد
واگر چنان شغل باشد آنرا عذری مسموع می‌شناسند و ترک آن
و آنچه از سیرت ائمهٔ هدی و طریق مؤمنان سلف معلوم میشود خلاف
این طور است چه از حال ایشان چنین معلوم میشود که اقامت عبادت
و اشتغال بذکر و تحصیل شناخت خدای عزوجل و جستن رضای
او و کارسازی آخرت اصل کار ایشان بوده که بآن باز می‌گشته‌اند
و کسب معیشت و اصلاح کار دنیا بقدر ضرورت قوام تن از ایشان
دست داده بر وجهی که مانع امری از امور نبوده و آن اشتغال که
بکسب داشته‌اند نه از آن بوده است که روزی خود را در کسب میدانسته‌اند
چه خدای عزوجل روزی متقیان در حیث لا یحتسب نهاده نه در کسب
بلکه بقصد تعاون بوده و ستر حال و تحصیل بعضی ملکات که جز
در ضمن چنان معاملات مکتسب نمیشود و لهذا بعضی از سالکان
کاسب را این طریقه بوده که آنچه بکسب حاصل کردی بالتمام خود نخوردی
و بر دیگران انفاق کردی و خود نخوردی جز آنچه من حیث لا یحتسب
بایشان رسیدی در این روزگار محض آن برای ذکر و عبادت و آنرا

خرقهٔ خود ساختن که بآن منسوب باشد چنانچه حال وجد بدین صورت
و صلاح بحلیهٔ سنتی است که بعد دروس شده و طریقه ایست که مطموس
گشته و معالم آن منکوس و آثار آن غیر محسوس جماعت اخوان الیقین
که ایشان کرده‌اند بر احیای سنت میته اول با احیای این سنت باید که
مشغول شوند که عبادت را حرفهٔ خویش سازند چنانچه اصل العمل
ایشان مبتنی بر آن باشد و برای آن باشد و در آن باشد و کاری بعد
بر از کارهای ایشان از آن باب بر رونق بود و محل قول آنکه چنان
باشند که عیسی علی نبینا و علیه السلام وصیت تلامذهٔ خویش فرموده
که چنانچه ابنای دنیا به بسیار دنیا با اندک آخرت خشنود شده‌اند
شما به بسیار آخرت با اندک دنیا خشنود شوید الله سبحانه ارزانی
الهی دارد اقامت این طریقه موفق دارد و این کار بر ایشان آسان کرداناد
انه ولی ذلک وهو حسبی و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی المکتوب الیه تولاه الله تعالی بما یتولی
به عباده الصالحین اما بعد اگر بنده بر خدای خویش عاصی شود

دوام عافیت وحسن عاقبت او را کرامت فرماید و اگر نافرمانی خداوند
خود کند در دنیا وی را حیات طیبه نباشد ودر عقبی محنت وعذاب
مبتلا گردد یکی از مشایخ گفته است انی لاعصی الله فاعرف ذلک فی
سوء خلق خادمی وحماری یعنی چون معصیتی از من در وجود آید
خادم بلکه دواب بر من بدخو وعاق میشوند آری چون او با خداوند
خود عاق است ناچار بندگان او نیز عاق باشند که جزاء در خور عمل
می باشد و مناسب آن هر کس که خواهد که بندگان او با او به ادب
باشند و وی را فرمان بردار گردند باید که او با خداوند خود با ادب
باشد و فرمان بردار اگرچه ظاهر معامله با این و آنست اما چون
ناصیه همه بدست خدای است جانب خدای نگاه میباید داشت
که چون خشنودی خدای حاصل شد همه با این کس راست میشوند
و از وی خشنود میگردند بخشنودی خدای عزوجل وما تشاءون
الا ان یشاء الله هر عنت و غصه که با آدمی میرسد از سوء معامله
اوست با خدای عزوجل قال الله تعالی ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت
ایدیکم معامله میان خود و خدای تعالی درست می باید کردن که خدای

عزوجل نیز میان این کس و مردمان نیز راست میفرماید که من اصلح
ما بینه و بین الله اصلح الله ما بینه و بین الناس و اگر او میان خود و خدای
راست نکند و کوشد که میان خود و مردمان راست کند سعی او بیهوده
باشد و البته میان او و مردمان راست نشود مثل او مثل کسی باشد
که خواهد که سایه چوب راست کند با آنکه آن چوب کج باشد محال است که
او راست شود و اگر او راست شد سایه او بالضروره راست شد و هیچ
حاجتی نیست که کسی تکلفی کند در راست کردن آن همچنین معامله آفرینش
تابع معامله آفریدگار است مانند تابعیت سایه مر شیء را هر کس که
معامله با آفریدگار درست کرد معامله او با آفرینش راست بی تکلف
و اگر معامله با آفریدگار راست نکند با آفرینش البته راست نباشد و هر
چند سعی و تکلف و جهد کند مفید نیفتد در این باب این نحو است والسلام
علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الاکملین ثبتهم الله علی الصراط المستقیم
اما بعد نمیدانم که آدمی برای چه کوشش با اینها نمیدارد و شتابت

سخنان ایشان نیکنند مگر ازان وعدها وبشارتها که میدهند
مستغنی است بی نیکس ازان مستغنی تواند بود و وعده ایشان
چهار چیزست وجود بی عدم لذت بی الم شباب بی هرم حیات
بی موت کجا کسی ازینها مستغنی تواند بود یا خود طریقی بآن می داند
جز آن راه که ایشان مینمایند ازین جهة تا براوی سخنان ایشان
این همه نیست جز تدبیر ایشان مهتدی بسببی که منفعی باشد باین
امور چهارگانه نیست وغایت وطاقت آدمی معلوم است که تا
بجایست یا خود میگوید که اگر چه مرا طریقی بآن معلوم نیست العلم
هم نیست که آن طریق که ایشان مینمایند منفعی باشد بآن کریم
چون دیگر طریقی معلوم است تردد تو که منفعی نیست بآن و آنچه ایشان
می نمایند تردد تو مجهول الحالاتست پس شاید که منفعی باشد و سعادت
حقیقی که عبارتست از امور اربعه مذکوره نه چیزیست که تقاعد از
طلب آن جایز است نزد صاحب همت و او چون بآن نمیتواند رسید
و چون بآن می تواند رسید هر آینه نزد مثل صاحب همت لازم باشد
که خود را بآنچه ایشان میگویند برهد و بیا ورد داشتن آن بیارد

وبمقتضای آن عمل کند و در ترک این مقدار او را هیچ عذر نیست هذا
و وعده خدای عز وجل چنانست که هر کس که این مقدار بکند و در مقام
انصاف در آید و آتش طلب دل وی را مر اذعان و استسلام نرم ساخت
و بهانه گیری و حجت آرایی که شان مردم مستغنی است در وی نماند
و سرعت انقیاد و سادگی و ترک افراط در بحث و کاو و کاو کلام
حال وی باز نمانده است در وی باز دید کرد خدای عز وجل دل وی را
بحقیقت امر مهتدی سازد و بحق الیقین برساند قال الله تعالی و من
یؤمن بالله یهد قلبه آخر نه گفته اند که الغریق یتشبث بکل حشیش
حال آدمی از حال غریق کمترست یا سخنان انبیا از حشیش ضعیف تر
لا والله نه حال او در بدبختی از حال غریق کمترست و نه سخنان انبیا
از حشیش ضعیفتر اگر کسی غرق باشد در دریا و کسی از ساحل گوید
دست بمن ده تا ترا خلاص کنم ایا هیچ حجت از وی طلبد که از تو این
کار می آید و خواهی کرد حال خلایق با پیغمبر از چنین است والله
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الا آلحیّین حرسهم الله تعالی
بعینه التی لا تنام اما بعد هر کس که در سلوک راه خدای تعالی
تقاعد کند و تکاسل ورزد ستم بر خود کرده باشد برای آنکه جز
سایهٔ خدای همه سایه نیست که از آفتاب عذاب که صورت قهر ذی
الجلال است و تابش و خواهد تابید در آن گریزد پس هر کس که در آن
سایه نگریزد و امر ففرّوا الی الله انی لکم منه نذیر مبین را امتثال
مقرون ندارد و خود را طعمهٔ عقاب عقاب و مصب سوط عذاب
ساخته باشد اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی و عجیب آنکه
ابلیس لعنه الله آدمی را عشوه دهد و گوید این عذاب از فلان روز
کاری خواهد بود حالیا اندیشهٔ نقدی باید کردن و این غلطی بیّن است
چه عذاب حالی واقع است و بعد از این نیز واقع خواهد شد از آن
بغلت که صحراست در آتش اما دیدهٔ آدمی کور است و بازگشت او کور
و حال خود را نمی بیند و حس او باطل شده و امر خود را در نمی یابد
در نیستی که از و بد حالتر و بد بخت تر نیست کدام تیر محنت است که از
کمان قضا جهید که نه وی هدف آنست کدام بلا و مصیبت است که از آسمان

لکوالی

نزول کرد که نه آشیانش خانهٔ جان اوست سراسر هستی همه آسوده نیستی
و آدمی در تکاپوی همه بحال خود خشنود و آرمیده و او در جست
و جوی نالد و فریادش گوش آسمان کر کرده و او خود از آن که خود را
در مسند هستی صدر پنداشته و افتاده بر در نجات الله شبانروز
بگله و شکایت مشغول و از خود و جهان ملول آنگاه میگوید عذاب
کو ای احمق در میان جان خود بجو از عذاب بیرون رو دیگر چه چیز است
موقف گاه و بیگاه و در فوت شب و سحرگاه ترا چیست جز عذاب
جان سوز تو کی ساعتی از خود خشنودی دیدی و کی روی بهبودی دیدی
کردی در محنت زاده و جان بسختی داده مرحبا ای مرد آزاده آنگاه
پرسد که کو عذاب آه از این پوشش و حجاب اما هر چند از حقیقت
در سایه نیاسوده و بپا رسیده لا جرم آفتاب را سایه پنداشته
و عذاب را راحت انگاشته چه داند حال آزاد مردان که در ظل
الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون هرگز سموم هموم جان
پاک ایشان نورزد و تابش آفتاب نفس پر اضطراب بآنجا که
ایشان اند نرسد ظل خدای بر ایشان ممدود و عاقبت ایشان

محمود و نفس ایشان مسعود و کار ایشان همه بهبود ای رهین
عذابهای گرفتار نفس و اضطراب هان بشتاب و خود را دریاب
که کن ستیز و در آن سایه گریز استبداد رها کن عجب و خودبینی
از خود جدا کن سخن بشنو خود را بر نشان از کرو فهل یهلك
الا القوم الخاسرون والسلام علی عباد الله المخلصین و
اولیاء الله الفائزین ورحمة الله وبرکاته ورضوانه

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی حقا الامیر رکن الدین حسن
عافاه الله تعالی فی نفسه وجسمه وطهر قلبه وسره اما بعد
محبت ورزی می باید بود که آن لذت و حظ که مردمان از طعام
و شراب و سایر تمتعات می یابند از محبت یابند و جهات
لذت محبت کجا و لذت آنها کجا ع حلوا نخورده که محبت نچشیده
لذت محبت لذت حی است و آن لذات میت ای ولی بن بعضی
از مشایخ گفته اند از هرچه در بهشت هست نمودار در دنیا هست
نمودار لقاء الله لقاء اخوان است پس چون چنانچه لقاء الله در

آخرت لذات مطلوب است و اجل حظوظ است همچنین باید که لقاء اخوان
در جهان لذات مقصود باشد و اجل حظوظ جهان باشد اما چنین
دیدار جز بنظر محبت حقیقی نتوان یافت عامه ناس که از محبت
حقیقی یعنی محبت خالی از غرض که به رابطه الهی باشد خالی اند
ایشان را دیده بیدار بکمد یکر حظی است الا لذات نیست بل از شهوات
حیوانیه باشد از اکل و شرب و نکاح و تغلب و امثال ذلک و هر
کس را که دوست دارند برای آن دوست که وسیله بلوغ بیکی — دارند هر
ازین حظوظ باشد و هیچ کس نباشد که لذات دیدار و حظ ایشان (باشد)
و جهات ایشان کجا است محبت انسان باشد که او مخلوق
علی صورة الرحمن است جز مومنان الهی را شایستگی این نباشد
که آدمی و حظ ایشان باشد ای ولی بن چنانچه هر حیوانی قوتی علی — محبت هر
حده دارد مرغ خانگی گوشت نخورد و سباع دانه نچینند همچنین
هر جنس آدمی را قوتی و حظی باشد عارفان و اهل الله قوت ایشان
و حظ ایشان از دیدار آدمی باشد یعنی آن آدمی که به حقیقت آدمی
باشد والنظر الی العالم عبادة در شان وی رسیده است و عامه ناس

نفوس با این نوع ممکن نباشد اکنون صلاح محبت یکدیگر را ایجاب
در میدیم در میان جماعت اخوان همان مهربا یکدیگر زیاده کنید
و محبت یکدیگر را بجان خریدار آیید و بورزش محبت مشغول شوید
تا شما را بدیدار یکدیگر آن سرور حاصل شود که هرچند حوادث
و مصائب روی نماید شما بروی یکدیگر تلخی آن را بشیرینی بدل
کنید و هرچند دشمنان بکینه شما برخیزند شدت عداوت
ایشان در نزد محبت شما نیاید بیت هزار دشمنم ار میکنند قصد هلاک
گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم
ولا هم یحزنون و ورزش محبت سیرت سلف است و اتحاد اخوان
از سنن ایمان اما درین دور کار انجمن مندرس شده همان ای اخوان
شما این سیرت را مجدد سازید تا داخل آنها باشید که من احیا
سنتی بعد فساد امتی کان له اجر مایة شهید مردمان دوستان
خواهند اما برای آنکه در کاری بوصله ایشان نشیند نفس دوست
ایشان را مطلوب نیست دوستان گیرید برای نفس دوستی همه چیز
در راه محبت باید نهاد محبت را بوسیله چیزی حاجت نیست

که سازند

که سازند والله الموفق والمعین والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله حقا الامیر رکن الملة والدین
حسن احسن الله الیه والی والدیه اما بعد از ادب و قدر شناسی
نعمت رسیده بود نه ادب آنست که وجود الهی را قایم داند و خدا
شناسند افمن هو قایم علی کل نفس بما کسبت هر آینه خاشع و مراقب
باشند و چون نشینند اطراف فراهم گیرند و چون تکیه کنند و پای فرو
گذارند نه بروی خشم و فراغت کنند برای اظهار عجز و ترتیب و تواضع
کنند و در خنده از تبسم نگذرانند و بی ضرورت آواز بلند نکنند
و چون بر زیردستی خشم گیرند خود مرحبا را یاد کنند و عفو بجای
بقدر حکمت فرمایند بر وجهی خالی از هوا و چون طعام خورند
چندان دل فراهم آورند که در نماز می آورند و نعمت خدا را عز و جل
و آن بر خود شناخته هیچ لقمه بی حضور و تعظیم جلال خدای فرو
نبرند برای آنکه این لقمهاست که با انعام آدمی میشود هر لقمه که بغفلت
خورند اعضای خبیث ازوی متولد گردد و هرچه با حضور و تیقظ

خورند عطر طیب از وی متولد کردد و چون سخن باینجا کشید به بیان
قدر شناسی نعمت سخن گوییم قدر شناسی نعمت آنست که خود را
بحسب ذات جز عدم مطلق خالی نشمرند پس هر چه بر خویش یابند
عطای خدای عز و جل شمارند که بمحض جود بایشان بخشیده و آنچ
نیابند حالت اصلی ذاتی خود دانند پس بر اول زبان شکر و ثنا
بگشایند و از دوم زبان شکایت و گله در بندند و چون این را بدانست
و خود را برین ملاحظه ثابت داشت و مراقبه دل کنند تا ازین غافل
نشوند از شاکران اند رزقک الله حبیبی اداب الحضرة وکتبک فی
عباده الشاکرین والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر الحاج شمس
الملة والدین ابی سعید ادام الله تاییده اما بعد بر اغنیا و اهل
دنیا لازم است که بخدمت اهل فقر شتابند و از آنکه خاک راه
ایشان را بمژه پاک کنند باک ندارند و مادام که چنین نکنند نقد
عبادت ایشان خدای را عز و جل مسکوک نیست و صدق آن

مشکور است

مشکور است چنانچه ابلیس لعنه الله که چهار صد هزار سال بعبادت
خدای مشغول بود و هیچ قطعه از زمین نگذاشت که در وی طاعتی
نکرد عبادت او اعتقاد دائمی شایست و صدق و اخلاص آن معلوم
نمی شد تا صورت آدم صفی الله را واسطه ساختند و او را به تکلیف
بسجده آدم امتحان کردند تا اگر کمین خدای را عز و جل بر نهد
سر نهادن او خدای را به طابع صدق سکه زنند و معلوم شود
که خدای را از آنجا که خواست می پرستیده و الا معین کرده
که آن پرستش او خیال بابی بوده و انقیاد خویش کرده و هیچ
کس از انقیاد خیال خود سر نمی پیچد برای آنکه آن با انقیاد خود
راجع است لیکن چون عینی محصل از خارج بوی فرستند انقیاد
او غیر انقیاد خود است و خروج است از خود از آن معلوم می
توان کرد که او سر بندگی دارد یا هوای خداوندی ابلیس صفی الله بحجت
خدای و امتحان اگر است خدای پرست بود پرست را چون
خواهد که از هم جدا کنند بدان سر ان سنجد و بدان محک زند
اول قلبی که باین محک رسوا شد و عبادت چندین هزار ساله

او هبا منثورا گشت وخود پرستی او که در صورت خدا پرستی
میکرد بر همکنان آشکارا شد و پرده از روی کار او برخاست
تا بر خودش و همه کس ظاهر شد که او خود را بوده نه خدا را عزازیل
بود لعنه الله و همچنین تا در امتحان قیامت اصفیای خدای عزوجل
امتحان مدعیان شد که بزبان گویند مؤمنیم و پارسایان نیز عبادتی
چند کنند اما اسرار قلوب ایشان از خودشان و از دیگران
پوشیده باشد مگر از علام الغیوب که عالم السر واخفی است
و پیوسته باین امتحان صدق و کذب مدعیان آشکارا میشود
اما حساب این حکایة موقوفست تا روز قیامت عزازیل را هم
ازین جهان رسوا کردند و نام بگردانیدند سوای عزازیلیان
موقوفست تا یوم تبلی السرائر نامهای ایشان آنجا بگردانند رسول
خدای صلعم ازینجا فرمود ما تدری ما اسمک غدا حقیقت حال
چنین است که گفتم اما دریغ که اغنیا بیشتر اغنیا اند و ازین حال
غافل و پیوسته در مقام امتحان لرزان باشند خواهند که برونق
توانگری با اهل فقر جنبانند مهمات **بیت** ای توانگر مفروش این

همه نخوت که ترا سر وزر در کنف همت درویشانست قل هی للذین
آمنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیمة حسنات جهان برای اهل فقر
آفریده شد و دیگران بطفیل ایشان از آن لطف محظوظ میگردند شاید که
بچیزی که صدقه یافته اند بر ایشان تفاخر کنند اگر اهل فقر در جهان ایشان م
نباشند ایشان ببینند که چه بر سر ایشان می آید هل تنصرون وترزقون
الا بضعفائکم ضعفای حقیقی ایشان اند که قوت خدای را عزوجل
مشاهده کرده اند و در آن هستی ایشان ضعیف و ذایب گشته
و همچنین فقرای حقیقی ایشان اند که غنای خدای عزوجل دیده اند و به
تهی دستی خود معترف شده ضعفا و فقرای صوری بحسب مناسبتی
که مجاز راست با حقیقت درین مقام فی الجمله بهره مند ایشان
نیز تکریم باید کرد و به بوی ضعفا و فقرای حقیقی ایشان را نیز دوست
باید داشت اما آن فقر که فخر انبیاست و آن ضعف که وسیله حقیقی
نزول رزق است جز این ضعف و فقر است آن ضعف با قوت
جسمانی و آن فقر با غنا چندان منافات ندارد والله یهدی من
یشاء الی صراط مستقیم

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن يحيى الى ولى نيفى الله وحبيب قلبى وعونى على
امر دينى الامير محب الملة والحق والدين الشيخ محمد نصره الله وايد
اما بعد اگر زندگانى دنيا جاويد بودى جاى آن بود كه صاحب
همت بدان قانع شود وچيزى ديگر نخريدى ليكن زندگانيست پر
تنغيص مشوب بانواع الآلام وبر همه تنغيص فقد لست كه دل همچنين
نه در قبضه اوست وخرد وخواهش او موافق هم نيستند هرچه برآيد
كامى بايدش خواست نخواهد بود هرچه برآيد كرى بايد خواست (نخواهد ظ)
در نفس وجود ور اخلاقيه واقع است كه از ان دخان وحشت
وظلمات نكارش بر ميخيزد واشد ظلمت ووحشت آن تواند بود كه
منبع آن عين ذات اين كس باشد چون بر تقدير آنكه جاويد بودى
حال او اين بود چگونه مجال آن باشد كه بآن قناعت كند حال آنكه
نه جاويد ست وزود اگر بر آيد حيث رانچه كشتى شاد بر كرشاد
شد ازوى جست وهمچون باد شد از توبجد هم تو دل بر وى منه (آخر)
پيش گر عيد تو خود ازوى بجه اى ولى من واى حبيب من زندگانى دنيا

ترا مغرور باد بر حذر باش كه بر كس را فريفته هر يك از دنيا وآخرت را
حلاوتيست ومرادى فى دنيا حلاوت خويش پيش داشته ومرادت با عقبى
كذاشته ودنيا دار طالب آن وآخرت دار حلاوت خويش پيش داشته وحلا
ما آخرت كذاشته مثل دنيا مثل نحل است ورنيش عسل ودر نيش داده
ونيش نيش دو دنبال ومثل آخرت مثل كلاست جاودش خار ازبيش
وعروس كل از عقب حفت الجنة بالمكاره وحفت النار بالشهوات تمام
چنانكه ميل بدنيا كنند وآخرت پنهان ميل بآخرت اى ولى واى حبيب من
من اكثر خلق ظاهر بين باشند چنانچه آنجا كرا ايشان باشان كرامت
داده ولكن اكثر الناس لا يعلمون يعلمون ظاهرا من الحيوة الدنيا وهم
عن الآخرة هم غافلون اگر كرش را امانيزه ميل بدنيا خواهى كرد
زينهار زنهار كه بكير عشق اشكال دنيا آزاد مرو كه خود را قرانى
ملتمند نه جاعداد وزودست كه اين كسر پير خود زنند وواويلاه
ووا ثبوراه ووا حزناه گويند وبا ايشان گويند لا تدعوا اليوم ثبورا
واحدا وادعوا ثبورا كثيرا اى ولى من واى حبيب من وصيت خداى
خود كه اين كس را فرموده ونابود ارشاد بر حال نباشد وخداى

خود داشتهم داشتن وکوش بسخن دشمن قدیم لعنه الله کردن با جماعتی
که ابلیس برایشان غالب شد واستحوذ علیهم الشیطان فانساهم
ذکر الله صفت ایشان آمده نه وظیفه خردمندست ای ولی من وای
حبیب من خلق دشمن این کس اند میخواهند که این کس را وسیله انتظام
امر دنیای خود سازند وآخرت این کس در این کس تباه کنند در لذات دنیا
شریک باشند اما چون عذاب آخرت روی نماید پهلو باخود گیرند
وهیچ بار از این کس برندارند واو را با عذاب گذارند قال الله تعالی
ولا تزر وازرة وزر اخری وان تدع مثقلة الی حملها لا یحمل منه
شیء ولو کان ذا قربی ای ولی من وای حبیب من دوستان دنیا
وفا نباشند ودر آن روز هر کس که تو او را دوست تر میداشتی دشمن
تر باشد مگر دوستان الهی قال الله تعالی الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض
عدو الا المتقین ای ولی من وای حبیب من اینک تو را دوستانی
چند الهی پیدا شده اند این رابطه را تا توانی استوار دار که از این
مرد آخرت تو را نفع خواهد رسید این اجتماع وانتفاع که روی نموده
از رحمت خدایی است وحبل خدایی است که فرو فرستاده دست در آن

زن ودوست از آن مدار واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا واذکروا
نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته
اخوانا وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها نکویی که
ما پیش از این دوستان بودیم برای آنکه دوستی طبع دشمنی است
اما دوستی حقیقی دوستی تقوی است که اکنون روی نموده ای ولی
من وای حبیب من در تاسیس نظم ایشان کوش که این امریست که اگر
منتظم شود بسیار خیر در ضمن آن باشد وبسا کس که بواسطه آن
بسعادت خویش رسند واجر همه ایشان در دیوان تو نویسند در دنیا
که فرصتی بهتر از این در نمی یابی وکاری بهتر از این پیش نمی آید عمر خود را
باین طلب سازد چه هر کس که بنظم چنین خیری وبنا چنین بقعه موفق
شد تا اثر آن در جهان باقیست هر طاعة که در آن میشود حکم آن
دارد که او کرده است وآن طاعت بجای می آورد قال الله تعالی
سنکتب ما قدموا وآثارهم وبسیار غبن وحیف باشد که کسی
تواند که عمر خود را دو پنجاه سال یا صد سال سازد که همه در طاعت
صرف شود وخدا داند که هر ساعة طاعة چه اجر عظیم دارد ومع

ذلك این کار نکند حیف وچه حیف بعضی از عمر که از اعراب دیده آند
که میکنند و راضیم که در دنیا بودمی وو در دوران دنیه این گفتنی کس ی
ویکبار گفتنی لا اله الا الله چون این کس میشوانکه در زیر خاک
خوابیده باشد وهزاران هزار لا اله الا الله گوید به آنکه لا اله
الا الله گویان بسیار از زیر او در جهان باشند چه غنیمتی باشد
دریاب دریاب که الوقت سیف والفوت حیف ای ولی من وای
حبیب من برادر گذشته تو حاضرست وبا تو میگوید اگر بشنوی
وپند میدهد هذا کنون دریاب چه میگوید میگوید ای نور دیده من ای جان
دل من ای برادر بزرگ من زنهار که جز کاری که ترا بعد از تو سود
دهد نکنی که من تر چون تو بودم وهمین هواها ودغدغها واملها
که تو داری داشتم مرگ میان من وآنها حایل شد حالا اسیر کارم
با کردهای خودست در پس دیوار برزخ تنها بمانده برادرم بکار
خویش مشغول فرزندم بکار خود در کار نه کسی را از من یاد ونه کسی مرا
بفریاد میرسد جز عملهای من مونسی نیست چه سود مرا که برادر در کار
وفرزندم بکام چون من اینجا بنخود در مانده ام ای کاش هرچه کردمی

کردمی برای خود کردمی تا اکنون از آن برخوردمی ای کاش ای دریغ
ع ای در دنیا کرد و دنیا نیست سود ۰ اکنون توای برادر من زندگانی
خود را دریاب وهمه آنچه در کار خویش کن حال مرا وسیلهٔ انتباه
خویش ساز یقین دان که چون من از تو گذشتم چکرم تو هم جاوید
نمانی نصیب خود از دنیا فراموش مکن نصیب تو چه آن نیست که
در قبر مونس تو و در خطرات دستگیر تو باشد باقی نصیب دیگرانست
از تو نه نصیب تواست از دنیا اینست پندهای برادر مرحوم علیه
الرحمة والغفران که شما را میدهد اگر نمی شنوید چون از جان بشما
در سانید همان دست با آن عمل کنید تا که رستگار شوید والسلام
علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین والحجة الربانیین
هداهم الله سبیل السالکین وثبتهم فی الثابتین اما بعد
با غم واندوه جهان چند و دنیکی بگذرانید که این غم جاوید تا نام را
نه برای غم آفریده اند برای شادی آفریده اند واین غم وسیله آن

شادی ساخته اند آن خواهد آمدن که هرکرا او آن محصل شود
و نه دوری قرض خواه بیند خدای عزوجل رسول را برای این مژده فرستاد
تا آدمی را دل بجای نشیند که از طول مکابدهٔ احزان و مجاهدهٔ
جهان بیم است که سموم نا امیدی او را از دست ببرد و از پای در
افکند اما مژده آنرا رسد که این مژده باور کنند برای آنکه از آ
باور داشتن تا بجا که این مژدها از آن خیر هنوز توان رسید هرکس را
که این باور نکنند و بآن کار نکرده در حجاب کفر خویش بماند و در وی
این حکایت نه چند کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون اکنون چه
دریغ عظیم که کسی از چنان مژدهای مبارک محروم ماند بشومی تکبر
و تسلیم ناشدن و سرکشیدن و خود را نا دیدن چه بعضی نهادها
چنین واقع است که رام کس نگردد و برای خود معجب باشد و گردن
البته نهد از این جهة رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود لا یدخل
الجنة الا کل نفس مسلمة او کما قال وای بر چنین نهادها وای بر
ایشان که از چه خیر بزرگ محروم ماندها اند نعوذ در سلک ایشانرا
نکرده لا تفتح لهم ابواب السماء و لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم

الخیاط در حضیض ارضیت باشند و بوادی حیفی ایشان اندو یابند ویل
لهم ثم ویل لهم پس معلوم شد که سر خیری مسکنت و استسلام و
نا بودی و تغیباد خ لاجرم دعا ما ورثت اللهم احینی مسکینا
و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین و نیز کی ذکر بزرگی
شوم است شوم اکثر اهل الجنة البله ساده دلان نیکوکاران مسکین نهاد
بهشت روند و نیکوکان گریز طبع شبهه انگیز بهانه آمیز بجهنم روند
خوشا کولی و نادانی که تا را بهشت رساند و نا مبارک زیرکی که
صاحب خود را بدوزخ برد خدای عزوجل جماعت اخوان را از چنان
کولی و شادی محروم مگرداناد و همچنین زیرکی مبتلا مسازاد
و کلمات خویش از ایشان و امثال ایشان دریغ مداراد انه الکریم
الجواد الرؤف بالعباد

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الجهرمی الی اخی فی الله وحبیب قلبی وعونی
علی امر دینی الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد ایده الله وعصمه
بالرشد والخیر الحمة اما بعد امروز روز کار است و فردا روز

جزا او کار سهلی بر شفقت است پس مشفق لا ابتلای این نشأه هد
ضروری این دار است هر کس تا بوسیلهٔ و نوعی بیش بی آن نزاید
چند بود که بقاء این نشأه است شب و زحمت بجود بی باید نام
خوشی و آسایش از عقب است محروم تر آنکس یا توان گفت که دنیا
بمراد ایشان نباشد از برای آنکه دنیا بمراد کسی نمی باشد محروم آن
کس است که دید او جزا او را جزا به پیش آید و اگر چه مردمان بودند
جزا داده بود بی جهت ما تا خدای عز و جل بر زندگی آن گواهی میدهد
قال الله تعالى ثم بریه حبیبا و نزیر فریبا اکنون شما بگواهی
خدا از آن زفلک دانید و ملکی حق و از اندیشه صرف آن کنید که
در آن روز از رستگاران باشید و بدانید که منشأ نزن آدمی
الف و عادت که بطوری معین اشتی کو قدری بندارد که اگر آن طبع
در هم شود وجود او باطل می شود و این غلط است هیچ نیست که آنرا
عوضی نیست اگر نیلوچه نباشد نیلوپا خوردن میتوان و اگر برنج و
گوشت نباشد نان و شغلم میتوان خورد و دلیل بر این آنکه بسیار کس
در عالم هست که چنین قدر میبرد و او در امر میرود و در مرتبه خود

چنانکه خوش است که ما را در مرتبه خود و اگر نه از تفاوت نسبتی
او ذات با ما او را جای آرام می باید بود پس ما را نیز جای آرام می باید
برای آنکه زینت ما در جنب زینت ملوک همچون زینت آن گدا است
در جنب زینت ما و ملوک را نیز جای آرام می باید بود برای آنکه بالای
هر مرتبه مرتبه ایست پس اگر با ناساز کاری میکند با هیچ مرتبه نمی
توان ساخت و اگر سازکاری میکند با هر مرتبه میتوان ساخت
پس هم اولی آنکه سازکاری کنند و خود را از رنج و اضطراب خلاص
سازند و از احکام مراتب بیرون آیند و جویای فرد احد که خالق
مراتب و یکتای بی همتاست شوند شعر لکل شیء فارقته عوض
ولیس لله ان فارقت من عوض والتوفیق من الله العلی العزیز والسلام
علیکم وعلی جماعة الاخوان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی بسوی سید برادران و یار دیگر ملت
سالکان الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد ایده الله تعالی
اما بعد دنیا اگرچه نزدیک است چون رفتنی است دور است

و آخرت اگر چه دورست چون آمدنیست نزدیکست هر کار که بعد
از مرگ سودی نبخشد بساختن آن کار دشوار است و هر چیز آنست
سبب پشیمانی آدمی مفلسی و حسرت و درد بدنزان گزیده است
در دم مرگ است اینکه آدمی افتاده بمیرد و آن حوادث و آشوب که او را
کرم پیچان کرده بود ببرد ای مرگ فرده شد تمام عمر چنانچه باید
که در بیکاری و بیهوده صرف کرده اگر زبانی داشتی ای دریغ ای
حسرت گفتی اما این دریغ که کار برافزاران بسته است که گشاد سخن
ذالشیء باشد و بجنبانیدن دل خود را توان کرد هذا یوم لا ینطقون
ای سید برادران دل ویرانه جهان دل بسته است اگر مرو مانند آنست
که جهان آبادانی است باری بیرون خرابه سیماید بسیار خراب بیا
بیابان خشک و آب و بر سوی و تاب ای سید برادران مردی بیاید
و مردی که آینه باشد که خویش را در آن توان دید پاک و صافی
از آن باز توان شنید بگریه او وحشت جهان بار کم شود که تو در جهان
سالکان ادض اند و پکوان ظلمات بعضها فوق بعض اند ای سید برادران
آنچنان مردی که جز خدا را نشناسد و نخواهد که شناسد و چنان

سرگرم این عجب باشد که هر چه نام آفرینش برآن افتد سراو آن فروبنا
مگر از عمل نسبتی که با آفرینگار داشته باشد ای سید برادران چنان
مرد کاه کرد که نه او را آتش زنند و خاکستر او را باد دهند باز ترا
کاهی باشد بیت زمانه گر بنهد آتشم بخرمن عمر بگو بسوز که برمن به
برابر کاهی نیست رحمت خدای و رضوان او بر سالکان گذشته
باد جنید و ابو یزید و شبلی و عین القضاة همدانی و ارواح پاک ایشان
و هم چشم انتظار در راه سالکان آینده دارد ای برادران آلهی اگر
راه ایشان روید و از حزب ایشان باشید بهتر که در حشر با عتبه و
وابوجهل و ابولهب قرین کرده که احشروا الذین ظلموا و ازواجهم اینها
که اماما تند که به نار خوانند و آنان که اماما تند بگلزار خوانند ای
داعی گلزار بودن بیا تا بگلزار ای سید اخوان گلزار و چه گلزار
گلزاری پر انوار روشن بنور خیابان نعم الدار و نعم الجار و اخوان
اهل النار ای سید اخوان دلم در سینه طپانست از آرزوی آن مکان
یا لیت شعری هل للوصول امکان و بالله المستعان و علیه التکلان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله الامیر عماد الملة والدین
جعفر جعله الله مقتدیا بسمیه **اما بعد** سالکان راه حقیقت
برده اند از میان اهل عالم دیگران در غمرات شوق انگیز کوشید
و سست مشوید که عافیت با اهل ذکر است نه با اهل غفلت
و اگر بعضی از اهل غفلت را عافیتی حاصل است که بعضی از
اهل ذکر را حاصل نیست بد گمان مشوید که آن عافیت بر تن
ایشان جاری می شود جان ایشان از آن عافیت خبر ندارد
و اهل ذکر را عافیت بر تن اگر نیست است جان ایشان در عین عافیت
اهل غفلت بیرون ایشان گلشن است و درون ایشان گلخن
اگر بظاهر ایشان نگری در بهشت اند یا بی اما جان ایشان در
آتش باشد و اهل ذکر اگر بظاهر در تشویش و محنت باشند
چنانچه گویی در دوزخند اما سر جان ایشان در آسایش
و نعیم مقیم است حفت الجنة بالمکاره و حفت النار بالشهوات
رفع کاشف حال فریقین است و در یوم تبلی السرائر که لباس یکبارگی
شود و این شبهه غائب و هر چیز از حقیقت خود آشکار شود

چشم سالکان با آن روز روشن است و لله الحمد که چنان روز
خواهد بود و چنان خواهد شد و چگونه نباشد و تمیز حق از باطل
چیزی است لازم و دیگر شکایت از نفس کرده بودند که مایل به تن
آسانی است و از مشقات و طاعات گریزان با وی گویید ای
نفس اگر از بهشت و جوار خدای و نعیم مقیم بی نیازی و از دوزخ
و عذاب الیم پروای نداری تن آسانی کن و نوم الاحزاب با گور افکن
و از عجب شکایت کرده بود سبحان الله چون آدمی بخود ستی عجب
چه معنی دارد **مصرع** کفی خاکست و باقی تر زبانست القصه
این آفات و غیر آن در طریق بسیار هست اگر دست از سلوک ندارند
و پای بغنا زنند عاقبت گشادی حاصل شود **بیت** سالها
بر سر این بنده عاقبت جوینده یابنده بود والسلام علی الاخوان
الاکرمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله الامیر افضل الملة والدین
محمد ایده الله اما بعد اگر مومن عاجز شد از انکه دست ظالمان

از خود کوتاه کند خدای او عاجز نیست و چگونه عاجز باشد و اوست
که ظالم را زبردستی بخشیده پس خود منتظر باید که اضطراب نکند خواری
و شکست بخود راه ندهد و بداند که تسلیط ظالمان برای حکمتی و
مصلحتی است و بعضی از آن حکمت آنست که ولیم در نامه نوشته بود
و جز آن دیگر حکمتهاست فلا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون ان
خود نشان مؤمنان مغلوب باشند لیکن دل شکسته مؤمن نخواهد
ای ولیم مردمان رشید کمتر گویند که کار خود را بپایان دارد
و چون کسی چنین کرد بر آنست که تمام خون خود کند و از خود مستوجب
اقصی شکر که ای رشید نوعی کردی بر شد که محصل بر سر نوعی آید
احسنت با صبح نو ریز کرده که سلاطین غلاظ شداد با آن از خود باز
کرد ای کرکوری خدای از آن رحیم تر است که بنده را چنین عذاب کند
کو بیم در جهان ندیده و شنیده که بعضی را زنده پوست از تن باز کنند
و بعضی را در سیخ میزنند و با آتش میکردانند و بعضی را پیش چنکال
سباع می افکنند که جلودها را با شان از آن هم بر میدرند الی غیر
ذلک من انواع العذاب از خدای اینست شده بی نی سروری فکری

دیگر یکی بهتر از این در کار خود ای رشید اسبک و زینک بخود راست
کردی و جامه رنگینک پوشیدی احسنت تا این را هیچ باز خواری
نماند که بر هشتک سواری و کفنک در بر گرفته و بگورستان می
روی یا ایها الهکم التکاثر حتی زرتم المقابر کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف
تعلمون ای سردار زود آکه جی سری ای پاکار زود آکه جی پایی ای
دهدار زود آکه جی دهی ای نامدار زود آکه جی نامی فقطع دابر القوم
الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین سپاس آن خدای را که خوار کردن
ظالمان از معدلت اوست و عزیز ساختن پرهیزکاران از رحمت
اوست مبارکست آن روز که انبیای خدای با پیروان خویش بجنت
روند و ابلیس با اتباع خویش راه جهنم پیش گیرند یوم نحشر المتقین
الی الرحمن وفدا و نسوق المجرمین الی جهنم وردا شفا صدور
مؤمنان و ذهاب غیظ قلوب ایشان آن روز روی نماید فقضی
بینهم بالحق و قیل الحمد لله رب العالمین ای ولیمن صبر کن که صبر کردن
شعار صدیقانست و اصبر و ما صبرک الا بالله ای ولیمن در راه
خدای سختی چند بر خود بنه که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا

وعليك يا ولي بلزوم الجماعة والاجتماع على الطاعة في اوقات
العبادة وترك الركون الى مجالسة اهل الغباوة والله ولي العصمة
والسداد

بسم الله الرحمن الرحيم

اي هدهد صبا بسبا ميفرستمت ⁂ بنگر كه از كجا بكجا ميفرستمت
در راه عشق مرحلهٔ قرب وبعد نيست ⁂ مي بينمت عيان ودعا ميفرستمت
هر صبح وشام قافله از دعاي خير ⁂ در صحبت شمال وصبا ميفرستمت

عجب حديثي بياد آمده از لطف اين حكايت كه ان الله يحب
بالالحاح وتحمل الاستغفار الى الملك الجبار وگويند آن باد صبا
كه ما نحن اقرب اليه من حبل الوريد ميرسد صبا چه حاجت وپيغام
رساني صبا چيست وانجا كه او ما انجا ميرود نزديكتر نيست بخدا
از انجا كه از ان ميرود انجا سري ديگر است از امام جعفر صادق
عليه السلام مرويست كه كسي را كه حاجتي بدرگاه بي نياز باشد
در رقعه بنويسد كه من العبد الذليل الى المولى الجليل رب اني مسني
الضر وانت ارحم الراحمين آنگاه آنرا در آب روان اندازد وبگويد

اللهم بحق محمد وآله الطيبين وصحبه الطاهرين اقض حاجتي يا اكرم الاكرمين
وحاجت خود ذكر كند حاجتش روا شود انجا رسول آب چنانچه
انجا باد بود بلكه اين اشكال در مطلق وارد ميشود براي آنكه هيچ
چيز خطور در خاطر معلوم اوست تبارك سبحانه وعبادت براي
افاده واعلام است بان چه حاجت شايد كه صوفي فلسفي گويد
اين راجع بادعايست كه باين معاملات حقيقت دعا در وي شكو
فته ميشود وليكن دور افتاده وخواسته كه همه چيز بعقل كوته
خود راست دارد انها لطايف الهيات وحقايق حقيقت آن
بتاويل ديده ونيافته وندانسته اند بلي آنچه او گفت هست اما بيرون
از ان چيزي ديگر هست كه وي نتوانسته فهم كرد مگر آنكه كرم وانشاء
من لدنا علما وصيقل كمال او شاه از دست كم معرفتان همچو
وبادانان وخود را دانا دانان جامد واين فيلسوفان كوردل دهان
گشاده وفطرت بباد داده ومن يضلل الله فما له من هاد ومن
يهدي الله فما له من مضل الحذر الحذر من سوء القدر بجانان و
نو رسيدگان را انكه ملاحظه بايد كرد از ابتلا بصحبت چنين كسان

واز دیگر آفات وی در اصلاح ذات البین و موافقت خواطر و قیام
بحقوق و آداب و محافظت ایشان از مخالطت مردم ناپسندیده طور
و صحبتهای بیجهت شدید و جز آنکه بجای می باید آورد که در اول
حال هیچ از اینها مشکل نیست اما بعد از آنکه بر اضداد آن
مواظبت نمودند تغییر متعسر یا متعذر است کما بینه در بعضی ابواب
نوشته مخدوم زاده امیر رکن الدین شاه حسن انبته الله نباتا
حسنا و هر کس که مصلحت فرمایند از اقران و بدهند تا تعلم
کنند در اصغاء سخن موثر است که در اکابر از دو وجه یکی
آنکه قابلیت ایشان اصفی و بفطرت اقرب است و تمیز قبول در
مزاج ایشان بیشتر است دوم آنکه تکبر مانع ایشان نمی آید از
قبول سخن بخلاف کبرا و تا شخص نیازمند و متعطش نیست
و اصغاء تمام نمیکند منافذ فهم او مر نفوذ سخن را گشاده نمیشود
بیت: که افتادگی بس نکو مایه ایست • بسی در خور و خوب پیرایه ایست
سأصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق حکایه
آنکه قفلهاست که بر قلوب متکبرانست ام علی قلوب اقفالها

بل طبع الله علیها بکفرهم بل ران علی قلوبهم اینها همه انواع موانع است
که بر دلها گماشته میشود که عجب در حجابت یکی را ستر باشد و یکی را
مهر و دیگری را قفل اما بحمد الله که در میان شما اکابر و اصاغر
جماعتی که از صدق و نیاز خالی نیستند و اید که مستعد قبول
الطاف پروردگار بند همت بر صلاح حال همدیگر باید گماشت و با هم
یک رو و یکجهت و معامله جمیل کردن و ظاهر و باطن موافق و معاون
در دینیات و دنیویات بودن که جمعیت موجب نزول رحمت و ورود
برکت و صلاح جمعیت و اختلاف موجب اضداد آن ان الله لا یغیر
ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم والسلام علیکم و علیهم و رحمة الله
و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

مدتی میشد که بسواد رقم التفات حضرت مخدوم حقیقی اسبغ الله
علینا ظلال عنایته صفی الاسلام والمسلمین محمد ابا السنه عباد الله
المخلصین که روشنی دیده محبانست فایز نگشته و وصول بخطی نیم
وصلت تا صاحب خط که مشتاقان بآن تسلی میکنند تا هنگام

لقا رسد **بیت** دوش که باد صبا ز تو نشانی می داد دوستان

وصال جهان ساخته اند مجنون را دیدند که در پای سگی افتاده

گفتند این چیست گفت این سگ کوی لیلی است **ع** عاشقم بر همه عالم

که همه عالم از وست سرور مشتاقان عالم صلی الله علیه و آله و سلم

میوه نوباوه را بوسه دادی و بر دیده مالیدی که نگاشته قلم تقدیر

و نوباوه بوستان اوست عارفان را اگر با عالم و با عالمیان دوستی

این روی است و اگر با جهان و جهانیان انسی است این بوی است

والخلق یزعمون انهم مع الاکوان هیهات الناس فی شان وهم فی

شان آخر **بیت** کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه ماند در

کتابت شیر شیر معروف کرخی را رحمة الله علیه طعامهای خوب بردندی

و خوردی با وی گفتند برادرت بشر حافی از آنها نمی خورد فرمود

برادرم بشر را ورع بسته و مرا معرفت گشاده بعد از آن فرمود من

مهمانی در خانه خداوند خویشم اگر مرا طعام دهد خورم و اگر

گرسنه دارد صبر کنم مرا با اعراض و تمیز چه کار در ظاهر معروف

کرخی مشابه لوت خواران اهل طبع بود و هیهات انما الاعمال بالنیات

غذا این جمله خواسته و نموده که روح عمل نیت است و مدار بر آن است

و از اینجا فرمود یحیی بن معاذ الرازی رحمة الله علیه طلب العاقل الدنیا

احسن من ترک الجاهل لها عاقل اگر دنیا جوید برای انقیاد حکم

الهی باشد و جاهل اگر ترک کند برای نادانی باشد بر اغات وظیفه

حکم خداوند سبحانه یا از برای شهرت یا برای کسالت و بطالت

و خودنمائی **بیت** گر بجاوی گردش اهل مجاز تو نخو کرده بود

مجنون نیاز عاقلان از ابلهی زد بگو مغز نیز هر یکی زان در کیا مغز نیز

این خود رفت در جایی دیدم که این دعا نوشته بود و فضیلت آن

ذکر کرده بسیار دم این ادعا خوش آید سبحان الذی فی السماء عرشه

سبحان الذی فی الارض آثاره سبحان الذی فی البر طریقه سبحان

الذی فی البحر سبیله سبحان الذی فی الجنة رحمته سبحان الذی فی

النار عذابه سبحان الذی فی الهواء روحه سبحان الذی فی القبور

قضائه سبحان الذی رفع السماء سبحان الذی وضع الارض سبحان

الذی لا ملجا و لا منجا الا الیه و با جمله این باز نمی باید که هیچ ذره

بیرون نیست هر چه هست چیزی یا زیر دست آسمان تختگاه اوست زمین کوزرگاه

اوست بیت که بجنت میروی بستان اوست ۰ ور بدوزخ میروی
زندان اوست ۰ که بمشرق میروی سوی وی است ۰ ور بمغرب میروی
هم زان اوست ۰ ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله ان الله
واسع علیم عارفان چند روئی کنند کسانی این دار دنیا کو ثباتی
باین راست واگر نعوذ از نهاد ایشان برآید کما قیل بیت
اگر دلم بندی بای بند طره دوست ۰ کیم قرار درین تیره خاکدان بودی
وفی هذا المعنی قال المولوی الرومی بیت ندا آمد ز عشق ای جان
سفر کن ۰ که بجنت سرایی آفریدیم ۰ بسی گفتم که من آنجا نخواهم ۰ بسی
نالیدم وجامه دریدم ۰ بگفتا ای جان برو هر جا که باشی ۰ که من نزدیک
چون حبل الورید ام ۰ الکلام بآخر سخن بدین بود که چند گاه است
که مخلص نوازی واعلام حالات نفرموده با خود بما رسید بود حال
انتظار اعلام احوال خود جسما ونفسا ومخدوم زاده ام قرة العین
بلغه الله مبلغ الرجال میرود وانکه دوا دعیه طیبه مذکور ضمیر منیر
بوده باشد والسلام والله یمن علینا بکم واسبغ علینا ظلکم بمحمد
واله صلی الله علیه وعلیهم اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الی محب الملة والحق والحقیقة والدین الشیخ محمود

من عبد الله قطب بن محیی ۷ اما بعد چون این جهان گذرانست وادمی
گذرانی وعاقبت مرد دانا با عاقبت مرد غیر دانا یکسان نیست خوشا
انکس که این ایام گذران صرف بدست آوردن دانش کند تا صاحب دانش
دانا گردد هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا
الالباب دانایان اند که امر را چنانکه هست دیده اند ودانسته اند وغطاء
صورت را از چهره معنی باتامل فکرت وعبرت برکشیده اند از قشر بلب رسیده اند
یعنی مغز درون پوست دیده اند چون پوست هستی از مغز حقیقت بر کشیده اند
ومحض مغز شده اند چون این جهان که آنرا قشر هستی میگویند از هم کشوده
شود که اذا السماء کشطت وآخرت که جهان مغز است ظاهر شود ایشان
با آخرت دست بهم دهند ویگانه باشند در عین راحت ابد الاباد ومستدام و
جاهلان که جز پوست ندانسته ونبوده اند با آخرت که محض مغز است بحکم مخالفت جنس
دست بهم ندهند مانند آب وروغن جدا مانند ومشوش گردند انهم عن ربهم یومئذ
لمحجوبون ای مخدوم اگر از حال رفتگان پرده بردارند وآن را بشما نمایند چنانچه
با اهل الله واهل کشف نموده اند به بینند امری عجیب وبدانند دانستنی عجب

بیدار شوند و آگاهی یابند تا پادشاهی یابند ای مخدوم حیات مانند
بحری بیکران در شورش است و اثر تلاطم آن بحر است که ترشح میکند
ای مخدوم بخدای که جان مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم در قبضه قدرت
اوست که این جهان و کار و بار این جهان باطل و غرور است و حق و
حقیقت جز آن جهان نیست ولکن اکثر الناس لا یعلمون یعلمون ظاهرا
من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة هم غافلون اگر تمام جهان از دست
برود و در برابر آن یکجو حقیقت بدست آید سودی است عظیم
و اگر تمام جهان حاصل باشد و این کس از حقیقت بی بهره ایمانی
است پر باد بهیچ نمی ارزد دلم از جهان بتنگ است و از صحبت اهل
جهان نفرت عزلت و انقطاع خوشم می آید دریغا که اسباب آن فراهم
نمی آید خدا آسان کناد بیت دو گز کهنه بوریا و پوستکی دلکی
پر ز درد دوستکی این قدر بس بود جمالی را عاشق رند لاابالی را
آثارات غیبه از عزلت و انقطاع بهم میرسد و از جانب صورت اسباب آن
دست بهم نمی دهد و عمر عزیز میگذرد و کاری ناکرده تحسر و تاسف بجاینده ان شاء الله
و لا حول و لا قوة الا بالله توکلت علی الله حسبی الله لا امر کله بید الله ان الحکم الا لله العلی الکبیر

بسم الله الرحمن الرحیم

هر کس که بدنیا آمده از آنجهت آمده که نفعی برساند و ثمره بار آورد
که هستی وی را از آن سبب انبساطی پیدا شود که تا انقراض عالم برکت آن
باقی بپوندد و او در وجود مرتبه میگردد و اعمال آن جماعت که بر روابط
حقیقی بوی متعلق گشته اند در ترازوی خود بیابد که نکتب ما
قدموا و آثارهم وکل شیء احصیناه فی امام مبین ومن سن سنة
حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان
ینقص من اجورهم شیئا ومن سن سنة سیئة فله وزرها ووزر نعلبه
من عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء و اذا مات
ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلاث الحدیث الی غیر ذلک مما یعلمه اهله
هر کس که آمد و نفعی از وی به بندگان خدا نرسید و اثری از وی در عالم
باقی نماند بلکه در خود آمد و در خود رفت نیامده و نرفته می باید
که موسی علیه السلام غبطه میبرد بر پیغمبر ما الهی لان غلاما بعث بعدی یدخل
الجنة من امته اکثر مما یدخلها من امتی انبیا افضل خلق اند که هیچ
کس ابسط وجودا و اکثر خیرا و ابقی اثرا از ایشان نیست بعد از

از مرشدان کامل بعد از آن در دین یعنی پادشاهان عادل بعد از آن
مال داران با ذل و بعزة الله تعالی که در دین شاید هیچ چیز از این
کیسه احیا از آن نمی افتد که مرا قدرت باشد و اعانت مطلوبی کنم یا بنا
باشد صرف محتاجی کنم یا بنا رباطی یا مثل آن یا نشاط باشد و به تن
خویشتن بخدمت بنده خدا اشتغال نمایم و اگر توانم که کسی را از
معصیت بتوبه خوانم یا از جهل بعلم آورم یا از کسالت بطاعت
کشم قدر وقت این عمل با خود نمی توانم اندیشید و جماعت اولیا
کاملین که ظاهرا بارشاد اشتغال ندارند از ابدال و اقطاب
و اولیا باطنا باصلاح خلق مشغول اند و نظام امور ربع مسکون
را در حیز ضبط می آورند چه جای جمعی خاص و ممکن انتظام عالم
از برکات و آثار ایشان است و گروهی که ظاهرا و باطنا بارشاد
و اصلاح خلق مشغول بوده اند بنا بر آن بوده که جمع میان صلاح
و اصلاح میسر داشته اند و ابدال و مرشدان با کمال از ایشان
افضل اند الا ما شاء الله و این استثنا اخراج جماعتی میکنم از
اولیا که بر قلوب ملائکه مهیمین اند که از استیلای جلال و غلبه

احکام

احکام آن بر ایشان غیر از کون ندارند و مقام ایشان در ولایت مقامی
غریبست و مرتبه ایشان در وجود مرتبه عجیب و کم فهمی بتحقیق حال
ایشان راه دارد و اگر در تحقیق و تبیین حقایق آن مقام شروع
ملخص کنم سخن درازی کشد مخلص سخن این است که بحکم لا یؤمن احدکم
حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه وصیت میکنم شما را و اهل بیت
و اولاد و اقارب امجاد همه را ببذل عطا و رسانیدن نفع به بندگان
خدا الامثل فالامثل بر سبیل خدمت نه بر سبیل انعام که هیچ
چیز را از دخل این سود مندتر نمی بینم و کفی بالله شهیدا بیت
در گذر از فضل و از جلدی و فن کار خدمت دارد و خلق حسن
وابتغ فیما آتیک الله الدار الآخرة ولا تنس نصیبک من الدنیا
واحسن کما احسن الله الیک والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
وعلی سائر الاقارب والاولاد واهل البیت خصکم الله وایاهم
اجمعین بیومن نوازع ملاطفة ظواهرکم و بتولی سرایرکم و برقی خلقکم
من حسنات دنیاکم واخرتکم و نزل علیکم من برکات السماء والارض
انه حمید مجید

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز علیه جعله الله من الاعزین
عند ربنا تا عمدا اما بعد تعجب دارم از کار آدمی که چگونه
خندد و مرگ در پی او است و چگونه بفراغت زیست میکند و او را
حسابی بازی باید داد و چگونه خود بسر میکرده و او بنده است
عجب باد از آن که آدمی است دنیا را حقیقی میداند و از خود حکایت نیست
و آخرت را حکایتی کا نمیرد و آن خود همه حقیقت است اگر دنیا وجود
او غالب نبودی چنین وارون نمی بود چون دنیا را حقیقی پنداشته
کار و بار آن را سخت گرفته و همگی همت وجود خود بآن مشغول کرده
و چون آخرت را حکایتی انگاشته اند آن را آسان گرفته و در آن
بگفتار زبان قناعت کرده دریغا از بی نیازی خداست که این
همه خلق را با خود گذاشته تا او در تیه ضلال سرگردان میکردند
آری بیت دنیا از پیش راه کفر و چه دین • بی نیازیش راه چه شاید
چه یقین سبحان ربنا الاعلی خداوندا در بی نیازی خویش منگر
در نیاز مندی ما نگر و بیای خود ما مبین زبان کاری ما شنیدی ما را

بین خداوندا لطف تو بی پایان است از پای افتاده کانیم ما را دست
گیر کرم تو بی علت است ما را چه زانرا در پذیر بیت یا رب اگر لطف
تو فریاد ما رسد • پیدا بود که کوشش ما تا کجا رسد • خداوندا
ما را که اجازت است با تو سخن گفتن بی عقل ما اگر با جز تو سخن گوییم
ما را که رخصت باد تو کردن زبان کار ما اگر جز تو یاد کنیم خداوندا
اگر زنده ایم اظهار جمال ترا زنده ایم و اگر میمیریم آشکارا کردن جلال
ترا میمیریم محیای و مماتی لله رب العالمین خداوندا بحق خداوندی
تو که بر بندگی ما رحم فرمای چنانچه بندگی ما خداوندی ترا زیادت
داده خداوندی تو بندگی ما را بمرحمت خویش در پذیر و دست
رد بر سینه ما منه که ای چیزها باز منه خداوندا میدانی که دل ما چه
بیاد تو شادی نیست یاد خویش از ما دریغ مدار خداوندا میدانی که
نفس خویش را برای تو دشمن میداریم شر این دشمن را از ما دور دار
خداوندا چه زیانی باشد که از ما جان خواهی و با خلاص جان نیز خلاص
شار فرمان تو کنیم بجز مشتاق آن زمان که زمان ما را از آنکه صرف در
خلاف فرمان تو شود نگاه دار خداوندا اگر ما را نفس بر باید

شاید اما این که یک نفس بی رضای تو بر آید نشاید ما را از ین خجلان
مخمی دار خداوندا بنده ایم بنده را چه می باید کرد تا چنان کنیم خداوندا
ترا ایم نه خود را الکریم ابی که چنین است ما را عبا مکن خداوندا
ترا از خود ضعیف تر بنده نمیدانم بقدرت که این ضعیف را دستگیر از خود
فقیر تر کسی نمی بینم مرا بطاعت خویش در پذیر خداوندا مرا گر حول
و قوتی داده تو حول و قوة من باش سبحان ربك رب العزة عما
یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین شاید که امیر
غیاث الدین گوید این چه طور مکتوبیست که بمن نوشته که هیچ
حکایت من در آن نیست چکنم چون حدیث دیگری مرا شیفته میدارد
و حدیث با تو چگونه کنم حالیا گوش دار و پایان سخن خویش هم بشنو
هیچ توانی که شبی از خواب بستر بر خیزی و از صدق تجدید وضو و طهارت
کنی و قامت هستی خویش پیش خداوند بجا دو تا کنی و سر بر زمین نهی
با عدم اصل خویش که منها خلقناکم و فیها نعیدکم رجوع کنی
و اگر یک شب کردی هیچ توانی که آن را با دو شب و سه شب کنی تا بآن
معتاد شوی آنگاه داخل والمستغفرین بالاسحار باشی آیا توانی

که روزی

که روزی که جهان بنور آفتاب تا پیداست تو خود را بنور وضو
تازه و فرخنده سازی و چنانچه بازار معاملات مردم گرم است
تو بازار عمل صالح خود را گرم سازی و چند رکعت نماز بگذاری
که ذخیره باشد تا یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و اگر یک
روز کردی توانی که با دو روز و سه روز کنی و خود را بآن خو کرده
سازی که کان احب الاعمال الی رسول الله ادومها شنیده که لا یزال
عبدی یتقرب الی بالنوافل در رواتب و سنن نباید که مساهلت کنی
شنیده که الوضوء علی الوضوء نور علی نور چون وضو نور است اگر نور
دایم باشد بهتر باشد چون دهان محل کلام است تطهیر آن لازم است
لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک ای اوجبت علیهم و ثیابك
فطهر خداوند اگر چه مراد تطهیر از نجاسات است اما تطهیر از درن نیز
طهارتیست ان الله نظیف یحب النظافة شنیده که ان الله رفیق یحب
الرفق فظ و غلیظ نباید بود و طریق رفق و حلم پیش باید گرفت خالقوا
الناس تخلقوا باخلاق الله بیان سمح کرده و التوفیق من الله تبارک و تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

الله سبحانه حضرت مخدوم بحق واسیدگاه مطلق افتخار عطا
البحر الواثق بالطاف الله المقبل بوجهه على الله الموفق لكل خير
اذ شاء الله محب الملة والحق والحقيقة والتقوى والدين
محمد را از آفات روزگار دور کناد لیل و نهار در کنف حمایت
و رعایت و وقایت خویش داراد و دنیا را بوی چنان نماید که
به بندگان شایسته نموده تا آنرا آرامگاه نگیرد و بآن مطمئن
نگردد و مثل خود در آباد دنیا مثل تاجری داند که بملکی غریب رفته
که تجارت کند و بضاعات عمر سرمایه ساخته که از آن سودی
حاصل کند و باز بوطن خویش آید پس نشاید و نباید که آن مایه
گرامی ضایع از دست بدهد که هر نفسی که نه براه خدا صرف شود
و نه در راه خدا ضایع و تباه شود و آنچه در کار خدا صرف
شود هم در خزانه خدا مضبوط است و در محشر بآن کس رسد هم
یک هزار شده بلکه هزار چیست که از زندگان متناهی که انقا سیت
شمرده باشند کانی نامتناهی میشود **بیت** همچو بحری بحر و بی
عدد شود • عمر یک روزه که در طاعت رود • حکایت خلیفه میکند

کجواهر

کر جواهر بدجله می انداخت برای آنکه آواز آب برآید و میگفت اعجبنی
ثلثه یعنی مرا این آواز خوش می آید مثل آدمی مثل آن خلیفه است که این
ساعات عمر که یکی از آن بهزار هزار گوهر شب چراغ بیش می ارزد برای
هوسی چند طفلانه و آرزوی چند جاهلانه صرف میکند چون
زندگانی آسان بچنگ او افتاده قدرش نمی داند باش تا اجل در رسد
و این گوهر گرامی عزیز که چند روز مهمان فرش بود با معدن خویش رود
و آدمی با آن چیزی کسب نکرده باشد و آنرا وسیله تحصیل امری نساخته
که چون آن شعاع عرشی که آنرا روح گویند با کل خود پیوندد **بیت**
ترا ز کنگره عرش میزنند صفیر • ندانمت که درین دامگه چه افتادست •
بآن چیز برخوردار باشد آنگاه بداند که چه ستم بر خود کرده است و آن
آنم سودی ندارد چنانچه شیخ فریدالدین عطار گفته **بیت** چون
توانستم ندانستم چه سود • چون بدانستم توانستم نبود • ای مخدوم چند گوییم
که سر و برگ گفتن نداریم قصه می چنیم و امری ناگرفته که هوش
و ماسکه مایم است که از ما بر باید در این قصه تاب و توان نداریم
مگر حرکتی بی دست و پایانه که در فرمان برداری مصطفی کنیم که دل

فروم

خود بکبار یکبار وسپرده ایم اگر آنچه ما می بینیم مردمان ببینند لرزه
بر هفت اندام ایشان افتد و همبر انو در افتند که پای ایشانرا زور
برداشتن ایشان نماند ای مخدوم صورتیست که بگفتار درنمی
آید و در ظرف حروف نمی گنجد همین قدر بباید که کار بند فرمان
مصطفی صلی الله علیه وآله می باید شد و یکبار یکی دل از خود
برداشتن وخود را باو دادن که آنچه او گوید چنان کنند که این
راهیست که بپای خود نمیتوان سپرد و این باریست که بپای مردی
او میتوان بردن اللهم صل علی محمد وآل محمد وسلم واجعلنا
من امة محمد واحشرنا فی زمرة محمد والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن یحیی الی حضرت المخدوم الاجل الاکرم
السید المسدد المعان المؤید محب الملة والحق والحقیقة والدین
الشیخ محمد کان الله فی الدارین له اما بعد کسی که از جوار رب
العالمین عز وجل محروم شده باشد و در دار لعین مجاورت
شیاطین در سجین افتاده ایستاده باشد و از اعلی علیین

باسفل

باسفل السافلین آمده سزاوارست که یکساعت از غصه و اندوه
خالی نباشد و کوشد تا باز خود را با نجا رساند که اگر نه آسانی کند
و به تسویف و مساهله روزگذراند مبادا که زمان الکتاب
فوت شود آنگاه ابد الآبدین و دهر الداهرین در حضیض بعد و قرین
شیاطین و در محل تعزیر باید بود و از روح الهی و سعت جنات
محروم پس بکوشید و بپایید که هر تعب و مشقت که بشما رسد
بیش عقارب در و در خست که شما را میگزند و از ورای هفتاد هزار
حجاب تا بداید که چنین عذاب در ورای حجاب موجودست
و نرسیده از آن روز که حجاب رفع شود و بی پرده کرند آن رسید
کرد والعیاذ بالله العظیم غایة متع تجاهلان همین است که عذاب
امروز از خود باز دارند چون آتش جوع افروخته شود آنرا بطعام
ساکن کنند و چون آتش غضب برافروزد باتش انتقام آنرا باز
نشانند ای مغروران غضب جره ایست از نار جهنم جوع بخاریست
از آتش دوزخ عذاب ادنی بشما از آن میچشانند تا باز وقت
عذاب اکبرافتید و اندیشه آن بکنید بیش از آنکه بغتة شما را فرو گیرد

این عذاب ادنی باشد تا بروزگار عذاب اکبر را مدخمی اندیشید داشت
در خانهٔ امام زین العابدین علی آبائه وعلیه الصلوة والسلام آتشی
گرفت و آن سرور در سجده بود هرچند میگفتند یا ابن رسول الله
النار النار برو اعتنا نمیکرد بعد از ادای نماز و باز خواست میکردند
فرمود الهتنی النار الکبری یعنی آتش بزرگ مرا باین مشغول داشته
بود تقاضای تو خواهی بیند که چه سخت جائی که ایشان را
حقوق نزد شما است روز قیامت دست در دامن شما زنند و از
چنگ نگذارند و گویند حق ما باز ده ملاحظه کنید که چه سخت
امروز چون کار به تنگ رسید کریم که ملك بفروشید و باز دهید
آن روز چه توان کرد که ملك و مال نباشد و تنها در آنجا مانده
باشید که لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة وترکتم ما
خولناکم وراء ظهورکم اندیشه کنید که چه اضطراب روی نماید
ثم نضطرهم الی عذاب غلیظ بخدای آسمان و زمین که این سخن
حق است و چنین روز خواهد بود و داد مظلومان از ظالمان
خواهند گرفت نیکی ظالم بمظلوم خواهند داد و بدی مظلوم بظالم

خواهند

خواهند نهاد و پروردگار عز وجل حکم عدل خواهد فرمود و از هول آن
روز دل مرسلین در خفقان و اضطراب خواهد بود تکلیف من دون
ایشان قسم بنام بزرگوار حضرت پروردگار که این حدیث تخویف یا
و این حکایت راست است و دروغ نیست بترسید و فصل قضا را
آماده شوید که قیامت قایم شد و عرش خدا برای فصل قضا نهاده
و فرشتگان نواصی و اقدام میگیرند و پیغمبر خدا از کشاکش
تیره از هول آن روز بترسید و کس را نرساند عظمت خدا یاد
کنید تا که عظمت خود فراموش شود ملك خدا را سلام دارید و هیچ
راه سکنت و نام او بید افتادگی مسپرید و بدانید که هیچ پای را
آن روز قوت برداشتن نباشد و تری کل امة جاثیة آن روز از برای
خدا خود را بمیزان بنیتا آن روز خدای شما را بردارد که من تواضع
لله رفعه الله سر در پیش افکنید و خاشع و مطرق باشید گردن
دایم میفرازید شکوه خدای بر شما باید که قایم باشد خواه در حضور مردمان
خواه در خلوت مضطر انه دست بسوی خدا بردارید تا سکو رحم فرماید
انه هو التواب الرحیم

بسم الله الرحمن الرحيم
من عبد الله قطب بن محيي الى الحبيب القلب الاعز محب الملة والدين
الشيخ محمد اما بعد عزيزم مي آيد بر معاني كه بگفت آورم از بس كه درست
و كافي مي بينم كه معاني را لاحق شود چون آنرا ابدا اير نسانند
در نيا چه بودي كه معاني بهمان لطافت كه در دل است بزبان آمدي
اما هيهات از شهرستان دل تا سر چند زبان صد هزار رساله راه است
و در ان ميان هزار مملكت و هر مملكتي با هوايي ديگر گون چگونه معاني
بهمان لطافت و نضارت كه در دل است بزبان آيد ميوه كه از درخت
چينند تا بخانه برند طعم و رنگش بگشته باشد و با قرب مسافت پس
چه گمانست بميوه باغستان كه از آنجا تا شهرستان تن هزار منزلست دل هم
از منزلي تا منزلي يكساله راه كه بلطافت و نضارت خود بما نمايد اي حبيب وطراوت هم
قلب اگر ترا بشهرستان دل گذر افتد با هوايي آن ناحيه بر تو روند
بداني كه روح و گشادگي و راحت و خوشي كدام است اي حبيب
قلب آنچه درين جهان از راحت و خوشي خوانند در آنجهان چندان
گرانست و ناخوش است كه اگر يكي از اهل آنجهان يعني جهان دل خواهند

خود را الشوم مردمان پندارد و ازين تعجب نبايد كرد كه غايت آنچه نعم
يكي از گدايان باشد اگر پادشاه را پيش آيد غايت تلخي باشد نسبت
با او اي حبيب قلب راه شهرستان قلب بر دو شهرستان گل فرا
مكن تا از آنان نباشي كه ولكنه اخلد الى الارض اي حبيب قلب اين
جهان ميت است يعني كه از هم ميريزد خانه كه ساختي جامه كه بافتي
بعد از زماني اندك بنگر كه چگونه دريده و پوسيده ميشود اگر زنده
بودي نريختي و نپوسيدي و هر كه بمرد ميت مرده شد زنهار كه
دل زنده خويش ميرانكه دل اگر مرده شد كانيست دل ابر زندگاني خويش
دسان قوت القلوب بجوي دست را بطعام زمين دراز مكن كه گل خوار
دايم مريض باشد اگر گويي چگونه طعام زمين بخورم و همه عارفان طعام
زمين خورده اند گويم كه حاشا كه عارف طعام زمين خورد در لقمه
قسطي از نور هست و قسطي از گل عارف قسط نور خورد و در او ياد كر
و حضور شود و ديگران قسط گل خورند و در ايشان آن شود كه
شود و از اينجا گفته آن عارف كه بيت چو ر كه در تو ميشود لقمه گهر
تن زن چندان كه بتواني بخور و اگر طعام عارف و طعام جاهل

یکی بودی و رزق ربک خیر و ابقی نبودی طعام جاهل زهره
حیات دنیاست ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم
زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه و آن زهره بر هر چه ظاهری سبز
دلپذیر و باطنی تلخ کلوخ کرنه زهرهاست زهرست و طعام عارف
رزق الله است که و رزق ربک خیر و ابقی این کجا و آن کجا اگر کسی
گوید ما نگاه در لقمه عارف میکنیم از همان جنس است که سائر الفقها
نه جنسی دیگر است گوییم آن جنسی دیگرست اما بدیده تو از همان
جنس می نماید برای دو پوش و اگر خدا خواهد این پوشش در رفع
کند پس بچشم سر ببیند که آن لقمه که در دهان عارفست همه
از نورست از آب و گل دور است که آب و گل که هم از نور حاصل شد
و آنکس که این گیتی از ذره تواند ساخت کل از نور و نور را از کل
تواند ساخت و این سخن محض حق و عین حقیقتست و از تکلف
و مجاز و استعارت و کنایه مبراست فیاض طعام عارف بر
شخص عارف باید کرد نه شخص عارف بچشم مردمان مانند شخص
جاهل مینماید و حال آنکه شخص عارف را در نهان شبه با کاه حق

شده

شده و یکی باقی با جاهل بنماید اما تبدیل از دیدها پوشیده است
و تریهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون حکایت این حالست و اگر این
زر و حشر باید و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا
یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا مصداق این معنی است و هم
الذین لا یبصرون بها چه دانیم که عدم ابصار ایشان نه بر ظواهر
اشکال است بل بر بواطن احوالست والله یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی بن غوث اعنی و عونی الی الله
الامیر محیی الملة والحق والدین الشیخ محمد ابقاه الله ببصره
اما بعد دوستان الله آرزوی آن دارند که اضطراب حسن اندرون کوتاه
کنند و زبان در کشند و عارف غیر پسندد خواهند چنانکه دور زبان
آنکه هر کاه که اضطراب از خارج نماند نه نفس از اندرون بضد
بر انگیزد و هر شبهه که اضطراب بر سبیل عناد ایراد میکند با لوح خاطر فی
وسوسه القا مینماید پس حکمت الهی اقتضاء آن میکند که مادام که

سالک در مقام بدایت و خامی باشد اضداد بر او گمارد تا نفس
او بسبب جبلت بمقاومت با ایشان مشغول شود و بمعنی غافل
باشد از مقاومت با صاحب خویش و چون مدتی در موافقت
حق بمخالفت ضد حق مشغول باشد من حیث لا یشعر خوی جبلت
او شود بعد از آن که مزاحمت ضد منکشف شد آن موافقت در او
باقی باشد و نیز چون نفس این کس با کس است جریان نفوس بکار
بر سر چه رسد کیست همان بهتر که امواج چنان بیهودها بر
سیلاب کلمات اضداد نمودن و زدودن که گرفتن بیچنان بیهوده
گفتن با ایشان عاید کرده و با کبر کی از شبهات فسالک این از
تنبیه های لطیف الهی است در تربیت سالکان از دقایق لطیف مانا
و تا حق عز و جل از آنان که اهل عنایت اند از سالکان نداند که
نفس در موافقت حق چنان ثابت و راسخ شده که انکشاف مزاحمت ایشان م
اضداد موجب زوال آن حال نیست مزاحمت اضداد انکشاف
نفرماید و ابتلا با ایشان باقی گذارد و مصداق این سخنست
آنکه بحسب استقرا هر چند نگاه کنند چنین بوده که سالکان سلف

و خلق همه در اوائل احوال بمقاومت اضداد مبتلا بوده اند و جز در
اواخر حال که محل استقامت و تمکن است آن از ایشان منکشف
نشده الا ما شاء الله غرض از این شرح بسط آن است تا حکمت حق تعالی
عز و جل در تربیت سالکان بدانند و در کار خویش متنبه شوند و آیا
و گماشتن اضداد بر سالک آن است که سالک را شبهه و ملالی
عارض میشود که با آن سلوک او در امتی ثابت و طمع ثنا و
محمدتی دارد خدای تعالی مرضیان را بر او مستولی میسازد تا آن طرد
سبب آنکه دل او سازند چه جای آنکه او را به ثنا و حمد مقابل دارند
هر آینه طمع که او را بود منقطع شود لاجرم که نفس را روی میشود مطلقا
بر طرف میشود و نفس در مقام عجز و مسکنت می افتد و دل در مقام
اخلاص صرف روی بر می آید چه در سخن او در شکست مقرّ است
بیت خلق را با تو از آن بدخو کنند • تا ترا ناچار رو آن سو کنند
جز آنچه مذکور شد خدا را عز و جل در گماشتن اضداد بر سالک حکمتها
حالیا که همان آنکه مذکور شد قناعت رود که در آن کفایت مستبصر است
و تسلیه سالک صادق و لا حول و لا قوة الا بالله و هو حسبنا و نعم

الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر شمس
الملة والدین ابی سعید ایده الله احسن التایید اما بعد
در اثنای مکتوب بر قلم ولم جاری شده بود که شهره آفاق شدن
نیکست بمعنی بعض الاعداء عجب از ولیم بکر نداشته که بیت
گر بنام نیک مشهوری خطاست · رنج جان از درد بدنامی دواست
سالک را در بدایت حال رد وانکار تریاق این کارست وحکمت
آن چون بعضی در مکتوب سید الاخوان نوشته ام حکمتی دیگر اینجا
بنویسم واین حکمت قریب بحکمتی که در آن مکتوب آخر مذکور شد
اما فرق آنکه آنچه آنجا مذکور شد عجب وادلال بود وآنچه اینجا
خواهیم گفت ریاست وبین ذلک فرق بین عند السالکین بر ولیم
پوشیده نیست که اگر مردمان طور سالک را پسندند در معرض
استحسان آن اجماع کنند چون سالک هنوز از غوایل نفس
امن نشده مظنه آن هست که او را رعایتی وی نماید و رویی در آن

با ایشان بکار خواهد خدای عز وجل بر جهت خود طور سالک را به
چشم مردمان بصورتی زشت جلوه دهد تا بانکار دور دارد و مشغول
شوند سالک همچون طور الله ترد ایشان اعتباری نیابد از آن دست
آویز اعتبار خود زد ایشان نتواند ساخت چه بان بچشم ایشان
خوار میشود نه عزیز ماند که در آن روی بخدای بکار خواهد که
چنان عمل از خدا گرای است چون کالایی در بازاری خریدار شغلت
که در بازار خدای می باید ش فروخت دانید که چون پادشاه را از
شاهی باشد هیچکس دیگر را یارای خریدن آن نباشد و هرچند که
فروشنده که در کوچه و بازار گردد هیچکس التفات بان نکند او را
چنان نماید که از غایت خساست آن متاع است که کس طلب آن
نمیشود اما از نفاست و عزیزیست نمیداند همچنین رسم شهرستان
هستی آنست که متاعی که خداوند جهان خریداری آن خواهد بود
هیچکس را مجال خریدن آن نباشد اعراض همگنان تا زیبد در فرش
اعمال مخلصان از بیم جاوش غیرت الهی است که بالملک بر ایشان
مترصد و ناصیه وجود ایشان از آن صرف میکند اگرچه ایشان خود

خلی

واقف نیستند ایشان پندارند که ما قبول نکردیم اما غلطند
ایشان با زنید هذا القصه مقصود آنست که ادبار مردمان و
انکار ایشان صلاح حال است از آن باک ندارند طاعنان شما را
از بدنامی میترسانند که شما از بدنامی نترسید که نیکنامی میان
خلایق میخواهید نظر با الله صادق بر نیکنامی پیش خدای عز و جل
و اهل خدای آیشان را سروری در سماوات درکار است اگر در ارض
مجهول و منکر باشند از آن باک ندارند قال الله تعالی فلا تخشوا
الناس واخشون الآیة وقال سبحانه فلا تخافوهم وخافون
ان کنتم مؤمنین هر که امید جز بخدای دارد و بیم جز از خدای
دارد در ایمان او ضعف است خدای عز و جل اخوان ما را از
ضعف ایمان محمی دارد

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین محمد
ایده الله اما بعد با وجود خدای عز و جل غم یعنی چه غصه
یعنی چه ملال یعنی چه انها همه رواج جنبش نفس خبیث است اگر

آدمی

آدمی خودی را بر خدای نگزینی با این محنتها مبتلا نشدی اما بعضی
بندگان باشند که خدای عز و جل از رحمت خویش این کرامت داده ایشان را
باشد که اگر مخوف بصد از این جنس باشد چون نام خدای عز و جل
بکیاد برند آنها همه از ایشان فرو ریزد و از آنها چنین پاک شوند
که آن روز که از مادر زاییده اند و با ایشان نه غم مانده نه شادی
نه نشاط و نه ملال بلکه ذوق محبت ذو الجلال ذوقی مر ارواح جان
ذوقی که نفس را از آن خبر نباشد و از فیض محبت لا تدرکه الابصار
و هو یدرک الابصار بهره با وی همراه کرده باشند و قد صدق
مولانا الرومی قدس الله تعالی سره العزیز بیت باغ سبز عشق کو بی
منتهاست • جز غم و شادی در و بس میوه هاست • از غم و شادی
نباشد جوش ما • و ز خروش و وهم نبود هوش ما • حالتی دیگر بود
کان نادر است • تو مشو منکر که حق بس قادر است • رزقک الله
یا اخی من ذلک الذوق انه بالجود العمیم علی العالمین منان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن يحيى الى الاخوان الالهيين اما بعد
از عبادت خداى عز وجل وذكر او ملول نشوند چنانچه خداى عز وجل
از روزى دادن ايشان ملول نميشود وهر روز آفتاب از مشرق
بر مى آيد وبمغرب فرو ميرود وروز ديگر همچنين وروز ديگر همچنين
واسباب انتظام معيشت آدمى ومواد بقاى وى على الاتصال راست
ميدارد هرچه جوانمردانند تن ايشان بنعمت خداى هم مشغولست
وجان ايشان بشكرگذارى منعم وهرچه ناجوانمردانند تن وجان
ايشان همه به بر داشتن حظ مشغولست واز ان بشكر نمى پردازند
واگر چيزى از نعمت از ايشان باز گرفته شد تا مگر باز وقت افتند و
بتدارك وعذرخواهى مشغول شوند از صورت در ايشان بار نمى آورد
جز سخط وغضب وطيش آيا آن چه حفاظى اول واين چه بلاى آخر ايشان
بخواهند خورد وبر وفق ان ربك لبالمرصاد چند روزى مهلتى
داده اند تا آنكس كه باز گشتنى است باز گردد رحمة من الله تعالى
وآنكس كه باز نگردد حجت بر وى درست گردد وهرچه در قوت وى است
از بيرى وبى باكى بفعل آيد تا دست عذاب بروى مطلق گردد ورسد تيغ

سوط عذاب بر او منصب شود الله سبحانه اخوان ما را از بندگان شاكر
وعباد و نا گزير كرده انابت واز ناسپاسى وغفلت نگاه داراد انه
ولى ذلك وهو حسبى ونعم الوكيل وصلى الله وسلم وبارك على محمد
وآله اجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن يحيى الى ولى في الله وحبيبى الامير محب الدين
الشيخ محمد عافاه الله وايده وقواه اما بعد امر خداى عز اسمه
آخرت وانچه از ان بابت از راه عقل ودرويشى معلوم كرده شد
از راه حس وشهادت وچون اين عالم عالم شهادتست ظهور
وسلطان اينجا محسوسات راست وامور الهيه در بعضى اوقات
كه اسباب رقت قلب وانكشاف حجب فراهم مى آيد همچون برق مى
درخشد وباز كه غيرت بشريت با المحبة منعقد شود نا پديد ميگردد و
لهذا گفته اند اليقين خطرات پس شايسته سلوك اين راه بموت
ملكه وفا تواند بود وهركس كه خود را اسير تصرف وقت سازد وهر گاه
كه ذوق جليه حق بالفعل ورا حاضر باشد متابعت آن كند والا

بلذاید صحبت آن فریق داشته باشد که کلما اضاء لهم مشوا فیه
واذا اظلم علیهم قاموا و عیش در مقام تلون باشد پس معلوم شد
که اساس سلوک راه حق بر صحبت رفاقت و نور و قاست
از انوار ذات و در دیدار کشف و علیل حجاب یکسان حاصلست و نور
ذوق از انوار افلاک است چون ارض بشریت ظل کسر اندر سرای کرده
و هر کس که بوی ذوق این راه برده هرگز بپایان نرسانند آفرین باد بر
آنان که سیرت والموفون بعهدهم اذا عاهدوا پیش گرفته اند و تا کام درین
راه نهادند باز پس ننگریدند بل چون خطرات اعدا هر چند پیش رفتند
کام فراخ تر نهادند الله و بر حد این گنج پنهان رسیدند و بپادشاهی
جاوید یافتند و غبار پای دوستان را بر روی دشمنان زدند و ایشان
این راه نگردانید و گفتند **بیت** بر طی دل بکوی اخر وشد که تا جان
برنیاید بر نیاید ای ولیم آنکه دلباد کن که بدیدار رسول الله صلی الله
علیه و آله رسیم و بر وی سلام کنیم اللهم ارزقنا و اخواننا بمجاری
که هر محنت و اندوه که کشیده باشیم بدولت آن دیدار یکباره فراموش
کرده و از پس بر خیزد چنانچه هرگز یاد دنیا نیاید ای ولیم گذشت ایام

ای ولیم خرم دل آنکسان که این راه
بپایان بردند

نامرادی پس بعد ما و شادی و آزادی و السلام علی حبیب فوادی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله عمادی الاخوان
الالهیین ایدهما الله تعالی عنا ایدیها الابوتا من عباده الصالحین
اما بعد اگر چه سایه خدای سایه سیاه ایدنا و داد کریم و الاود
در دنیا بر چه نشینیم چرا امروز نکریم تا مرد باشیم تا فردا الکرما دوزخ
نباید کشید و چرا امروز رنج شکنی و آسودگی نکنیم تا فردا در مقعد
صدق آسوده و آرمیده کردیم خدای عز و جل ارزاق است و حسنی هم
کس را ازین هر دو نصیبی و قسمتی و چون خدای عز و جل بعزت ظهور کند
آدمی دو صنف اند و چون برحمت تجلی فرماید دو آسایش پدید کند
کردد و هر کس که در دنیا نصیبش از عزت باشد در آخرت نصیبش از رحمت
آید و هر کس که در دنیا نصیبش از رحمت باشد در آخرت نصیبش از
عزت مقرر باشد قوله تعالی من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه
و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما له فی الاخرة من نصیب
و قال رسول الله صلی الله علیه و آله الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر و السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیب قلبی الامیر الحاج شمس
الملة والدین ابی سعید ایده الله اما بعد بدانکه چه کلمه در کوش
نفس میگویند که راه اطمینان وخوشی پیش میگیرد وچه کلمه در کوش
او میگویند که چو بشناسد آغاز میکند الهام فجور الفاجر صورت
والهام تقوی الفاجر یعنی خداوندا هر چیز از ما پوشیده میدارد
وما را احاطه نمی بخشد از چیزی از علم خود الا بانچه خواهد ونمی
خواهد الا آنچه حکمت واقتضا آن کند وترا مرضی آشکارا میسازد
خداوندا آنچه از ما پوشیده میداری حاکمی ونابینده توایم وآنچه
بر ما آشکارا میکردانی حاکمی وما پرورده نعمت توایم در خواست
دایم که ما را در موقف ادب بداری واز فضولی وکاوکاو نگاه داری
خداوندا ما نمیخواهیم که سر تو بدانیم الا آنچه ما را در آموزی آنکه زیر
ماها ذوق عبودیت است آنرا از ما دریغ مدار اما چه دانیم که تو
ابتدا آفرینش چگونه کردی وآنرا چگونه ویران کنی وباز نشأت
المبدی المعید المحیی الممیت الحی القیوم نصیب ما از هیبت وشکوهی

که بر ما نشیند ما از کجا وتحصیل امر تو واحاطه برشان تو از کجا اما
هیبتی که پوست در هم لرزاند وشکوهی که اگر بر کوه فرود آید از هم باز رود
خداوندا ما را از ثواب مطیعان محروم مگردان واز عقاب مجرمان
در پناه خود دار واخوان ما را در زمره عباد صالحین حشر فرمای انک
اهل التقوی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الشیخ محمد اما بعد آدمی
چکار کند جز آبادان ساختن دار آخرت چون قرارگاه او که جاوید
آنجا خواهد بود آنست وچگونه نقد خویش صرف دنیا کند ومحصول
خویش در آن بکار برد وچون دنیا او را گذرگاهی است اما چون در
ابتدا آدمی کودک آفریده شود وکودکی را اینک حتی لازم است همت
او بآن رسد که جای که مدت هفتاد هشتاد سال در آنجا باید بود
آنرا بگذرگاهی کرده هر آینه آنرا قرارگاهی پندارد وبتمام همت وقت
خود متوجه آن گردد لیکن نشاید که آدمی دایم کودک باشد آخر بدره
خرد بر باید گشود که امر را چنانکه هست ببیند که آدمی که بجسم خردست

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی مولانا شمس الملة
والدین محمد والی ولیی وجار ولیی الفقیه عماد الملة والدین عبد العزیز
اما بعد شور در جهان افتاده وعالم پر غوغاست مردمان حیرانی
شده اند وهر سری بغیر وجیلی میزنند ودر هر گوشه باد بر چهار پایی
می‌جهند وفوج فوج بر کنده اند وروی براه میکنند مگر آدمی کرست
ویا کری کورست ویا کری وکوری دیگر است ویا کری وکوری و
دیگر دیوانه است یعنی از توفیق بیگانه است ودر حجاب فاغشیناهم
فهم لا یبصرون وسد وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا
در مانده سبحان الله عالم چنین در حرکت وآدمی چنین ساکن
آسمان چنین در کار وآدمی چنین بیکار آفتاب در کار خور چنین
گرم وآدمی چنین فسرده وبی شرم حیا رسم آنه هر سحر دست بجز نه کشاید
که هل من سایل وآدمی شب وروز مشغول جستن وسایل گری
که بر اسباب واثق ترست که بمسبب الاسباب باور یقینش نیکی است
جنگ از این هم دیگر است خدا ما را واخوان ما را از اهل استبصار

اما مجرد بزرگست واگرچه تن او از عالم فطرتست از نجری ور تحتانیست
از نهری جان اوست با عالم تجربت با فطرت واگرچه ابتدا طفل روح
از شیر پستان دایه تن خورد اما در انتها که هنگام قیام روح در
رسد که تن نواله خواری در خوان احسان روح ونموده آن
تلد الامة ربتها بر طبق نمودار آید تخت آنگه کی اورا از این سخط قیام
وبعد این ذل چنان احرام روزی کرده ودیده کانهم یوم یرونها
لم یلبثوا الا عشیة او ضحیها سیر کند بیتا ابن هفتاد سال نظر
ساعتی بیند که در جنب ایام آخرت مقدار ساعتی است وساعتی کار
کردن وابد الآباد آسوده بودن معامله مغبون نشمرد وفقنا اللهم وایاهم
خوی باذکر کند که ذکر او را بمذکور رسانند ومذکور او را یاد دهد
وچون او را یاد دادند بمقام استغناء رسید آنگاه از وجود او
چراغی سازند که جهان بنور او روشن گردد وجهانیان در آن روشنی
راه روند آنها که راه روند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والحجة
علی اعداء الحق حیث کانوا والفوز مع اولیاء الحق حیث یکونون
والسلام علی ولیی ورحمة الله وبرکاته

امروز هم

جم

کردان و پرده غفلت و قساوت از دیده ما بردار امروز از ذل حجاب
و فردا از غل عذاب نار نجات بخش انک اهل التقوی و اهل المغفرة
سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله
رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی اخی الاخوان المتعلمین بلغهم الله
منتهی الکمال اما بعد عمر آدمی در چهار فصل تمام می شود شتا
صبی و ربیع شباب و صیف کهولت و خریف شیخوخت و چنانچه
غرس اشجار در موسم بهار میسر است که نداوت ارض باعتدال است
نه در شتا که نداوت غالب است و نه در صیف و خریف که نداوت
ناقص است همچنین غرس شجره کمال در ارض نهاد آدمی در ربیع شباب
میسر است نه در صیف کهولت و ما بعده و هر درخت کمال که درین
موسم نشانند پای نگیرد و در نشو نراند و در خریف شیخوخت ثمره
ندهد و برخورداری از آن حاصل نیاید چرا شباب خود را غنیمت
نشمرید که غرس شجره علم و کمال در آن بکنید تا در خریف شیخوخت

و ما بعدها شما را بستانی معمور پر خرما و انگور باشد که از آن بر
خورداری باید و دعا و اجعل خیر عمری آخره در شان تو سبحانه
کرده و دعا و اجعل خیر ایامی یوم القاک همین سبیل برای آنکه بستانین
جنان با اکثر تابع بساتین جنان است بالفتح هر کس که درین جهان بستان
علم و عمل در درون دل خود باز دید شد چون بدان جهان رسید بستان
خرما و انگور از برای جسم او آماده شد و من لا فلا هان فرصت غنیمت
شمرید و وقت بر خود ضایع مکنید که چون فوت شد ملامت سود ندارد
و من انذر فقد اعذر و السلام و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی و حبیبی الامیر محب الله و الدی
الشیخ محمد اما بعد جای آن است که آدمی از خوف سیران افتاده
افتاده باشد که احساس مکاره این جهان نکند همچون کسی که بیم از
گزیدن مار داشته باشد و به فرار از آن مشغول باشد چگونه احساس
به عض بعوض کند چه اشد مکاره این جهان در جنب آنچه روی به آدمی
دارد از عذاب سعیر کمتر است از عض بعوض در جنب لدغ حیه و [illegible]

همچنان آن زبانه میزند وچون کسی نمی باید در خودش میگیرد واورا
میسوزد پس برخود رحمی باید کرد که این خوی از طبع باز کند ونفس را
رام کند وآرمیده سازند وطریق الکتاب این نکته آنست که چون
موجبات خشم دست دهد خشم نکند ودر خود فرو خورد سزد اگر آدمی
این احسان با خود بکند وخود را فرو گذاشت نکند که امر او در عهده
کرده اند القصه ومنادی در تقصیر بدیهیات از تقصیر والاشارة وکفایه

والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی خلیلی واعتضادی المشتاق الیه
وفؤادی شیخنا صدر الملة والدین محمد اما بعد آنکس که از ما خبر
دارد آنجا که ما از خود خبر نداریم یا از ما نزدیکتر باشد ما را از خود
خبر نیست آنجا که بدن ما متبع میشود در اقطار در مقام نمو والنشا
واو از ما با خبر است آنجا چه او است که تار وپود ما می تند وبدن ما
بر پا راست میکند صانع است که کارگاهی در میان جان ما نهاده
وما بی ما بر ما راست میکند زهی لطف شناخت که ما ایم که خوش همسایه

نمی شناسیم یا زهی بر گشته سایه که از شخص بی خبریم چه کفران از آن
باشد تواند بود وچه خسران ازین زیاده که آنکس که مایی ما او است
میکند او را نشناسیم واز او با خبر نباشیم وامر او را بر خود ایثار
نکنیم وبزرگواری واحسان او را بشکر مقابل نداریم جانی در پای
جان آفرین نبازیم سری در پای این حکایت ننهادیم آخر سر برای چیست
اگر نه در پای این حکایت باز نهند جان برای چه نیک است اگر نه نثار آن
جمال کنند دست برای چیست اگر برای او بر کونین افشانند پای برای
چه خوبست اگر نه در بیابان کعبه جلال او نهند وچندانک راه روند
که بریزد وبوسه یحکم برای چیست اگر برای او خون شود دل برای چه
نیک است اگر نه برای او کباب شود دیده برای چیست اگر نه برای لمعات
وصال او واشک ریزد گوش برای چیست جز آنکه اخبار او شنود زبان برای
چیست جز برای آنکه ذکر او کند هان بیا ای دوست حقیقی تا دست بهم
بهم دهیم وپای درین راه نهیم وسر از پای نشناسیم وخود را باز نبینیم
ودرین دریا غوطه خوریم تا از کجا سر بر آریم باشد که از سر چشمه وصال
سر برآریم بیت اندرین بحر بیکرانه چو غوک دست وپایی بزن چه دانی بوک

والسلام علی حبیبی وسایر الاحبا

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی نفی الله الاخیر افضل المله والدین
محمد اما بعد ادریس که در جهان ناامنی گرفته و هر چند آدمی چشم
میدارد و میبرد و با ایمنی نمی‌یابد بیم است که ناامید شود و چنان نپندارد
که بنا هستی بر تفرقه و غصه است اما چنین نیست چگونه بنا امری
مکروه باشد بنا امر بر محبوبی میبایدش بود در عین این پریشانی
و تفرقه و جمعیتی موقع است که انکس که خدای عز وجل میخواهد بر آن
ولی قند وانکس که نمیخواهد او را با ظاهر کون میگذارد کون را قشری
ولبی قشر تیره وکثیف است ولب نیز اولو الالباب را بلب آن که باطن
راه نمایند و بآن متنعم باشند و غیر اولو الالباب را با قشر که ظاهر
کذارند و بآن معذب باشند فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه
الرحمة وظاهره من قبله العذاب سعی میباید کرد که دیده باطن بین
پیدا کنند که در نفس همین احوال واوضاع که واقعات در غایت
تشویش شم وحضور باشند و هر تدبیر که کنند جز ان تا از شغل در اطوار باید

ولطیفه ص

بها

انکه مگر دو چار حالی خوردند که در آن آسایشی یابند تدبیر بیت باطل
و کار بیت ضایع که آخر سر بنا امیدی باز نهند برای انکه چنین حال
در جهان نیست و در آخرت که هست انبعاث آن از سرچشمه این باطن بینی
چشم باطن باز کشای **بیت** هر که امروز نبیند اثر قدرت او غالب
آنست که فرداش نه بیند دیدار • آن دیوار که فردا پیش دیده سر آید امروز
پیش دیده دل آمده است که وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا
و هر که امروز آن دیوار از پیش دیده دل و بر ندارند فردا از پیش دیده
سر او بر نخواهند داشت و در ورای سور با عث و عذابه بخود
نخواهند ماند هر که امروز او را راه بشهرستان جنان بقیع الجحیم
نباشد فردا او را راه بشهرستان جنان بکر الجحیم نخواهد بودن و هر که
امروز بحث یحول بین المرء وقلبه مبتلا باشد چون انکم والیه تحشرون
دست دهد در زمره انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون خواهد بود هان
ای جماعت اخوان بکوشید و خود را از حجاب برهانید والله ولی
التوفیق

بدل وقلبه

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی حبیب قلبی الامیر محب الملة والدین الشیخ
محمد جعله الله من المستبصرین اما بعد شواهد ملکوت عیان
انما چون خدای عزّ وجل بحجاب عزّت فرو کذارد عیانها نهان
کرده و رسوم جهان نا پیداست انما چون دست قدرت امتحان
برآید تا نا پیداها پیدا شود پاکا خداوندی که شواهد ملکوت
با پیدایی آن نهان داشته پنهانی چنان که صد و بیست و چهار هزار
راه نمای نبوت نتوانستند که مردمان را باسرار آن اندازند الا من شاء الله
و رسوم جهان نا پیدای آن پیدا ساخته پیدایی چنان که صد و بیست
و چهار هزار راهنمای نبوت نتوانستند که مردمان را از آن نکو دارند
الا من شاء الله پاکی آن خدای که این رشتها نه عجایب قدرت او
که هر چند دیده می مالم و دیده فرو میکیرم که این ببینم و آن نبینم در
حیرتم که مردمان چگونه این نقش باز کونه میخوانند نا دیدنی می بینند
و دیدنی نمی بینند کذاشتنی میکیرند و کرفتنی میکذارند چگونه کسی بها
پندد و در آن سهو کند و در آفتاب عالمتاب او لا شک و لمما ارتیاب
افتد با خود تعجب میکنم که اکر خلایق خفاش صفت اند خفاش

خفاش سازد ظهور او را بکار نیاید الخبیثات للخبیثین والخبیثون
للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات هان ای عجب
جماعت اخوان دیده بصیرت بکشایید و نقش خوان لوح ملکوت شوید
قل انظروا ماذا فی السموات والارض هان حجاب از دیده بردارید
دیده بردارید و اگر کویید بکدام دست این حجاب توان برداشت کویم بید
ریاضت و مجاهدت شکم کرسنه دارید و میان تن و زبان قالی را
خالی سازید تا ابواب ملکوت بر دل شما بکشایند والسلام
علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی المکتوب الیه اما بعد ای برادر بدانکه
دنیا لهایی است برای امتحان و خانه قرار غیر است اندیشه باکار
خانه قرار ده و فریفته این خانه نکردد دنیا کوییم هست اما از
وی قبول نباید کرد و باور نباید داشت هست درست آن باشد که
نیست شود و هست نمای برای فریب کودکان و بیخردان و سفیهان
و کولان باشد چنانچه مرواریدی عکس کودک آنرا مروارید پندارد و

بمراد رسید شاد کرده بدان شاد باشد اما خردمند مجرد حق شناس
بمراد رسید علی بمراد رسید شمرده و بمراد حقیقی باشد که بدست آورد
همچنین وجود آخرت وما عند الله وجود درست است والدنیا جاوید
و سرمدی باشد و نیستی بوی راه نیابد و وجود دنیا نمایش وجود است و
حکایت وجود میکند و هستی بی کوچا ندارد اما هستی که بکار آید جلوه
کجا آدمی خام بی تجربه بی خرد توقف آنرا بوجود و عمر خویش در آن بکار
برد و پندارد که بر چیزی است اما چون هست درست آشکارا شود و آن
هستی در برابر آن نیستی بیند باز وقت افتد که این خود که گویی هستی نبوده است
و عمر خویش که صرف آن کرده ضایع کرده چه هرچه صرف چیزی شد
رنگ آن گرفت و بالجنس آن شد چون عمر خود در چیزی که نیستی
بود خرج کرده و همت خود متعلق بآن ساخته و بمهر و محبت و دوام
ملاحظه که علاقات متینه اتحاد و اعتقادات بآن داشته باشد
در آیینه وجود خود را سراب بیند و نمایشی بی عین کما قال الله تعالی
والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا
جاءه لم یجده شیئا آدمی هرکه بنا باشد پیوندد تباه شود چون او بنا

ناچیز که خدای

ناچیز که خدای عز و جل او را الاشیاء نامیده پیوست ناچیز شد تنها
زنهار که آن عزیز بر خود ستم نکند و بدنیا نپیوندد تا ناچیز نشود و به
خدا پیوندد و آنچه نزد خدای است تا بوجود حقیقی شود و بدانند
که گذشتگان همه پیشوایان از بهر آن بودند که یاد دنیا کرده اند مگر آنان که
موفق بتوبه شده اند و از دنیا روی گردانیده اند و روی با خدا کرده
آنها مرده اند جعلنا الله منهم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی امیر الاخوان الالهیین سلام الله
علیکم و رحمة الله و برکاته اما بعد در دنیا آدمی این هست که
البته در چیزی فانی و مستهلک کرده جان چه جنبش او بحکم آن
چیز باشد نه بحکم خویش بعضی آدمیان فانی در رسوم اند که ابناء
دنیا بوحی شیاطین آنها را اعتبار کرده اند آنچه مقتضی آن رسوم است
کنند و ایشان را از ناحیه خود هیچ عمل و جنبش نباشد و بعضی
آدمیان فانی اند در نوامیس الهی که انبیا بوحی خدای عز و جل تقریر
فرموده اند مجمل قول آنکه عبودیت ذاتی آدمی است و بندگی استعداد

در غیر اقتضا کند بعضی عباد الله اند و فانی در او و بعضی عبید
طاغوت‌اند و مستهلک در او و اما عاقبت فریقین یکسان نباشد
برای آنکه خدای عز و جل حق است و حق قرار کرده و طاغوت باطل
و باطل آخر ناچیز شود پس متمسکان بحق حلاوت بقا خواهند
چشید و متمسکان بباطل مرارت فنا خواهند کشید لا یستوی
اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون اکنون ای
مردمان چون از عبودیت بری نیست بنده خدای بصر باشید نه طاغوت
و تابع اوضاع الهی بودن پسندیده تر باشد از پیروی عادت لا اکراه فی
الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله
فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله سمیع علیم
خدای عز و جل ولیم باد از عبادت طاغوت خواه عبادت جلیه که
اهل شرک را باشد و خواه عبادت خفیه که اهل اغراض راست
و فیهم قال رسول الله صلی الله علیه و آله الشرک فی امتی اخفی
من دبیب النمل مصون دارد انه رؤوف بالعباد والسلام علی ولیی

بسم الله الرحمن الرحیم

متمسکان

والصلوة

والصلوة علی رسوله محمد الامین من الحبیب الی الحبیب علی یدی الحبیب قطب
بن محیی الی الامیر محب الدین الشیخ محمد و الامیر جلال الدین محمد اشنا
بند صحیح عمل از دوستی عز و جل فاضل‌تر از آن نیست که دو کس یکدیگر را
دوست دارند بی‌غرض و غرض و چنین دوستی الهیان را دست دهد که نبود
حق تا ظاهر ند بیکدیگر نه اهل طبع که بنا بر نفس آهنگ یکدیگر دارند
ولیکم جهد کنند که این نور اقتباسی نماید و بدانکه محبت فی الله طریق
محبة الله و محبة الله طریق محبة الله است اگر آن نهایت بجا اهل بیت
نما یزکرد و اگر بلوغ بان آن ندهد و دوستی دارد دست در بن عروه و ثقی زنند
و بدانند که کمترین موهبتی که حق عز و جل اهل محبت را کرامت فرماید آن
باشد که غمناک نکردند آن زمان که خلایق غمناک شوند و ترسناک
نشوند آن روز که خلایق ترسناک میکردند و اگر عالم دوم شود دل
امید و ایشان از جای نرود نیاید دل نظر بعد ایشان را حزنی نباشد
و در دخت امید ایشان از برک نریزد آنست اونا کرامات ابرار و سوا
حرفیست و اعلی آن در کفت ندانم آورد که هر اندیشه پیرامون آن نکرده
و هر عقل تصدیق امکان آن نکند درفت الله حبیبی من کرامات الابرار

وهواهب الموفقين ان ربي لطيف لما يشاء والسلام على وليي ورحمة الله
وبركاته

بسم الله الرحمن الرحيم

عن عبد الله قطب بن محيي الى حضرت المخدوم المحمود ذي العز المسعود
عظيم الامصار شمس الملة والحق والدين شهريار افاض الله عليه
جلايل الانوار اما بعد اگر کسی در طاعت تقصیر کند باید که دیگرانرا
که میل طاعت دارند امداد کند تا فارغ البال بطاعت مشغول شوند
که چون او وسیله شده است هر طاعت که ایشان میکنند بحکم الدال
علی الخیر کفاعله مثل آن در نامهٔ او می نویسند پس این حیلت طاعت
بسیار برای خود حاصل توان کرد و اگر کسی بدی کند باید که فی الحال
از نیکی بدی را محو کند قال النبی صلی الله علیه وآله اتبع السیئة الحسنة
تمحها دیگر وصیت آنست که کوشش باید که زبان شما رطب باشد
بذکر خدای عز وجل هر گاه که در اثنا سخن خاموش شوند آن خاموشی را
غنیمت شمرند چند نوبتی ذکر کنند و باید که سخنان که گویند تمام ممزوج
با استغفار باشد هر بار سخن که گویند چند نوبتی استغفار کنند

[illegible]

وچون

وچون مجلس بآخر رسد بگوید که سبحانك اللهم وبحمدك لا اله الا انت
استغفرك واتوب اليك که آن کفارهٔ مجلس است والله الموفق والمعين تم

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محيي الى وليي ايده الله الامير رکن الدين حسن — الله و م
اما بعد با وجود خدای عز وجل کسی بدیگری متوجه شود با وجود
امکان خدمت او کسی کاری دیگر کند و با وجود رسول الله حبیب
خدای صلی الله علیه وآله کسی پیروی غیر او کند و با وجود اهل بیت
آن سرور کسی پیروی دیگران پیش گیرد زهی بیبختی زهی روسیاهی
زهی حماقت زهی شقاوت ای ولی و حبیب من روزی خواهد آمد که
نیکوکاران تمام سرافراز باشند و بدکرداران در سوز و گداز اگر
توانی که آن روز تا سرافراز باشی بکن ای ولی و حبیب من آن روز
نزدیک است دور مدان فقد قامت قیامته والموت الی احدکم ادنی
من شراك نعله ای ولی و حبیب من اگر تو در پیش دیوار برزخ بگنجه
وعذاب گرفتار باشی ترا چه سود که مادر و برادر و خویش و پیوند
و زن و فرزند از این سوی بحضور روز کنند انتها راضی باشی که تمام بشا

فدای یک ساعت بل یک نفس عذاب بخود کنی ای ولی وحبیب من غم فرزند
مخور واگر غم ایشان میخوری غم آرزوشان مخور قوا انفسکم واهلیکم
نارا دیگر هیچ غم نباید که در جهان بخوری جهان هرچون که میخواهد
گو میباش اما آنچه در مکتوب پرسیده بودند از اشیاء بر احوال آن
شرح مختصر نوشته شد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولیه فی الله وحبیبه الامیر مجد الملة والدین
محمد نصره الله تعالی وایده واعانه وسدده اما بعد این دولت جاوید
گریبان نباید حیف باشد که بگیرید و گو بگذارد این کار کرد
بان گرفته این بپایان می باید رسانید سنت اصحاب کهف بعد از
اندار سر خواسته اید که اختیار کنید بر دار کهف در بندید و از پای
منشینید تا آنرا بر جای خود بنشانید سخن از این باب گوئید و کوشش
در این باب کنید و از سخنان هرچه که تعلق بغایات دارد لب در
بندید که زود است که از آنها پشیمان خواهید بودن و وقت خود را
صرف مطالعه تفسیر و حدیث و تذکره مشایخ کنید و تلاوت قرآن

و نوافل صلوات و ذکر خیرات با هر کس که نشینید باید که سخن
کنید پیش از آنکه او ابتدا بسخن باطل کند که هر سخن که در میان افتاد
مدتی حکایت بر سر آن میرود و اگر سخن صواب نیابند خاموشی اختیار
الصواب است بازگشت بخدای واحد فرد خواهد بود این باب خوی
با این حدیث کنید که گفته واقع شود تا بستوان آوردن و وحشت
و دهشت در این نفس کار کند و حیران و سرگردان بماند و لا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

نامه ولیم وحبیبم الامیر عماد الملة والدین محمد رسید و از هوای آن نامه
دلم تازه شد و دلم تازه تر و جزانه بوی جگرکباب هر کس که از جانب
جایگاه افتد و ندانند که آیا باز رسد یا نرسد چگونه دلش کباب
نباشد ای ولی من خبر شنیدم بانگ نماز را که هیچ ندارم چون نماز
شنوم زنده کردم و جهان نیز زنده گردد و چون شنوم که بر رسول خدای
درود دهند زنده کردم و جهان نیز زنده گردد و چون بینم که کسی
خنده دلم تنگ شود و جهان نیز تنگ شود و چون بینم که کسی هزل

جامه

میکند ضمان از جان برآید و ضمان از جهان نیز برآید و چون بینم که
کسی نام خدای ببرد و دلش از تعظیم خالی است خواهم که سر وی ببرم
و جهان نیز خواهد و چون بینم که کسی خاشع و سر افکنده باشد خواهم
که در پای وی میرم و جهان نیز خواهد ای ولی بن رمضان بر تو
و بر سایر اخوان و بر سید اخوان حبیب من امیر محی الدین شیخ محمد
مبارکباد و آنگاه مبارکباشد که خاموشی و اطراق و خشوع و
سکینه در شما بار آورد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن یحیی الی الامیر غیاث الدین محمد انزل الله
علیه السکینه اما بعد ضمان نمی توان که اگر کسی روی بخدای عز و جل
آورد و رسول او صلی الله علیه و آله هیچ از دنیای او یا از مال او
یا از حرمت و لفت و غیر آن با کم نشود کیف و رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمود من احبنی منکم فلیعد للفقر تجفافا و کلفة المؤمن
لا یخلو من ذلة او قلة او علة این خرید و فروختی است چون آخرت
حاصل میشود دنیا بایدش رفت جمع میان ثمن و مثمن نمیتوان کرد

بیت دنیا بمراد خواهی و دین درست این هر دو نباشد نه فلک زنخ
دست غرض آنکه اخوان بجود بهند که چون راه خدای عز و جل پیش گرفته اند
از اینها بیش خواهد آمد چون رخ نماید نترسند و بدل نشوند که اگر
مردمان صورت بین اند چون در صورت شخص نان شکستگی مشاهده
کردند آن حرمتداری که سابق میکردند بآن مرتبه نمی کنند خواه
خویشان خواه آشنایان خواه زن خواه فرزند و غلام و نوکر الی
آنکه خلایق سلک مشرب اند سک چون کسی را بیند که جامه دریده
دارد تعرض کند و چون کسی بیند که جامه عشما نه پوشیده بکار
آید از اینها اندیشه مکنید که آخر فوت میشود جزئیست و آنچه
بدست می آید کلیست باطایفه گفتند اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا
و در شان جماعتی گفتند انهم کانوا قبل ذلک مترفین این لذات
و علو جهان نه مقتضی موجب انتقاص لذت و عزت آخرت
این که نصیب آخرت با کم می آید که نصیب دنیا با کم آید و در آخر
از برای ابراهیم ادهم را این جام بکام رسید تمام مال و ملک بر
سر آن رفت اگر شما را اندکی از آن بر سر این کار رود چه غم است

یکشربت

وشاید که خود سزد بسیار کسان می باشند که چون نفس بر ایشان
غالب میشود و خیلی مال و حشمت ایشان تا بر سر آن میرود و لله
الحمد که شما را در حب طاعات این قصه جنس می آید اگر بیش آید
بسیار مستندیم از شما که چون بعضی هواها بر ایشان غالب شود
و صد قصور در کار ایشان از آن لازم می آید اگر مال و جاه شما
در سر حب خدا و رسول و اقامت سنت سلف و احیا سیر ایشان
رود غم نیست **بیت** دل اگر بار کشد بار نگاریست باری ور کسی بار
کشد خوی تو باری باری و من الله الاعانة والتوفیق والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ و ولی الاعز غیاث الدین
محمد اما بعد نباید که لعب دنیا ترا چنان فریفته کند که آخرت فراموش
کنی و مزاوله جزویات ترا چنان نباید که از تأمل در کلیات
اعراض کنی ما را از آنان باشی که کاین من آیة فی السموات والارض یمرون
علیها وهم عنها معرضون صفت ایشانست نباید که از اینی الهی تا آنکه
لقمه نان خوری و کلمه بر زبان آوری بخوش آمد طبع سخن نگوی و مکن که

اندکی هم

عجا

بحکم الکلام یجر الکلام هرچه سخن بآن کشد که هرچه تو گفتنی آن
فایده و حکمتی باشد بگوی والا خاموشی احری الحکمیات اند
اقبال مردمان بر تو خرم مشو و از اعراض ایشان غمگین مگرد تمام
خلاق حلیم را باش که فتیم ضیای آدمیان ظلمت شد از ایشان
سود و زیان نیست قوله تعالی وان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا
هو الایة آدمیان را آزرده ملال نداز آزار ایشان مرنج که هیچ در
تحت تکرار ندارند ناصیه ایشان بدست خداست تا آنجا که خواهد کشد
اگر خواهند و اگر نخواهند خطاب با ایشان این بود که ائتیا طوعا
او کرها ایشان خود چه باشند بر ایشان بنظر رحم و شفقت نگاه کن
اسیر اند یکبار در دست قدر و یکبار در دست جهل گرفتار اند
بیت بفنا تندرود عوی هستی عاجزند این زبردستی با این
و بیگانه مرغ تیز پرو صبور و حلیم باش که خدای تو صبور و حلیم است
تنبیه مکتوب باید که بر اسم کاتب و مکتوب الیه مشتمل باشد
از برای آنکه مکاتیب تو خدای عز و جل سنجر اند و نام ایشان در آن
اگر باشد آنجا مذکور گردد بنام و فی ذلک شرف و کرامه آدمی نبود

کاز و غافلند و چنین نیست عجز و عجز احوال او باز میکویند و جزئیات
و کلیات آن باز میرسانند والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین کرّمهم الله و بارک
علیهم اجمعین اما بعد مردمان به هر روز کاری نامه نویسند
مرا چه افتاده که هر روز نامه نویسم هر صباح که برخیزم و قیامة
قایم شود آن را غنیمتی میشمرم و جیبی جدید مرا کار سازی
خود روی مینماید لاجرم نامه مجدد بسوی اخوان که بحکم عهد مونسان
غمخواری خود و ایشان یکسان باید که باشد بنوشتن می آید گفتن
ار شنیدن مشکل است چون من از گفتن ملول نیستم اخوان باید
که از شنیدن هم ملول نشوند فی شنیدن از گفتن مشکل تر است
برای آنکه شنیدن کار را از کردن نیست شنیدن بگوش چه سودی
دهد خدای عز و جل این مشکل بر شما آسان کرداناد ای اخوان کرم
آن باشید که مردم افسرده آتشند و افسرده آن باشید که مردم کرم آتشند
ای اخوان این وجود را مغزی است و پوستی و همیشه مغز در پوست

پنهان

پنهان باشد پوست را بشکافید و بمغز برسانید که خوردن شما خوردن حیوانات خوردایم
شما آدمی آید بدانش و دانه بدست آورید که فراز اجون نفوذ بصیرت بود
جز قشر نمیبینند که گفتند ان هی الا حیوتنا الدنیا لاجرم جز متع باان
قشر کاری نداشتند یاکلون کما تاکل الانعام مؤمن که ایمان به غیب
آورده نشاید که همچون ایشان سر در متع فرو برد سر بر بالا آورد ای
اخوان آنچه نموده نیست آنچه نموده نمیاست دریابید هم دایم پندارید
و فرحوا بالحیوة الدنیا وما الحیوة الدنیا فی الاخرة الا متاع جعلنا
الله و ایاکم من الفایزین بحسن الخاتمة والنایلین سعادة الاخرة بحسن
انه حمید مجید والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی و عونی و نصیری
الی الله الامیر محب الملة والحق والدین والشیخ محمد نصره الله و سدده
اما بعد چون دنیا نقد است و آنچه نزد خدای عز و جل است وعده
مردمان بدنیا بهتر مایلند اما بجلال خدای سوکند که وعده خدای
بهتر است از نقد دنیا لکن نقد بین هم قبول ندارد و خدای عز و جل

و بیام

اگر وعدهٔ میوه بهجان بپذیرا آییم **بیت** نیست تو بر زنخ دیگران
بنشست تو بهتر ز حلوای کسان اگر ابلیس بگوید دست از من بی
داری و آن شاید نیابی جواب باید گفت اگر یافتم ذوقی و گر
نیافتم در جستجوی آن عمری بسر بردم احمد الله و لیشان است گویند
چون یوسف را در مصر می فروختند پیره زنی کلابهٔ ریسمان داشت
آورد که یوسف را بدین میخرم مردمان بروی خندیدند که هم سنگ
او مشک و زعفران میدهند و نمیفروشند کلابهٔ ریسمان بتو
خواهند فروخت گفت دانم که یوسف باین ثمن که من دارم بمن نمی
فروشند اما خواستم که داخل خریداران او باشم ای ابلیس دنیا
چو ریان ز همه بدنیا بر رسند بسیار کس بجویند و نمی یابند و بناگاه
بمیرند چون دنیا با این خساست بجای این همت که اگر چه وصول آن
متعین نباشد آنرا جویند آنچه نزد خدای عزوجل است با آن نفاست
باین معنی سزاوارتر است اگر نتوانیم یافت و نیابیم بیت ما
هیچ نیست هر کس و کاری دگر هر خرو بازیچهٔ که بندهٔ و سودای او
ای ابلیس برکن که مهر او در جان ما آتشی افروخته که بدبهار رو

تو فرو میرد از ما بجزری بکند و اگر نه دمی بزنیم که در تو در گیرد **بیت**
بر نخاچون دیسی بشاب و رو وحوش که اندکی نایی باد آتش
ای ابلیس اگر چه پنداشته که تو از آتشی اما آتش که چشم داشت اگر آن آتش را
بیت جواب ولی و حبیب من نگاه در آسمان کند و بیند که این روش که
پیش دارد اگر همه عالم جمع شوند نتوانند که او را از آن باز دارند تو را
باید که او در روش خود همچنین صلب باشد عو عو کلاب ماه را از سیر
خود باز نمیدارد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر عماد
والدین محمد جعله الله من الصالحین اما بعد الی الاخ الاعز
الامیر غیاث الدین محمد کتبه الله فی زمرة الصالحین اما بعد
آدمی تا مرات راه بسیار دیست و آنچه بعد از مرگ پیش آید یا شقاوت
ابدیست یا سعادت سرمدی ندانم که آدمی چنین آسوده و فارغ
البال چگونه نشسته و چگونه می تواند نشست نه بکسی میماند که او را
راهی عظیم در پیش باشد اللهم نبهنا عن نومة الغافلین بلطفک یا خبیر

آتش

و بکردارهای خویش میرسند و باقیان هیچ بند نمیگیرند بر طریق باطل
که دایم مشغول بودند مشغولند تا مرتبه بر آن منهاجی این میشود
و یکسان نیست حال کسی که آماده مرگ شد و مرگ او را یافته
و کسی که آماده آن نشده و کارسازی آن نکرده و هر که چه دست دهد
با چه شود در آن حین و کارسازی دوام ذکر خدای عز و جل
و حق او در بندگان او نگاه داشتن که با محسن ایشان احسان
کند و از مسی ایشان عفو کند و مؤدب و حیی و وقور و صبور و
خاشع و مطرق بودن الله سبحانه و تعالی آن برادر اعز و سایر
اخوان او را به اکتساب این ملکات و اقتناص این خیرات موفق
سازد و جمع ایشان را از تفرق و شمل ایشان را از تشتت و دل
ایشان را از اختلاف و عزیمت ایشان را از نسیئی محمی دارد انه
الکریم الجواد و حسبنا الله و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله تعالی الامیر عماد
الملة و الدین محمد اما بعد خدای عز و جل جهان را چنان آفرید

و طرح هستی بر نوعی انداخته که هر آدمی را چندان معیشت که شرط
قوام حیات است برسد و اگر چه هیچ کار نکند بعد از آن آدمیان را
بعبادت فرموده و تحصیل زاد آخرت بعضی آدمیان بهمان قدر
معیشت اکتفا کردند و وقت خود را صرف عبادت و تحصیل زاد
آخرت کردند و ایشان مطیعان اند و بعضی بهمان قدر قناعت نکردند
و بتمتع و تلذذ میل نمودند و وقت خود را صرف تحصیل فضولات
معاش کردند و تحصیل زاد عقبی فرو گذاشتند و ایشان عاصیان اند
و اما مطیعان آنچه از زمان صرف کسب قوام کنند نه از آن کنند
که بر آن اند که اگر آن کار نکنند روزی ایشان نرسد بلکه بقصد
تعاون کنند و بار عالم کشیدن و از این نوع تخفیف کردن با احسان
بر فقرا و اهل ملت و بر تقدیر اخیر کسب زیاده از قوام نیز شاید
که ارتکاب کنند و الا ایشان میدانند که اگر هیچ کار نکنند چندان
قوت که شرط قوام است بایشان خواهد رسید چنانچه از احوال
اطفال و ضعفا مشاهده میشود برای آنکه حیات تا جاذب قوت
تا حدی که اگر هیچ سبب عادی نباشد بخرق عادت منجذب شود مگر اجل

حیات منتهی شده باشد و آن هنگام وجود اسباب عادت نیز منعقد
نیست چنانچه اگر اجل حیات منتهی نشده عدم آن متصور نیست فسح الله
عین حبیبی عباهن الحقایق و اورده ینابیع الحکمة برحمته والسلام
علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله تعالی الامیر مجد الملة
والدین محمد اما بعد سخن سه قسم است یک قسم سخنان است
که برای ثواب آخرت میگویند مثل مذاکره علم و دلالت بخیر و کار
سازی مسلمانان و امثال ذلک و یک قسم سخنان است که برای صلاح
دنیا و رات و اشتن امور معاش میگویند و یک قسم سخنان است که
برای روز گذرانیدن میگویند مرئی از امور آخرت بر آن مرتب و نه
مصلحتی از مصالح معاش و لایعنی عبارت از این است این قسم
روز را بعبادت باید گذرانید و تفکر و تذکرات الحق سیما الکتاب
ضرورتیر قوام ما الکتاب را نیز بر آن بقصد اتفاق بر اهل استحقاق
نه بر اضلال و اقوالی که هیچ فایده ندارد غیر دفع الملال این طریق اهل

بطالت و کسالت است اعاذنا الله و اخواننا منه مادام که خاطر به
عبادت مایل است که علم یا قرآن و امثال ذلک از امور آخرت بسخ آ مادوت ثم
مادن مشغول میباید شد و چون از آن ملول شده بر کسی مشغول
باید شد و بجز از اسبلیل بکاری که از آن چیزی حاصل شود
که صرف ضرورت خود و حاجت مستحقان کند و هر چه غیر این و است
لایعنی است و خبر نا رضا بی والد به چیز شود یکی برای او استغفار
کردن دوم برای او صدقه دادن سیوم با دوستان او احسان
کردن والله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق و السلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی و حبیبی الامیر عماد الملة والدین
جعفر اما بعد آدمی موجود بر راستی است که از هستی بر حیات
او لایح است و بوی جمعیت از انفاس او فایح و دیگر موجودات
مماثل منصوب اند که روح پیدای در ایشان از ناحیه انسان دمیده
میشود و چهره انسان در آینه او دیده میشود چگونه مفارقت
از آدمی را قیاس بر مفارقت دیگر چیزها توان کرد در سخن بعضی

مشایخ هست که هر لذتی که در بهشت هست نموداری در جهان دارد
نمود از لذت لقا مشاهده اخوان است پس باعتبار که لذت لقا
غایبست بر دیگر لذات بهشت لذت مشاهده اخوان بر دیگر لذات
جهان افزون باشد هر آینه الم مفارقت ایشان از انسی با الم
مفارقت دیگر چیزها نتواند بود و اگر مفارقت از دیگر چیزها
بتکرار معتاد و سهل گردد مفارقت ایشان بتکرار معتاد و سهل
نگردد و عارفان که از صحبت اخوان و اقارب زیاده متألم نشوند
از آنست که پیکر معنی که انس حقیقی آنست در آینه بصیرت ایشان
بجهان منطبع است که گویی مفارقت نه افتاده بلکه آنچه از بیرون
بود باندرون شد و نزدیکتر شد فتح الله حبیبی عین بصیرتك واخذ
بیدك الی عوالم اللطایف لتری الغایب حاضرا وکانك تکون
الیه ناظرا والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام علی ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین حمزه اما بعد
لنگوته تجرید باید زد و عصا استقامت بدست باید گرفت که گرد

چهار بازار جهان بر آیند چون درخت بر یکجای چسپیدن و آخر جهان
نادیده از جهان رفتن من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی
بیت هر که امروز نبیند اثر قدرت او غالب آنست که فرداش نه
بیند دیدار مقصود ازین که گفتم سیر معنوی است نه سفر حسی که آنرا
زیاده و زینتی است ای ولی من متابعت نوامیس الهیه باید کرد و باوضاع
جمهور ملتفت نباید بود که آدمی درین جهان غریب است چون ازین
جهان رفت اوضاع این جهان مزه ندارد نوامیس الهیات که
اوضاع جهان اصلی است آن وطن چون شخص با جهان الهی
رجوع کند داند که زینت این جهان لعب و لهوی بیش نبوده که امتداد آن
نبوده که آنرا این همه وزن نهند و واجدان آنرا مغبوط و فاقدان آنرا
محروم شمارند والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر افضل الملة
والدین محمد اما بعد هر کس که خدای را عز وجل شناخت باید که
بر غیر او انس نبرد و هر کس که انس بذکر او گرفت از خلایق متوحش

شد و هر کس که حلاوت مناجات با او چشید هرچه جز آنست بر کام
او تلخ گشت و بعد هرچه جز خدایست عز و جل باطل خواهد گشت
و باز گشت بسوی او خواهد بود هر کس که امروز با جمال الحبیب انس
پیدا نکرده آن روز حال او بد خواهد بود و بعد راه بر روش پیدا
میشود همچنان ماهی در دریا که راه او از پیش موجود نیست بحرکت
خود راه باز دید میکند همچنین سالک راه بجد و روش او پیدا میشود
اگر اول ما راه نبیند روش نکند هرگز روش نخواهد کرد و اگر گوید چگونه
تا راه نبیند روند گوییم این بهانها عقل افسرده جز آورده عشق گرم
باین سامان و ترتیب مقید نگرده چون دیو چگونه در افتد گوش
بیهوده بر از خفتگی عشق است که در تو ظلمات زند و بقوه جد راه
خود باز دید میکند عقل و هم است که تا جای پای نبیند پای
ننهد اما عشق طبعی دیوانگانه دارد و مقید هیچ چیز نمی تواند شدن
بیت عقل راه نا امیدی کی رود • عشق باشد کان طرف بر سر دود •
عشق آتش در همه عالم زند • آتش بر فرش نهند و تم زند • عاقبت
اندیش بود دیگر زنان • در کشد خوش خوش در آتش صد جهان •

عقل و عشق در عین وفاق شریکند ما به التمیز لام است که بلی است و شینی
که شیطان است عقل گام در غرور نهد خطوات او مستفاد باشد
و عشق گام در ساحت نهد گام او واسع باشد این راه دیا رات عقل
سود چه وار رود به روش او نتوان رسید عشق شتر وار جهد این بیابان
جز به شتر عشق بپایان نتوان برد پروانه وار خود را بر آتش باید زد
تا چه پیش آید و پیش بهانه گیری تا چند گرد والسلام علی ولیی و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی و عونی علی امر
دینی الامیر محب الملة و الحق و الدین الشیخ محمد ابقاه الله و سدده اما
بعد فقیر خواهان دهنده باشد و غنی خواهان ستاننده پس
تقرب بفقیر بچیزی باید جست و تقرب بغنی بی چیزی که فقیر را با چیزی که بکار
آید که اینها را چیزی دهد و خدای عز و جل غنی است پس تقرب به او به
بی چیزی باید جست بی چیزی و نامرادی و بی چیزی وسیلت سالکان است
بسوی خدای عز و جل از آن به شک نباید آمد ای ولی من مومن در دنیا
مسافر است مسافر هرگز از مشقت خالی نباشد کقوله المؤمن [illegible]

من ذلة او قلة او علة يعني مومن خالي نباشد از خواري يا تنگ دستي
يا مرضي اي ولي من راحت در بهشت مي بايد جست تا در دنيا اند
بجود مي بايد نهاد كه بسختي مبتلا باشند هر روز بطوري و بنگي اي
ولي من مومن ازان در دنيا سختي بيند تا چون در عقبي بنعيم مقيم
فايز شود قدر آن داند هر كس كه در دنيا سختي بيشتر كشيده آن نعيم
او را نيكوتر است اي ولي من مومنان از روحي و نوري باشند كه از درون
خود يابند فتوح و سكينه مومنان ازان باشد امّا از ظاهر هيچ خبر
مكان و حيزي نيابند آري حفت الجنة بالمكاره صبر بايد كرد و هر نوع
كه هست بايد كرد اي نيكو كه لقاء الله نزديك است اگر چه جمله
در اندوه و درديم يقين كه آخر شاد گرديم والسلام على اهل الكرم دائم

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محيي الى ولي في الله و نصيري الى الله حبيب
قلبي و عوني على امر دين الامير محب الملة والحق والدين الشيخ محمد
جعله الله من اولي الالباب اما بعد اگر دنيا نزد خداي عز و جل
بر پشه ارزيدي هيچ كس از كافران از خويش يك جرعه آب ندادي

و هيچ يك

و هيچ يك از آشنايان خويش را نگذاشتي كه بيش پشه بر تن ايشان
خورد امّا خداي عز و جل دنيا را لا شي نام كرده نه بيا او را بر بدي دون
نهاد و نه نيك را و لا به نيك نيك و بد او يكسان باشد ولكن
يكسان ذات آنكه او را زياده و زينه و وقتي مي خهد كه اعدا از
خيرات او محروم مي باشند و اوليا از شر و آن محبي نه بر دو و نعمان
كا خلاد بسوي ارض كرده ان نيك و بد دنيا بر نيك و بد نحوست
چنانچه بر دو كوه كان بالعقل جز ناني چيزي بعد و دآيد و كم كردن
جوزي به شتري شمرده اما آن را در بابي همو كه ناظر در كليات امور
باشند وجود و عدم دنيا يكسان باشد و در ديده بصيرت ايشان
ناظر چيزي ديگر باشد خداي عز و جل شما را از جهان نظر بهره
مند گرداناد والسلام على وليي و سائر الاخوان

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محيي الى حبيب قلبي و عوني على امر دين الاكبر
محب الملة والحق والدين الشيخ محمد نصره الله تعالى و ايد اما
بعد خداي را عز و جل در تسليط ظلمه بر مومنان دو حكمت يكي

انکه مومنانرا بایشان تادیب فرماید دوم انکه ایشان را بآن
سزاوار جهنم کرداند و قوت و شوکت که او بیزد و زنی از خدای
طلبد و یقین داند که تا کسی از نظر نمی افتد از ظلم کردن نمی
دارد و رد و قبول خدای علتی ندارد و حکم جبر و قضا خداوندی است
لا یسئل عما یفعل وهم یسألون بیت جناب کبریائی لاابالی است
منزه از قیاسات خیالیست اخوان را فرماید تا شکر کنند که
ایشانرا مظلوم ساخته نه ظالم که مظلوم مرحوم است و ظالم رجیم و
خدای عز و جل برحمت خویش نشانه رای اخوان ظاهر کرد که
مجمل ایشانرا هلاک کرد تا بدانند که این مصیبت ایشانرا نه
از آن پیش آورد که خزای خوارند بل برای اصلاح و رحمت پس
اگرچه برای کرامت مومنان ظالمی را هلاک کردانا چون مومنانرا
از مصیبت و بلا گریزی نیست صرف ظلم مطلقا شاید نشود بیت
این بلای دوست تطهیر شماست ● پای ارید و شکیبائی کنید ۵
ان الله مع الصابرین

بسم الله الرحمن الرحیم

محمد عبد الله

من عبد الله قطب بن یحیی الی اخی فی الله الشیخ کریم الدین محمد اعان
الله علی امره اما بعد تا شخص را دل بچیزی از چیزها مشغول است
از زن و کالا و لذت و شان و هرچه خواهی کا بیا تا کان ذکر خدای
او را صافی نمیشود و هرگاه که دل را بیاد خدای بخواهد که مشغول
سازد وسوسه آن چیزها می آید و وقت او را از حضور ذکر مانع
می شود و او از مراقبت الهی بیرون میرود پس خود را از همه چیز با فنا
فدای باید کرد تا ملک فنا ذکر او بکس اسلم شود بیت این کلاه بی سر است
ای پسر کی ده هست تا نمی نازی بسر این کار نیست که جز بتوفیق
خدای میسر نگردد چنین توفیق آن برادر و سایر اخوان را روزی باد
با جماعت اخوان صحبت الهی دارد و گاه تنها بالخود باشد و بداند که
اشتغال سالکان تا از سیر برون نیست ذکر و فکر و مراقبه ذکر زبان
گفتن است و فکر بدل اندیشیدن و مراقبه اطراق قلب است در مقام
جمعیت و خشوع تا نور بسیط که منطبع و ترتیب بپذیرد و اکثر اوقات
که از طلوع شمس و غروب آن بمراقبه مشغول باشد پسندیده می افتد
و بداند که تمام جهان را آن حضرات بهیچ نگرداناند که آنحضرت ای

نکردن تا داخل متفکرین باشد نه ازان روی که آن چیزیست برادر گرامی امیر
غیاث الدین محمد بهمین سخنان مخاطب است و بهمین اعمال مطالب

والسلام علیکما ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن یحیی الی الاخوین الاعزین المولی کریم الدین
محمد والامیر غیاث الدین محمد اما بعد ارباب مروت و حق شناسان
چون کسی با ایشان احسانی کرد تا مکافات آن بجای بیاورند
بکاری دیگر مشغول نشوند مؤمن نگاه کرد و احسان خدای عز و جل
بر خود یافت بشکر آن مشغول شد تا چون وظیفه شکر آن با خورد
بکار دیگران و دیگر کارها مشغول شود هر چند وقت صرف آن کرد
آن را تمام بجای بیاورده بود هر آینه نوبت کار دیگران و دیگر کارها
نرسید اکنون ای عزیزان ای آشنایان ای یگانگان ای کاینا من کان
این احسان که خدای با ما کرده اگر تا ابد بشکر آن ایستادگی نمائیم
بجمله بتمامی شکر آن نرسیم نوبت کار شما در ما بعد نمی خواهد بود
منتظر باشید که چون ابد سر آید بکار شما خواهیم پرداخت ای جماعة

مذکور تا شکر بقدر احسان نباشد مکافات حاصل نشود چون
هر چه ما داریم احسان خداست اگر هر چه داریم با خدا دهیم بر آنکه وی
را ما و صرف کنیم آن مکافات کرده باشیم پس هر چه ما داریم برای
خداست برای شما آن میماند که نداریم از عمر آنچه نیاییم آن صرف کار دیگر
شود که توانائیها با آن نرسد اما از عمر آنچه دادیم چون داده خداست
با خدا خواهیم داد کار دیگر بر آن فادیم چون قدرت بر آن از خدا
یافته ایم برای خدا میکنیم و مالی که از آن ما باشد چون از خدا یافته ایم
بخدا میرسانیم این عقیده و مذهب ما و باین میخوانیم شما را و جماعة
اخوان السلام الله علیهم اجمعین و توفیق ثبات بر این عقیده از
خداوند سبحانه و تعالی میجوئیم فانه نعم المولی و نعم النصیر

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن یحیی الی ولی فی الله و حبیبی الامیر فضل الله
والدین محمد اما بعد هر گاه که امر بر طبق مراد جاری میشود غفلت
و فساد نتیجه میدهد چنان بهتر که نامرادی و مشغولی پیش باشد
کرد دل را رقتی بخشد و نفس را از طغیان مانع شود خدای تدبیر کار بهتر

میدان اعتماد بر حسن نظر او در کار خویش می باید کرد و از عمر که در وی
تمام باید خود را در هم نمی باید کرد و بحق شهور را بعمل می باید آورد که زمانی که
بخوشی توان کرد نباید بناخوشی نمی باید کرد تا بندهٔ ما هر طایفه خوشی را
در چیزی دانسته خوشی نزد ما در آن که خدای عز و جل و اشتغال
بعبادت او در میان هر قصه که واقع است آزاد نبایل بر زدن و غذا
بذکر خدای عز و جل مشغول شدنا ولیکن و اشتغال بذکر و عبادت
را موقوفه تمام بهی نباید داشت که مهم دنیا اتمام ندارد و قد صدق
الفاروق الفاضل بیت در تمامی کارها چندین مکوش جز بکاری که آن
بود در دین مکوش عاقبت تو رفت خواهی ناتمام کارهایت ابتر و نان
تو خام خدای عز و جل ولیم را در این کار موفق داراد و شراب محبت
خاصه در کانون دل او افروخته گرداناد و ما ذلک علی الله بعزیز

والسلام والاکرام علی سایر الاخوان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن یحیی الی ولی بی فی الله وحبیبی الامیر الحاج شمس
الملة والدین ابی سعید ایده الله بالنصر المدید اما بعد از نحوی دنیا

برشتک نیاید و از تعب جسم مگریز که بسختی دنیا آسانی عقبی در پی
دارد و تعب جسم جمعیت قلب بار می آورد دنیای خود را فدای آخرت خود
باید کرد و جسم خویش را فدای دل خویش باید ساخت تا چشم بهم زدنی
مشقت عمل گذشته و اجر آن باقی مانده است کرد و بشر المؤمنین الذین
یعملون الصالحات ان لهم اجرا حسنا ماکثین فیه ابدا و عمر خدا
خواست و راه خدا بر وش و جانها منقطع جز نفس چیزی نمانده
مرور و سالار و قافلهٔ راه خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در
جهانست و چراغ هدایت افروخته بر جای تو دو مجربست در راه
می باید افتادن بیهوده کوبان اصغا نکردن که زود باشد که بدانند که
دانستن ایشان از سود نبود کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون
بخدای که خدای حق است و دین خدای حق است و در روش محمد مصطفی
و سایر پیغمبران خدای حق است و اعدا و قاطعان طریق او بر باطل اند
و از طریق حق عاطل و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن یحیی الی الولی بی فی الله الامیر عماد الملة والدین

جعفر والامیر شمس الملة والدین محمد اما بعد آدمیان بلطایف بمیرند
وبا فیاران بندگی کریم آسوده نشسته اند و نه جای اسود کیست آفتاب
حقیقت خود را به غیم بشریت پوشیده اند کلی اند خود را جزوی ساخته
تقید برسوم ایشان را از تحقق بعلوم مانع شده زود باشد که آن رسوم موهوم
چون سوم بگدازد در اشراق آفتاب حقیقت و ایشان در رب و ناب
افتند که تاب کلیه نداد اند گفتم هر کسی که دریابد شنوانیدم کسی را که
بشنود و این رسوم سنره نه حمایت مردمانست حقیقت را اعتبار نیز
کردن ضرورتست تا روز خود دعا کنند و از کرنکاران نباشند ذلک
الیوم الحق فمن شاء اتخذ الی ربه مآبا آتش در جهان با آتش شهوت گرم است
و آتش شهوت برای محبت بنده قایم چون مزاج عضوی باطل شود
آتش شهوت و غضب فرو میرد و عالم از مهر پر گردد حکمت در آموزید
که بازار امروز گرم باشد و هر کس که بجان حکمت زنده شود هرگز نمیرد
در روز برون از فروختن باشد بازار طبیعت کاسد است و طبیعی که
تا بیا از حکمت زایید خود را ادمی بازار باز آرید و در سوق الله تجارت
کنید و سوق شیطان را بسر ایشان باز گذارید والله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الولدین الکریمین الامیر شمس الملة والدین
ابی سعید والامیر رکن الملة والدین حسن اما بعد فما اشوقاه الی لقا
خلیلی ای برادران دوگانه یگانه هر کس که در طلب جانان وجود او را
فرو نگرفته که چون او را بیند خدای یاد آید دیده ام از دیدار چنان
کس کور و دلم از و نفورست تاب و طاقت دیدار بیگانگان ندارم چه بیگانگان
بیگانگان از خدا و چه صورت الحمیر چه نقش ایشان و چه نهیب
خدا یاد است ای برادران یگانه بر تنهایی صبر کنید که ذاکر خدا مذکورست
قال الله تعالی انا جلیس من ذکرنی و ملامت لاغیار ان شنید که
ملامت را محبت لازم است شعر اجد الملامة فی هواک لذیذة حبا
لذکرک فلیلمنی اللوم اگر آدمی بر شما کمتر آید باک مدارید که شاید فرشته
بیشتر آید تنها رکه خود را تنها مبینید که فرشتگان خدای پیرامون ذاکرانست
و اگر شما نمی بینید استنشاق انفاس ایشان کنید با طیب انفاس
الملایکه جذابی کرد اگر انفاس ملایکه بشنوید دیگر باره بینی از بوی
آدمی بگیرید چنانچه از بوی جیفه گیرند الا انفاس الملکین القدسیین

ای برادران یگانه خدای شما را بس است که با او دیگری نخواهید لا والله
بل حسبنا الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر و عوفی الله
حبیب قلبی الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد اما بعد چون دانسته‌ایم
که جز خدای باطل است دانسته خود را چگونه نادانسته سازیم و بیست
سال است که هم با دنیا بوده‌ایم و هم با یاد خدای بسر برده دنیا را
بباطلی شناخته‌ایم از سر تجربه و یاد خدای بحقیقت دانسته‌ایم
از سر وقوف اگر از کاملان بقول و از جاهلان بفعل خلاف
این ظاهر شود آن خلاف ایشان را در ما اثری نیست و هم این
امید بشما هم داریم که در کار خود از شبهه و ریب بری باشید اکنون
مردانه وار می باید رفت و بازگشت نا کردن اما اعذار اخوان که
در باب ترک عبادت نوشته اند تقصیری که شود جز بر جان
اعذار محمول نداریم قبول اما نباید که ایشان پشت بر قبول حدث
باز نهند و بعضی تقصیر که ممکن باشد که نکنند کنند دنیا سر بسر ظلمت

بکمان گرفتن کار ذکر بسامان نمی‌شود هر چند زود ترک کار دنیا
کردن که مرگ نزدیکست و غم خود خوردن و غم دیگران را بدیگران
گذاشتن که هر کس مرد خود هست والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی الوحید الامیر رکن الملة
والدین حسن اما بعد شاد آن روز که بدولت محمد مصطفی
صلی الله علیه وآله بدست بیست بوس او رسیم و در خاک
پای او افتیم و خرم آن ساعت که این منزل ویران بدرود کرده
بدارها کان ملحق شویم و در دیار حضرت رسالت و اهل بیت
طهارت او به بنشینیم ای دوست جفا دشمنان می‌کش ای یار
زخم اغیار می‌چش هر چند مشت زنند تو سندان باش هر چند
آسیب رسانند تو خندان باش دشمن کیست دنیای نابکار
که ابنا خویش را کاردنا اینا آخرت را آزار ندهد دوست صبور
باش صبور که خدا ترا می‌بیند شخصی را بر لب دجله هزار چوب
زدند فریاد نکرد گفتند با این ضرب الیم چگونه این صبر عظیم کردی

دست ۳

که یك ناله نکردی گفت برای آنکه محبوب من مرا میدید عاشق شنید
گفت لو رأیت المحبوب لا کبرته دوست چون جزای بیگانگان
در رسد این مستغیثها نابود گردد صبر کن حلم ورز حلم جز خدا را
هیچ مدان و هیچ سر فرو میاور با دوست زود دست که جز خدای
ما را حکمی و ملکی و اختیاری نیست اگر چه اکنون صحنانست
امابهانست عنقریب این حکایت پیدا آید و احمقان رسوا شوند
تو پای دار و صبر کن که وعده پیغمبران دروغ نیست تا آن روز در
رسد که فرماید لمن الملك الیوم لله الواحد القهار الیوم تجزی کل
نفس بما کسبت الآیة ای دوست دست از خود بدار و خود را بکرم خدا
سپار که هر کس که خود را پیش خدا انداخت کرم خدای نکند که او را فرو
گذارد و حسبنا الله و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و عونی الی الله الامیر
محب الملة والدین الشیخ محمد ایده الله تعالی اما بعد آدمی در آن
ساعة که محتضر باشد تعلق دل او با چیست و اندیشه او در چیست

همیشه تعلق دل با آن می باید داشت و اندیشه در آن می باید کرد
چون فرشتگان خدای عز و جل در رسند او را دیگر هیچ اندیشه
نماند جز اندیشه این که آیا جانم از قالب برمیدارند بروح و ریحان
میرسانند یا در جحیم پیش او می آورند نه اندیشه مال ماند در آن
حین و نه اندیشه ملك و نه اندیشه خویش و فرزند و پیوند
نه بفقر دلتنگی و نه بغنا خرسندی فقر و غنا در آن ساعت یك
سانست ای ولی من مرد کار تو با آدمی چند روزی معدود است
از آن پس مرد کار تو با فرشتگانست انس با فرشتگان پیدا کن
و صفات ایشان کسب کن تا چون با ایشان رسی ترا با ایشان
انس باشد و وای بر کسی که جز با بشر انس نگرفته باشد که چه
خواهد کرد با دیدار ملائکه یوم یرون الملائکة
لا بشری یومئذ للمجرمین ای ولی من
کار همین است و بس و هر چه
جز اینست بیکار والسلام
تمت بعون الله الملك المنان
فی سلخ شهر رمضان
سنه ۱۳۶
۲۲۲

بتاريخ يوم [illegible] ١٠ صفر [illegible]

[illegible]

[illegible]